

پوهنتون کابل

پوهنحی شرعیات

دیپارتمنت عقیده وفلسفه

فلسفه معاصر وپیشینه تاریخی آن

مولف: پوهاند محمد ابراهیم ابراهیمی

کابل،1390 ش

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

معرفی مختصر چند نهضت فکری معاصراسلامی

فصل سوم

علامه سید جمال الدین افغانی وتحلیل نظریات فلسفی او

مآخذ

مقدمه

در پوهنحی شرعیات پوهنتون کابل مضمون فلسفه اسلامی یکی از مضامین اساسی رشته تعلیمات اسلامی است. زمانیکه نظریات واندیشه های فلسفی یونان قدیم به زبان عربی ترجمه وبه اختیار مسلمانان قرارگرفت محققان اسلامی این افکار و اندیشه ها را بدقت مطالعه نموده آنچه که قابل پذیرش برای مسلمانان بود وتصادم ومخالفتی با اصول اعتقادی اسلامی نداشته پذیرفتند وآنچه که درآن امکانات تاویل وتوجیه برای سازش آن با افکار اسلامی وجود داشته آنرا با اصول واساسات اسلامی وفق وسازش دادند ولی آنچه که با معتقدات شریعت اسلامی در تضاد قرار داشته آنرا اصلا نپذیرفتند.

فلسفه اسلامی چنانچه گفته شد رابطه نزدیکی با فلسفه یونان قدیم داشته وهم موجودیت فلسفه اسلامی در تکوین وایجاد مکاتب فلسفی بعدی تا قرون معاصر بی تاثیر نبوده است.

روی این اساس است که در رشته تعلیمات اسلامی پوهنحی شرعیات تدریس فلسفه قدیم، فلسفه قرون وسطی، فلسفه قرون جدید و فلسفه قرون معاصر در جنب فلسفه اسلامی جزء برنامه های درسی است.

در صنف چهارم تعلیمات اسلامی نسوان فلسفه معاصر تدریس میشود که مقدمات آن حاوی مطالب مقدماتی فلسفه، تقسیم بندی علوم وسیر تاریخی مختصر افکار فلسفی از یونان باستان تا قرون معاصر میباشد، بعد ازآن مشهورترین مکاتب فلسفی معاصر که کم کم اهمیت خود را از دست داده تدریس میگردد، مانند مکتب هانری برگسون ومکتب فلسفی پراگماتیزم، و سپس به تدریس مکاتب فلسفی اگزستانسیالیزم و فلسفه تحلیلی پرداخته میشود، ودر اخیر راجع به فلسفه اسلامی معاصر، شخصیات بارز آن، برخی نهضتهای فکری معاصر اسلامی وتحلیل نظریات فلسفی علامه سید جمال الدین افغان معلومات لازم داده میشود.

کتاب حاضر که تحت عنوان « فلسفه معاصر وپیشینه تاریخی آن » تالیف شده یک کتاب درسی مختصر فلسفه معاصراست که طی چهار بخش به رشته تحریر درآورده شده وهر بخش آن دارای چند فصل میباشد که در بخش اول معلومات ضروری راجع به فلسفه و علوم داده شده ودر بخش دوم سیر تاریخی مختصر افکار فلسفی و در بخش سوم معروفترین مکتبهای فلسفی معاصرمعرفی وبحث شده، و در بخش چهارم فلسفه اسلامی معاصر، شخصیات بارز وبرخی نهضتهای فکری معاصر اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است.

پوهاند محمدابراهیم نورزایی

بخش اول

معلومات ضروری راجع به فلسفه و علوم

فصل اول

درآمدی به افکار فلسفی

انسان از ابتدای زندگی خود نظر به توان و استعدادیکه در دوره های مختلف تاریخی برایش وجود داشت راجع به طبیعت، جامعه و تفکر انسانی بحث نموده و ابراز نظر کرده است ، این بحث و ابراز نظر درتمام ادوار تاریخی زندگی انسانی و در تمام جا هایی که انسان در آن عملا زندگی داشته ادامه یافته و موضوعات مربوط به خداوند (ج)، طبیعت، انسان، خلقت جهان، خلقت انسان، قضاء و قدر، جبر و اختیار ، روح، معاد، شعور وماده ، فن و هنر، سیاست ، حکومت وتفکر انسانی را مورد بحث قرار داده است.

اینکه نظریات فلسفی ابتداء در غرب نشئات کرده و بعد به سایر مناطق جهان انتشار یافته و یا اینکه درشرق ظهور کرده و غربی ها از آن استفاده نموده اند بحثی است که تاحال بطور قطع حل نشده است ولی قدر مسلم اینست که نظریات فلسفی هم در غرب و هم در شرق وجود داشته است، اگر در یونان قدیم پنج قرن قبل از میلاد علما ی طبیعی، سوفسطائیان، سقراط، افلاطون و ارسطو وجود داشته و یا رومی ها تاریخ قدیمی در عرصه های مختلف علوم و فنون دارند در اینطرف در شرق هم فعالیت های منظم ی در ساحات مختلف علوم انسانی در همان پنج قرن قبل از میلاد

وجود داشته است که مکاتب فکری هندوستان، کنفوسیوس ولائوت سه چین، بین النهرین، مصر، فارس و بلخ باستان نمونه های خوب آن میباشد.

در یونان قدیم فیلسوف که به معنی دوستدار دانش و حکمت است همه ساحات علوم و فنون انسانی را مورد مطالعه قرار میدهد و فلسفه علمیست که تحت آن تمام کاوشهای فکری و نظری انسان که بعضا توام باعمل نیز است شامل میباشد ولی بعدها علوم آهسته آهسته از فلسفه جدا شده و وضعیت مستقلی بخود گرفته است.

نظریات فلسفی از بدو پیدائش آن تا حال یک سلسله ی بهم پیوسته ی است که پدیده ها و دریافت های جدید آن همواره متاثر از نظریات قدیم آن بوده است، بیشتر مردم تا حال هم فلسفه را با پیشینه تاریخی آن در نظر میگیرند و مسایل نظری و تحقیق در نتاوج و غایات اخلاقی را از مباحث عمده و اساسی آن میدانند که فلسفه از این دیدگاه مسایل و موضوعاتی را بحث میکند که شاید ثابت ساختن و یا باطل دانستن آن مستحیل بوده و هیچگاه قادر نمی شود تا یک نظام مطمئن شناخت حقایق ومجهولات را ارائه دهد اما زمان ما که قرن بیست و یکم آغاز گردیده دیگر فلسفه هم نمیشود به آن مفهوم تاریخی آن اطلاق شود ، فلسفه نظری مربوط روزگارانی بود که میتودها و طرق علمی و منطقی برای حل قضایا و مجهولات به دسترس انسان قرار نداشته ولی حالا فلسفه یا بهتر بگوییم فلسفه علمی تمام کاوشها و بررسی های خود را برمبنای نتائج و دست آورد های علوم استوار ساخته و دیگر مطالب عمیق، مرموز و پیچیده در ساحه علوم وجود ندارد و همه چیز روشن، ساده و در اثر تجربه بروی سطح قرار گرفته و قابل شناخت است و صرف باید طرق و روشهای درست تحقیق را دریافت و به کار برد. فلسفه اساسات و اصول نظری خود را با اصول و اساسات علمی عوض نموده است ، تعویض فکر به عمل فاصله بین اندو را که در گذشته

بسیار زیاد بود خیلی ها نزدیک ساخته است ، فلسفه وعلم هردو در یک خط موا زی وبرای تعقیب یک هدف که همان کشف حقایق و مجهولات ودر نهایت سعادت انسان است به جلو میروند و در این سفر برعکس گذشته همکاری و اقدامات دسته جمعی موسسات و حوزه های علمی و فلسفی و پوهنتونها در خور ستایش است.

فلاسفه و حکماء در هر دوری از ادوار تاریخ در پی کشف حقایق طبیعت وآغاز و انجام انسان در آن بوده و نظر به استعداد و توانا یی خود ابراز عقیده نموده اند و از همین جهت است که ما شاهد نظریات گوناگون وبعضاً ضد و نقیض در تاریخ تفکر انسانی هستیم و هم به مکاتب و حوزه های مختلف فلسفی و علمی در طول تاریخ برمیخوریم.

در سیر و تحول افکار فلسفی نظریات متفاوتی وجود دارد که بطور عموم نظریات و افکار فلسفی را در قرون قدیم (500 ق.م الی 500 م)، قرون وسطی (500 م الی 1500 م)، قرون جدید(1600 م الی 1900 م) و قرون معاصر مورد بررسی قرار میدهند، اگوست کنت فرانسوی در مورد سیر تکاملی فکر انسانی به سه مرحله مختلف ذیل قایل است:

مرحله ربانی ویا تخیلی، مرحله ماورای طبیعت یا میتا فزیک ومرحله تحققی یا فزیکی وعلمی .

در مرحله ربانی انسان ابتدا یی تمام حوادث و پدیده ها را به قوای فوق طبیعی و انسانی که اکثرا مانند انسان و بلکه قویتر از اوست تفسیر میکند و هر ظاهره و پدیده طبیعی مانند آفتاب، مهتاب، زلزله، صاعقه، طوفان، ابر، باران، تاریکی، روشنی، جنگ، صلح، عشق، محبت، کین، نفرت وغیره را دارای روح دانسته و بطور جداگانه به آنها عبادت کرده و هر کدام آنها را در سرنوشت آدمی دخیل میداند اما در مرحله ماورای طبیعی تعقل جای تخیل را میگیرد و انسان توا ن آنرا مییابد تا راجع به علل حوادث فکر خود را بکار اندازد و تمام حوادث و پدیده ها را به یک نیروی فوق طبیعی و انسانی

نسبت دهد، و در مرحله علمی تمام پدیده های حوادث عالم طبیعی وانسانی تحت مشاهده تجزیه، ترکیب و تجربه قرار گرفته و نتائج محسوس و ملموس‌ی را از ان بدست می‌آورد که در اغلب مو ارد هیچ شکی در آن باقی رهیماند.

برخی از دانشمندان بین این دو طرح و نظر تلفیق و سازش ایجاد نموده و گفته اند که دوره قرون وسطی همان مرحله ربانی و تخیلی تفکر انسانی، دوره قرون جدید همان مرحله ماوراء طبیعی و میتافزیکی تفکر انسانی و بالآخره دوره قرون معاصر همان مرحله علمی و تحقق ی تفکر انسانی است که زمینه برای تفکر و تحقیق آزاد انسان بر مبنای مشاهده و تجربه مساعد شده است (7: 8-10).

بطور کل میتوان گفت که فلسفه در طول تاریخ، قبل از جدای‌ی و بعد از جدای‌ی علوم از آن سهم اساسی و ارزشمندی در بررسی و تبیـــــین حوادث و پدیده های طبیعی ، ایجاد و با رورساختن شناخت و معرفت انسانی داشته و با ارائه مسایل و سوالات کلی و اساسی ابواب و مباحث عمده علوم و فنون را گشوده است.

اگر ما امروز مسایل مهم و با ارزش را در محافل فلسفی جهان معاصر ملاحظه میکنیم در حقیقت ادامه و تتمه همان نظریات فلسفی گذشته گان است که شاید بسیاری از مسایل به عین آن شیوه ایکه در گذشته مطرح بحث بوده حالا ن یز مطرح بحث باشد و شاید به بسیاری سوالات و پرسشهای فلسفی عین آن جواباتی ارائه میشود که در طول تاریخ تحول فلسفه ارائه شده است و از همین جهت است که ما کار این اثر را چنانچه از نامش پیدا است در سه بخش مختصر انجام داده ایم: در بخش اول معلومات ضروری راجع به فلسفه و علوم ارائه شده و در بخش دوم سیر تاریخی

افکار فلسفی به بررسی گرفته شده و در بخش سوم فلسفه معاصر مورد پژوهش و تحقیق قرار گرفته است.

فصل دوم

تعریف، موضوع و هدف فلسفه

تعریف فلسفه :

برای فلسفه تعریف جامع و مانعی که مورد اتفاق همه دانشمندان باشد صورت نگرفته است ولی نا گزیر آن تعاریفیکه تا حال برای فلسفه کرده اند دراینجا ذکر کنیم:

فلاسفه طبیعی یونان قدیم فلسفه را عبارت از بررسی و مطالعه عالم طبیعی و شناخت علتهای ظاهری آن دانسته اند (3 : 13).

فلاسفه سوفسط که سقراط یکی از شاگردان آنها گفته میشود فلسفه را عبارت از مطالعه انسان و اخلاق دانسته اند چنانچه سقراط هم در این تعریف با استادان خود هم عقیده بوده و از نظر برخی علماء سقراط کسی است که فلسفه را از آسمان به زمین و انسان فرود آورده است به این معنی که فلسفه از نظر علمای طبیعی بونان عبارت از مطالعه عالم طبیعی و شناخت منشاء جهان و مادۀ المواد بوده و سقراط سمت دید فلسفه را از طبیعت و جهان فلکی به سوی انسان و اخلاق تغییر داده است.

افلاطون و ارسطو شاگردان سقراط فلسفه را عبارت از معرفت علل، اصول، و نتایج اشیاء و حوادث دانسته اند چنانچه اپیکور و زینون آنرا یک حرکتی بسوی فضلیت، نیکی و سعادت میدانند، فلاسفه اسکولاستیک و آبای کلیسای قرون وسطی فلسفه را نوعی رابطه خداوند (ج) با عالم محسوس تلقی کرده اند ، اما فلسفه از نظر فلاسفه قرون جدید و معاصر عبارت است از شناخت روابط و نوامیس بین اشیاء ، بررسی و پژوهش عقل انسانی در مورد عالم هستی وعالم انسانی،

تحلیل منطقی و پذیرش اصل م فیدیت و کارایی به عنوان معیار پذیرش حقایق، و در قلمبرو عالم اسلامی هم تعاریفی برای فلسفه صورت گرفته که اکثراً از نظریات فلاسفه یونانی متأثر میباشد.

ابونصر فاریابی که منطق ارسطو را تدوین، تبویب و انکشاف قابل ملاحظه یی داده و افتخار لقب « معلم ثانی » را کسب نموده است فلسفه را عبارت از معرفت موجودات از حیث اینکه موجود اند میداند چنانچه شیخ ابوعلی سینا طبیب ، فیلسوف و منطق دان معروف ، فلسفه را عبارت از شناخت و درک حقایق وجود، شناخت و درک آنچه برای کمال نفس و کامیابی اخروی عملی میشود دانسته است.

برخی فلاسفه اسلامی از جمله سید شریف جرجانی سمرقندی فلسفه را عبارت از آراستن انسان به اخلاق خداوندی غرض دوری از نعمات مادی ونیل به سعادت اخروی میداند.

اگر این همه تعریفات را بطور بسیار مختصر در یک تعریف بگنجانیم تعریف ذیل بدست خواهد آمد:

« فلسفه علمیست به کلی ترین و جامع ترین قوانین و روابط مربوط به خدا (ج)، طبیعت، جامعه و تفکر انسانی ».

موضوعات مورد بحث فلسفه:

انسان به عنوان یک موجود متفکر و اندیشمند چنانچه به آب، غذا و هوا ضرورت دارد به همان اندازه نیاز شدیدی به اقناع خواسته های فطری خود نیز دارد ، او زمانیکه به جهان منظم که درشش جانب او گسترده است میبیند و بعد به وجود و اندیشه خود مراجعه میکند سوالات عدیده در ذهن او خطور میکند: این جهان چگونه بوجود آمده و چگونه فانی خواهد شد؟ نظمی که در جهان بچشم

میخورد نتیجه اتفاق و تصادف است یا نتیجه کار اراده یک وجود متعالی کامل؟ هدف از خلقت جهان چیست؟ و سرنوشت انسان بعد از مرگ چه خواهد بود؟ و ده ها سوال دیگر از این قبیل.

به این سوالات در فلسفه جواب داده میشود، گر چه موضوعات مورد بحث فلسفه را اکثراً «خدا ، طبیعت و انسان » دانسته که شامل تمام موضوعات فرعی آن نیز میگردد اما بطور عام میتوان موضوعات فلسفه را در ده مورد عمده ذیل خلاصه نمود:

1. اینکه حالت و طبیعت عالم چیست؟ آیا این جهان آفرینش با یک فرمان الهی « کن فیکون» بوجود آمده و یا نتیجه سیر تدریجی نمو و انکشاف است؟ این عالم از چه ماده یا موادی ساخته شده و تغییرات در آن بر چه اساس و چگونه است؟

2. انسان درعالم هستی چه موقعیت ومحلی دارد؟ آیا انسان اشرف مخلوقات و تاج سرعالم آفرینش، هدف نهایی جهان نامی و مترقی و گل سر سبد دنیای در حال انکشاف است و یا ذرۀ بی مقداری از فضای بی انتها است؟ آیا عالم اعتنایی بمن و تو دارد؟ ویا آنکه ارزش ما در عالم آفرینش از ذره خاکی بیش نیست؟ آیا ما قادریم که جهان را بشناسیم و آنرا بر وفق دلخواه خود اداره کنیم و یا بالاخره جهان ما را فانی خواهد کرد و برنوع بشر غالب خواهد آمد؟

3. خیر و شر کدام و نیک و بد چیست؟ واقعاً مقیاس سنجش خوب و بد چیست و این سطح سنجش را درکجا باید یافت؟ خوب را چگونه از بد باید بشناسیم؟ آیا سطوع سنجش معیاری و معین خیر وشر را یک قدرت الهی و آسمانی به طریق جاودانی آفریده و یا اینکه نیک و بد اموری است اصطلاحی و نسبی و از امور موضوعه بشری و تابع شرایط محلی و نژادی و قومی است. آیا

خیر، نیکی و خوبی در متن طبیعت اشیاء نهفته است و یا چیزی است که ما افراد بشر واضع آن هستیم و تکلیف آنرا تعیین میکنیم؟ و خلاصه این دو عنصر را چگونه از همدیگر تمیز دهیم؟

4. خداوند (ج) چیست و ماهیت وی چگونه است؟ آیا خداوند (ج) خالق کون و مکان و سلطان زمین و آسمان و عالم هستی است و یا موجودی سرت نعوذ بالله مانند انسان یا روح یا فوق روح.

5. جبر چیست و اختیار چگونه است؟ تقدیر و قضاء درکار ما دخالت دارد ویا اراده آزاد ؟ آیا افراد بشر آزاد خلق شده و در انجام اعمال خیر وشر خود مختار اند و یا اینکه موجودات دست بسته یی اند که صرف برنامه قبلاً تعیین شدۀ خداوند (ج) را جبراً و قهراً عملی میکنند ؟ آیا هر یک از ما میتوانیم نسبت به فردا تصمیمی اتخاذ کنیم و یا اینکه تصمیم فردا از روز اول گرفته شده است؟

آیا ممکن است بین قضاء و قدر و آزادی و اختیار انسان راه حل معقول و منطقی جستجو کنیم که هم به قضاء و قدر که یک ارزش دینی ملتهای مؤمن است صدمه نرسیده و هم آزادی و اختیار انسان که هم معقول و هم یک واقعیت غیر قابل انکار است به قوت خود وجود داشته باشد.

6. روح و چگونگی آن: روح چیست و این همه بحث و صحبت درباب روح بر چه اساس است؟ آیا اساسا روح وجود دارد و یا نه؟ اگر وجود دارد طبیعت آن چگونه است؟ آیا روح جاویدانی است و بعد از مرگ و فنای جسد خاکی به حیات خود ادامه میدهد یا همراه بدن آدمی میمیرد؟ آیا برای افراد آدمی حیاتی بعد از فنا وجود دارد که در آن نیکی را پاداش و بدی و زشتی را کیفر دهند و یا اینکه مرگ جسد خاکی پایان مطلق حیات است؟

7. رابطه فرد با دولت چیست؟ آیا دولت مخلوق انسان است و انسان به اراده خود آنرا برای خدمت به خویش بوجود آورده و یا اینکه مبدأ آن آسمانی و الهی است؟ آیا قدرت زمامدار ناشی از مردمی است که بر آنها حکومت میکنند و یا منجانب الله متعال است؟ رابطه فرد با دولت یا جامعه چگونه است؟ آیا افراد میتوانند برضد زمامداران خود شورش کرده و نوع جدیدی از دولت را بوجود آورند و یا باید تا ابد تابع یک دولت و مطیع وارث و جانشین آن باشند؟ چه نوع رژیم حکومت و چه شکل دولت بهتر است و کدام شکل بدتر؟

8. انسان و فرهنگ: فرهنگ چیست؟ و انسان چه رابطه یی با فرهنگ دارد؟ آیا فرهنگها در جوامع انسانی قابل اصلاح و تغیی پذیراست و یا اینکه به عنوان اصول و ارزشهای ثابت تاریخی از تغییرات و اصلاحات مصئون است؟

9. شعور و ماده: کدام یکی از این دو قدیمی است و کدام یکی بردیگری تفوق دارد؟ آیا ماده مخلوق فکر و شعور انسان است و ایا فکر و شعور نیز خود نوعی از ماده است؟

10. تخیلات و افکار خود را از کجا کسب میکنیم؟ آیا افکار و تخیلات، ذاتی دماغ میباشد و یا اینکه از خارج دماغ می آیند؟ قوانین فکر کدام است و چگونه میتوانیم مطمئ شویم که افکار ما صحیح و صادق است؟ (10 – 1 : 6).

هدف فلسفه:

هدف فلسفه شناخت و حل موضوعات کلی و عام است، در رابطه با حوادث عالم طبیعی و عالم انسانی، مبدا اولی وسرنوشت وجود و هستی وسایر مسایلی که دربحث مربوط به موضوعات فلسفه ذکر شد تا انسان در اثر شناخت حقایق، سعادت و خوشبختی دنیوی و اُخروی خود را دریابد.

فصل سوم

جدایی علوم از فلسفه و تصنیف بندی آنها

چنانچه همه میدانیم دریونان قدیم فلسفه شامل تمام فعالیت ها و کاوشهای نظری و عملی بوده و تمام علوم تحت عنوان فلسفه مطالعه میگردید و دست اندرکاران عرصه های مختلف علوم و فنون بنام فلاسفه یاد میگردیدند. ولی زمانیکه دامنه علوم گسترش بیشتری یافت و یک فیلسوف نمیتوانست تمام علوم را با آن همه وسعتی که یافته بود تحت تحقیق و پژوهش قرار دهد و نتایج محسوس و ملموسی از آن بدست آورد بنابر آن تقسیم وظایف بوجود آمده و علوم یکایک به تدر یج در اعصار مختلف تاریخی استقلال خود را گرفته ومستقلانه مورد مطالعه و بررسی قرار گ رفته است. اولین ساحه علومی که از فلسفه جدا شده و وضعیت مستقلی بخود گرفته عبارت از ریاضیات بود که در قرن چارم پیش از میلاد توسط اکلیدس (اقلیدس) یونانی انجام یافت و به تعقیب آن میکانیک درقرن سوم پیش از میلاد توسط ارشمیدس یونانی، هیات (ستاره شناسی) در قرن 16 توسط کوپرنیک لهستانی، فیزیک در قرن 17 توسط گالیله ایتالیایی، کیمیا در قرن 18 توسط لاوازیه فرانسوی، بیالوژی در نیمه اول قرن 19 توسط بیشه فرانسوی و کلود برنارد فرانسوی، جامعه شناسی درنیمه قرن 19 توسط اوگوست کنت فرانسوی از فلسفه جدا ساخته شد. از جانب دیگر ارتباط ذات البینی برخی علوم، دانشمندان را به آن وا داشت تا تصنیفات متعددی را در ادوار مختلف تاریخی انجام دهند.

تصنیف ارسطو:

اولین فیلسوفیکه ابتکار تصنیف علوم به او نسبت داده شده عبارت از ارسطو است ، او با این کار خود در حقیقت عرصه های مختلف فلسفه را از هم جدا ساخت، او برمبنای عملیات روح انسانی (تفکر، عمل و ابداع) فلسفه را به نظری، عملی و ادبی تقسیم نمود:

1. **علوم نظری :**

علومی است که با مشاهده و تدقیق حقی قت اکتفاء ورزیده و جهت اینکه از این تدقیقات نتایج حیاتی و عملی را استخراج نماید کوشش مبذول نمیدارد مانند ریاضی، فزیک و میتافزیک . درنزد ارسطو موقعیت میتافزیک فوق تمام علوم دیگر است زیرا میتافزیک یک علم کلی بوده که علل تمام حادثات را تحقیق و تفحص مینماید.

2. **علوم عملی :**

علوم عملی از روی عمل و حرکتی که راجع به فرد، عایله و دولت صورت میگیرد تقسیم میگردد مانند اخلاق، سیاست مدن و تدبیر منزل.

3. **علوم ادبی :**

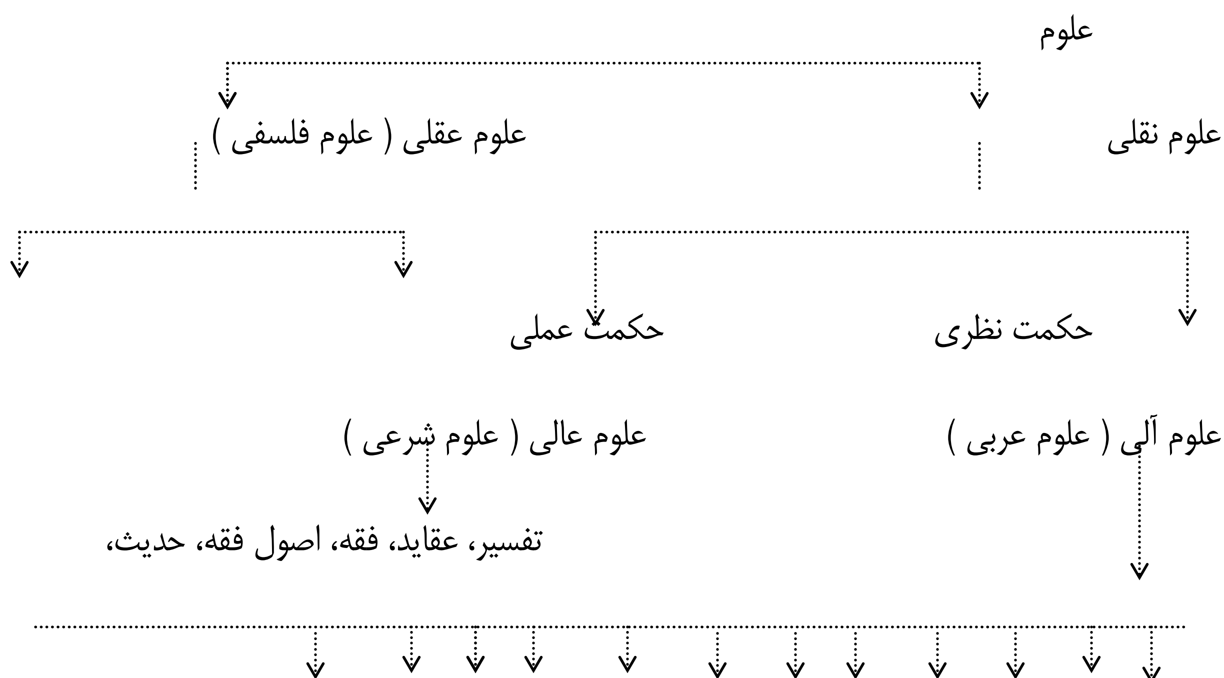
این علوم نتیجه قوۀ مبدعه بشر است مانند شعر، خطابه، جدل، موسیقی، بیان ومناظره.

معلوم است که تصنیف بندی ارسطو اگر چه بی اساس نیست اما مکمل نمیباشد که از یکطرف علوم و صنایع مستظرفه را باهم مخلوط کرده و از سوی دیگر علوم تاریخی را اهمال نموده است و علاوه بر آن دراساس تصنیفش نیز مبهمیتی موجود است، چه عملیات سه گانه (تفکر، عمل و ابداع

) که همچو مبدا تصنیف پذیرفته شده عملیاتی است روحی که هر کدام آنها به نوبه خود با دیگری کمک میکند، علومیکه اساساً نظری باشند بالضرورت نتایج عملی را نیز بار می آورند و بالعکس مبدا هرعلم عملی در هر حال عبارت از یک سلسله افکار میباشد و از این رو علوم عملی نا چار است تا به علوم نظری استنادی داشته باشد چون در این حالت این فعالیت های سه گانه میتوانند با هم تداخل کنند پس اینها را ساس و استناد گاه تصنیف قرار دادن در حقیقت به یک مسند متینی دست نیافتن است.

تصنیف بندی علوم در قرون وسطی:

تصنیفیکه در قرون وسطی حاکمیت و رواج داشت متأثر از تصنیف ارسطو بوده و چندان تفاوتی با آن ندارد، در قرون وسطی در عالم اسلام نیز وضعیت به همین شکل بوده وعلوم رابدو دسته عقلی ونقلی تقسیم نموده بودند قرارشرح ذیل:



که اساس و غایه این تصنیف کسب مهارت به علوم عربی و وقوف از قرآن کریم و حکمت الهی است .

تصنیف فرانسس بیکن:

بیکن که یکی از موسسین فلسفه عصر حاضر میباشد علوم را نظر به ملکات روح انسانی (حافظه، مخیله و عقلانیه) تصنیف بندی نموده است:

1. علومیکه ناشی از ملکه حافظ ه است عبارت از تاریخ طبیعی، مدنی، مذهبی و سیاسی میباشد.
2. علومیکه ناشی از ملکه مخیله است عبارت از شعر: اعم از شعر منظوم، موسیقی، نقاشی، پیکرسازی وسایر صنایع مستظرفه میباشد.
3. علومی که ناشی از ملکه عقلانیه است عبارت است از فلسفه: که شامل سه موضوع میباشـــــــــد: خدا (الهیات و فلسفه اولی)، طبیعت (فیزیک، ریاضیات و بیالوژی)، **انسان**(منطق، اخلاق و روانشناسی) . دراین تصنیف نیز نکات ضعیفی وجود دارد چنانچه علوم وصنا یع مستظرفه را با هم مخلوط نموده، تاریخ طبیعی وسیاسی که باهم یک مشایهت قطعی ندارد پهلوی هم قرار داده شده است وهم اساسات این تصنیف باهم متداخل اند. این تصنیف بندی که بنام بیکن ودالامبر فرانسوی معروف است مورد تایید نویسند گان دایرۀ المعارف قرن 18 فرانسه نیزقرار گرفته است.

تصنیف اگوست کنت اَمپیر:

اگوست کنت فرانسوی و آمپیر در قرن نوزدهم تصنیفی دارد که در اثر آ ن علوم بدو دسته جداگانه تقسیم بندی شده است، یک دسته که شامل علوم مربوط به مادیات است و یا علوم جهانی هم گفته شده بذات خود به چار نوع تقسیم گردیده است: علوم ریاضی، علوم طبیعی، علوم فزیکی وعلوم طبی. و دسته دومی که شامل علوم مربوط به معنویات است ویا علوم عقلاقی هم گفته شده به ذات خود به چار نوع تقسیم گردیده است: علوم فلسفی، علوم مربوط به کلام وهنر، علوم نژادشناسی که مربوط تاریخ هم میشود و علوم سیاسی (که مربوط به اقتصاد وفن ها ی عسکری هم میشود).

اگر به تصنیف بندی اگوست کنت دقت شود از عامتر حرکت کرده و به خاصتر می انجامد وبه اساس تاریخ جدایی هر علم از فلسفه ترتیب و تنظیم شده چنانچه ملاحظه میشود علوم ریاضی اولین دسته علومی اند که توسط اقلیدس یونانی از فلسفه جدا شده و بعد علوم طبیعی و فزیکی وغیره و شاید یگانه مشکلی این طبقه بندی نبودن علم روانشناسی در آنست.

اما در زمان حاضر ومعاصر ما کدام طبقه بندی علوم مورد اعتبار پوهنتونها ومرا کز علمی و تحقیقی جهان است. امروز به اساس تنوع پدیده ها و امور مربوط به عالم هستی علوم به سه دستهٔ اساسی: علوم فزیکی، علوم حیاتی و علوم اجتماعی تقسیم بندی گردیده است و علوم ریاضی را اساس و بنیاد علوم دیگر دانسته اند.

در علوم فزیکی آن علومی شامل میگردد که مربوط به ماده بیجان است مانند علم کیمیا، علم فزیک، علم زمین شناسی و علم افلاک وستاره شناسی . و در علوم حیاتی آن دسته علومی شامل میگردد که مربوط به ماده جاندار است مانند علم بیالوژی، علم وظایف الاعضاء (فیزیولوژی)، علم جانور شناسی و علم نبات شناسی . و در علوم اجتماعی آن گروپی از علوم شامل است که مربوط به انسان میگردد مانند علم تاریخ، علم روانشناسی، علم جامعه شناسی و علم اقتصاد (8 : 31 – 39).

بخش دوم

سیر تاریخی مختصر افکار فلسفی

فصل اول

عمده ترین افکار فلسفی قرون قدیم

اگر به تاریخ افکار و اندیشه های انسانی دقت شود بوضاحت دیده میشود که اساس و بنیاد تمام افکار و اندیشه های انسانی اعم از فلسفی و علمی را نظریات دینی و مذهبی تشکیل نموده است. انسان ابتدا به مظاهر بزرگ طبیعی اهمیت بیشتری قایل شده و برخی از ظواهر و پدیده های طبیعی را مورد پرستش قرار داده و از این طریق به نظریات و افکار در رابطه به طبیعت و ماورای طبیعت پی برده است.

فلسفه چنانچه ویلیام جیمزامریکایی میگوید: « احساس کم و بیش گنگ ماست درباره اینکه معنی عمیق و شرافتمندانه حیات چیست ». و هم فلسفه چنانچه ایمانوئل کانت آلمانی گفته است پیرامون برخی موضوعات اساسی دور میزند و این چنین سوالات را به معرض اندیشه انسانی قرار میدهد: چه چیز را میتوانم بدانم ؟ چه کاری را باید انجام دهم ؟ چه چیزرا باید امید کنم؟ که سوال اولی یک سوال محض نظری اصلی است وسوال دومی یک سوال عملی اصلی است و سوال سومی یک سوال مربوط به ماهیت و چگونگی جهانی است که مادرآن قرار داریم (3: 4).

این مساله که افکار فلسفی ابتداء در مغرب زمین بوجود آمده یا در مشرق زمین چنانچه قبلا ذکر شد از موضوعات کم و بیش اختلافی میان محققان است.

تعدادی به این نظر اند که افکار فلسفی ابتدا در غرب بوجود آمده است وبعد به شرق اشاعه یافته است وهمین یونان قدیم وروم باستان بوده که برای بار اول بستر های خوبی تولد و انکشاف افکار واندیشه های نخستین فلسفی بوده است. برخی براین نظر اند که نظریات نسبتاً مستدل ومنطقی خاصتاً در عرصه های مذهبی و اخلاقی ابتدا در شرق زاده شده و بعد به غرب اشاعه یافته است. ولی قدر مسلم اینست که افکار فلسفی تنها مربوط به غ رب و یا شرق نبوده بلکه هردو دارای افکار و اندیشه های بسیار قدیمی فلسفی واخلاقی است که نمیتوان از آن انکار کرد (7 : 15– 16). اگر بتاریخ افکار مذهبی وفلسفی سرزمین هندوستان دقت کنیم بوضاحت در میابیم که متون ویدایی که منعکس کننده افکار مذهبی وفلسفی هندوستان است به قرن 16 قبل از میلاد رابطه دارد وتا قرن 9 الی 6 قبل از میلاد اساس دین ویدایی را تشکیل داده است وبعد ازاین تاریخ زمینه برای ایجاد نظریات جدید برهمایی مساعد شده است . وهمچنان در قرن ششم قبل از میلاد هندوستان شاهد ایجاد وگسترش نظریات عمیق فلسفی درچوکات ادیان بودایی و جاینی بوده است که در مقابل دین برهمای عرض وجود کرده است و در قرن هفتم میلادی درکشورهای هم جوار هندوستان شیوع بیشتری یافته است.

ادیان لائوتسه (تااو) وکنفوسیوس در چین باستان قابل ذکر است ، لائوتسه به انتظام عالم ی معتقد است که دراثر دو فکتور مثبت و منفی بمیان آمده است. در نظام دینی لائوتسه به ارواح بی بی ها ونیاکان اهمیت بسیار وجود دارد ومورد پرستش قرار میگیرد، انواع دو گانی وثنویت دراین نظام به چشم میخورد: ارواح بی بی ها ونیاکان ، پرستش رب النوع آسمان و رب النوع زمین، رب النوع شانگ تی (رب النوع مذکر) و رب النوع هاتن (رب النوع مونث)، فکتور مثبت یا نر بنام « یانگ » وفکتور م رفی یا ماده بنام « یین » وغیره. دین لائوتسه یا تائو ئیزم، طبیعت وانسان

رامقابل هم قرار داده و بلتو یا انتظام عالم را بحیث طریقه زندگی واصل جاودانی جهان می شناسد وزندگی کردن مطابق نظام عالم و اقت ضای طبیعت را یک زندگی واقعی، مقدس وپاک میداند. لائوتسه در سیاست طرفدار یکنوع لیبرالیزم وگرایش به آزادی است که درآن انسان بطور آزاد وفارغ از هر گونه قیودات وتشریفات سیاسی ودولتی زندگی میکند و از نیکی طبیعت خود مستفید میشود.

کنفوسیوس که در قرن 6 ق م در چین زندگی میکند ومذهب او آزادگی، شرافت و انسانیت را تبلیغ میکند با سقراط در نحوه اعتقاد وتقریر موضوعات فلسفی وا خلاقی شباهت زیادی دارد و از همین جهت است که اورا سقراط چین نام گذاشته اند. او بحث کردن روی مسایلی که از توان درک انسانی بالاباشد بیهوده دانسته وضیاع وقت میداند واز بحث کردن در م ورد روح خود داری میکند. او در نظر داشت چنان اخلاقی درست کند که در اثر آن انسان زندگی مرفه و آزادی داشته باشد وبه خوشی عمرخود را سپری کند ودر میان لذاید زندگی نوعی تعادل برقرار نماید.

آ نچه بلحال گفته شد اولین اندیشه ها و افکار انسانی نیست بلکه قرنها قبل از آن نیز افکار واندیشه هایی بعضا منظم اخلاقی ودینی وجود داشته که در برخی موارد تاریخ آن دقیقا معلوم است ولی جریان اندیشه ها در آن زمان بطور کل یکسان و منظم نیست واندیشه انسانی، اتفاقی، ناهموار ونامنظم است تا اینکه آهسته آهسته بسوی نظم وکمال نموده ومنظم شده است . چنانچه قبلا نیز تذکر داده شد دقیقا معلوم نیست که آیا شرق در ایجاد تکوین و انکشاف نظریات فلسفی واخلاقی مقدمتراست یا مغرب اما اسناد ومدارک نشان دهنده آنست که: « مصریان نخستین مردمی بودند که به سرنوشت فرد واعتقاد به بقاء ور ستاخیز عقیده داشتند وروی این اعتقاد بود که برخی نظریات را نیز مقدمتر از هرکس دیگری ارائه داشته ودر سواحل نیل تمدن عظیمی وقت را برپا کرده اند وارباب انواعی مانند اوزیریس، ایزیس وهوروس را مورد پرستش قرار داده اند ».

کتاب مردگان که تا ریخ آن به (3500) ق . م میرسد اعتقاد به بقای روح وچگو رگی تنظیم اعمال انسانی در دنیا و سرنوشت انسان در مسیر ابدیت را بازگو میکند.

بین النهرین (د جله وفرات) تمدن عظیمی را پشت سر گذاسته است. الواح بابلی که در حدود (2400 ق . م) اذهان اندیشمندان بابلی را در مورد منشا ء عالم بخود جلب کرده است. چگونگی پیدایش انسان موضوع بسیار مهمی برای تفکرانسانی بوده واز نظر آنها انسان از خون یک خدا بمیان آمده وباید در برابر خدایان ادای احترام وعبادت کند وهم از هلاکت انسانها وحیوانات توسط طوفان عظیمی بحث شده است (3 : 5– 7).

زرتشت که از 660 الی 583 ق. م زندگی داشته در عرصه تفکر واندیشه قدرت عظیمی از خود نشان داده است. از نظر وی یک بپکار همیشگی و دایمی میان نیک وبد ، راستی وکژی، روشنی وتاریکی ادامه دارد.

در مغرب زمین وبطور خاص در یونان از 6 قرن پیش از میلاد از قوانین عام و کلی جهان بحث شده و زمینه برای گسترش علوم ریاضی وتحلیل منطقی که اساس علوم دیگر واصول ترقی وتمدن را تشکیل میدهد مساعد گردیده است. قبل از سقراط بحث روی ماد ۀ المواد از جانب برخی فلاسفه طبیعی خیلی گرم بوده و تا لس (550– 624 ق . م) اولین کسی بود که آب را مادۀ المواد جهان طبیعی خواند و او برای نخستین بار مساله چکونگی اصل عالم را مطرح ساخت واز سنت معمول عصر خود سرپیچی کرد و به تج ربه ومشاهده روی آورد وزمینه بحث وتحقیق را برای سایر فلاسفه و حکماء درمورد ماهیت اصلی جهان طبیعی مساعد ساخت.

اناکسماندر (547 – 611 ق. م) مسأله مادۀ المواد را بگونه ی دیگری مطرح ساخت ومعتقد گردید که صدور همه اشیاء ازیک ماده ممکن نیست بلکه مواد در اصل خود باید نامحدود، ونامتعین وابدی باشد، مادۀ المواد عالم از نظر وی شباهت زیادی با حرارت، نور، مقناطیس وذره دارد که در علم فزیک امروزی از آن بحث میشود.

انا کسیمانس (524–588 ق. م) هوا را مادۀ المواد جهان دانست که دراثر انقبا ض وانبساط آن اشیای مادی بوجود آمده است. فیثاغورس (497– 572 ق . م) عدد را اهمیت بیشتری داد وآنرا جوهر و ماهیت بسیاری از اشیاء دانست ودر هندسه اصولی را کشف کرد ونزدیکی انسانها با حیوانات و تناسخ ارواح را به بحث گرفت (7 : 18– 19).

گزنوفانس (480– 570 ق . م) که گزنفون نیز گفته شده با پارمنیدس و زنون از بزرگترین فلاسفه وحکمای الیایی بشمار میروند والیا در جنوب ایتالیا موقعیت دارد، او شاعر سیاحت پیشه است که تصورات مختلف راجـــع به خدایان مختلف در شعر او انعکاس یافته است. گزنفـــــــون شخصیت خداها را که بوسیله « همر» و « هزیود » معرفی شده است مورد انتقاد قرارداده است زیرا آنها خدایان را بی اهمیت تر از آنچه باید باشند نشان داده اند. گزنفون معتقد است: خدایان طوریکه مردم تصور میکنند نیستند ، آنها مانند انسان یا حیوان موجود محدود ومعین نبوده ومانند انسانها اعضایی حسی ندارند، خدا باید یکی باشد و بانیروی عقل، جهان را اداره کند و در همه جا حاضر باشد.

هراکلیت (475– 533 ق . م) برخلاف کسانیکه معتقد بودند همه اشیاء از ماده پایدار و واحدی بوجود می آیند ماده و جهان مادی را در حالت تغییر وحرکت دانست وگفت: نمیتوان از یک آب دو بار آبتنی کرد (3: 14–18).

فلاسفه ایکه عالم را برای بار نخست با دلایل طبیعی توجیه نمودند بنام فلاسفه طبیعی یاد شده که آنها جهان را بشکل مادی و طبیعی مورد توجه و دقت قرار داده ودر آن نقش خداهای متعدد را محدود دانسته اند.

تعدادی ازفلاسفه نظریه اتومی یا مادیگری طبیعی جهان را مطرح نموده ومادهٔ المواد عالم طبیعی را جزء لایتجزی بسیط که تغییری درآن رو نما نمیشود دانستند و اساس وبنیاد بسیاری از مکاتب فلسفی را در دوره های بعدی گذاشتند، نمایندگان معروف نظریه اتومی در یونان قدیم عبارت بودند از لوسیپوس، دموکریت و اپیکور. از نظر دموکریت اتوم ها اجرام بسیط وتجزیه ناپذیری اند که نظر به سختی ایکه دارند قابل تجزیه به اجزای دیگر نیستند وبدون شمار در خلاء نا محدود در حرکت اند وبرخی از آنها با برخی دیگری روی تصادف تصادم کرده و اشیای موجود در جهان طبیعی را میسازند.

گروه دیگری از حکماء در اواخر قرن پنجم ق. م در یونان بوجود آمده که کشف حقایق اشیاء را امر ضروری وحتمی ندانسته بلکه حقایق اشیاء را غیر ثابت خوانده اند. این حکماء که بنام سوفسطائیان یاد شده ، به تعلیم فنون اهمیت قایل بوده و شاگردان خود را درفن مناظره و جدل تربیت مینمودند تادر گفتگوهای سیاسی که بازار گرمی داشت بر مخالفین خود غالب آیند، چون در فنون مختلفی که مهارت در آن از لوازم تدریس گفته میشد دست طولا داشتند بنابر آن بنام سوفست (دانشور) یاد شدند واینکه از جدل بخاطر غلبه برخصم استفاده بی شتری نموده این طریقه جدلی آنها را بنام سفسطه یاد کردند.

افرودیقوس زندگی انسانی را با رنج ومشقت همراه دانسته ومعالجه آنرا درشکیبایی، صبر و متانت اخلاقی دانسته است.

گورگیاس وجود را موجود نمیداند و از نظر وی اگر موجود هم باشد قابل شناخت نیست واگر قابل شناخت هم باشد شناخت آن قابل انتقال به غیر نمیباشد،

پروتاگوراس هم یکی از حکمای شیرین زبان سوفسطائیان است که جوانان همه آرزوی شنیدن کلام اورا داشتند واینکه به عقاید عام ر أی موافق اظهار نمیکرد مورد نکوهش قرار گرفته وبه تبعیدش انجامید، از نظر او حواس یگانه وسایل خوبی شناخت انسانی است که قضاوت عقل هم برگزارش حواس براء شده است، چون برداشت های حواس از یک فرد بفرد دیگری متفاوت است پس چگونه ممکن است معتقد باشیم که حقیقت واحدی وجود دارد؟ معیار همه چیز انسان است. و هر آنچه که او حس میکند حقیقت است ، چون احساسات و برداشت های انسانها از یک حقیقت واحد متفاوت است پس نا گزیر باید حکم کنیم که حقیقتی وجود ندارد.

در زمان قبل از ظهور سقراط که فلاسفه بزرگی در یونان عرض وجود نموده ومکاتب فلسفی از هم متفاوتی داشته اند چیزی کتبی قابل ملاحظه یی از آنها بما نرسیده است و طی دو یا دو و نیم قرنیکه از طالس تا سقراط سپری شده به جز نقل قولهای محدود ارسطو چیز دیگری در دست نداریم (18: 13 – 14). سقراط یکجا با دو تن از شاگردان خود افلاطون و بعد ارسطو یک صفحه جدیدی را در تاریخ فلسفه و حکمت گشود، سقراط که برای بار نخستین ، کلمه فلسفه و فیلسوف را در مفهوم دانش و دانش دوستی استفاده نمود توجه مردم را از طبیعت به انسان معطوف ساخت و خود شناسی را مقدمتر بر جهان شناسی دانست.

سقراط علیه سوفسطائیان که مبانی اخلاقی را سخت سست و متزلزل ساخته بودند مبارزه کرد و در پایان خود را قربان بشریت ساخت. او در غلبه یافتن برخصم از روش استهزاء آمیزی استفاده نموده و در نتیجه تعاریف درست برای مفاهیم فلسفی و اخلاقی ، جانب مقابل را به پذیرش نظرش

دعوت مینمود و میگفت از روی جهل و بی خبری است که مردم بدنبال بدی و شر میروند ، اگر آنها حقایق را دریابند حتماً آنرا دنبال نموده و خواهند پذیرفت. بنابر آن تعریف از نظر سقراط دارای اهمیت زیادی است که بعدها افلاطون و ارسطو موضوع حد، جنس، فصل و نوع را در زیر بحث کلیات گسترش بیشتری داده اند ، پس گرچه ظاهرا واضع علم منطق ارسطو گفته شده ولی درحقیقت امر بانی اصلی منطق، سقراط است ، او برای رسیدن به تعاریف درست طریقه استقراء را مورد استفاده خود قرار داده و از جزئیات به کلیات امور میرسید. او داشته های خود را نمی نوشت و به هیچ وجه اظهار علم قطعی نمی نمود و همواره سعی داشت تا درنتیجه تعریف درست و قابل قبول برای جانب مقابل تولید علم کند. او میگفت دانش ندارم وتعلیم نمیکنم ومانند مادرم مهارت مامایی دارم، او اطفال را در جریان تولد کمک میکرد و من نفوس را کمک میکنم تا تولد یابند، ما نظریات او را از طریق شاگردانش گزنفون، افلاطون وارسطو دانسته ایم وبطور مستقل از او چیزی در دست ما نیست (18 : 15 – 18).

افلاطون درسال 427 ق . م در یک خانواده اشرافی متولد وتقریباً 80 سال عمر نموده است و بعد از 18 سالگی تقریباً ده سال در خدمت سقراط قرار داشته وباغی ملکیت خود را که در محلی بنام اکادمیا موقعیت داشت وقف علم ومعرفت ساخته است و بعد از آن هر انجمن علمی در اروپا ویا حتی در تمام جهان بنام اکادمی یاد میشود ، او در شعر ذوق سرشار و در ریاضیات مقام عالی داشته، چون ریاضیات اساس سایر علوم را تشکیل میدهد بنابر آن افلاطون برسر دروازه اکادمی خود نوشته بود: کسی که هندسه نمیداند وارد اکادمی نشود. با اینکه به سیاست علاقه داشت وسیاست مداری را شایسته فیلسوف میدانست اما با آن هم چون محیط فاسد سیاسی آتن را ملاحظه میکرد از شرکت ورزیدن در مسایل سیاسی خود داری مینمود . کتاب مشهورش سیاست نام دارد که اروپایان آنرا

جمهوریت میگویند وبعد کتاب دیگری بنام نوامیس یا قوانین تحریر داشته است. ودر کتاب جمهوریت ازحاکم حکیم وحکیم حاکم بحث نموده است.

نظریه « مثل » افلاطون جای خوبی در نظریات فلسفی داشته و در آن زمینه برای شهود با طنی واشراق میسر شده و مساله کثرت ووحدت که یکی از مشکلات دیرینه حکما ء و فلاسفه به شمار میرود بخوبی حل شده است. از نظر فلاسفه همیشه این سوالات مطرح بحث بوده که: آیا آنچه بر انسان احاطه دارد و انسان آنرا در مییابد حقیقت و واقعیت دارد ویا خیر؟ اگر واقعیت دارد پس چرا در تغیر وتحول است واگر واقعیت ندارد پس آنچه به نظر انسان نمایان است چیست؟ اگر تعدد وکثرت حقیقی است پس چرا عقل و ذهن ما در جستجوی وحدت است ؟ واگر وحدت حقیقت دارد پس چرا تعدد وتکثر در نظر ما جلوه گر است؟ آیا محسوسات ومدرکات ما معتبراست یا نیست؟ تحصیل علم و معرفت برای ما میسر است ویا نیست؟ حقیقت کدام است وتکلیف آدمی چیست؟ اینست سوالاتی که تا هنوز حل نشده و جواب مناسبی برای آن ارائه نگردیده و هر کسی نظر به توانی که داشته به آن جوابی داده ودرین شب تاریک راهی جسته وبخواب رفته است (18 : 18 –20).

از نظر افلاطون علم یک تذکر و بازیابی است ، چه روح انسانی قبل از آنکه وارد بدن و دنیای مجازی شود در عالم معقولات و مجردات به سر برده و حقایق « مثل » را درک نموده است و چون به عالم کون و فساد آمده آن همه حقایق فراموش او شده ولی کاملاً از صفحه ذهنش نابود نگردیده و اینکه انسان چیزی را که از مثل بهره دارد و آنرا می بیند با دقت کمی حقایق را دوباره به یاد می آورد پس کسب علم و معرفت نوعی بازیابی است که از طریق سوال و جواب خوبتر میتوانیم به آن حقایق برسیم (18 : 35).

افلاطون نظر دارد چون تمام موجودات متحرک و متحول اند پس ناگزیر حکم کنیم که در ورای آن یک محرکی وجود دارد و چون همه در آرزوی خیر و نیکویی اند پس خیر و نیکویی مطلق نهایت و هدف وجود است.

ارسطو در سال 384 ق . م در استاگیرا از شهر های مقدونیه تولد و از سن 18 سالگی تا 38 سالگی در اکادمی افلاطون مصروف کسب علم و معرف ت شد. در 41 سالگی به استادی اسکندر کبیر گماشته شد و بعد از وفات اسکندر ارسطو هم نتوانست در آتن اقامت کند و به مهاجرت مجبور شد، چه مردم آتن از اسکندر خاطرات خوبی نداشتند. از ارسطو آثار زیادی در دست است که از لحاظ آرایش ادبی درست تنظیم نشده است. او با اینکه افلاطون را دوست دارد ولی حقیقت را بیشتر از افلاطون می پذیرد و روی این مطلب برخی نظریات افلاطون ازجمله نظر مثل او را رد نموده است (21 : 112 – 113).

ارسطو همه علوم را جزء حکمت و فلسفه دانسته و برای بار اول است که در علوم تصنیفی را انجام داده است. او به شیوه مغالطه و جدل سوفسطائیان اهمیت نداده و هم حتی روش و طریقه سقراط و افلاطون را در عرصه شناخت حقایق ناکافی خوانده و خود به ایجاد و ابتکار علم منطق دست یافته که تا حال بنام او شهرت دارد و قواعد صحیح استدلال و قیاس را استخراج نموده است. ازنظر او چون زبان بهترین ترجمان عقل و فکر است پس باید روش درستی بکار برده شود تا زبان از خطا رهایی یابد و الفاظ و تراکیب آن درست تنظیم شود. او به مقولات ده گانه و کلیات پنجگانه تماس حاصل نموده و از طریق الفاظ به ساختن قضایا و از آن طریق به ترتیب قیاس دست یافت.

از نظر ارسطو برای موجودات و حوادث دو علت (مادی و صوری) وجود دارند، زمانیکه شیئ از قوه به فعل گراید تغییری در آن بوجود می آید و این دو علت برای وقوع حوادث به دو علت دیگر (

فاعلی و غایی) نیز ضرورت دارند که سه علت فاعلی، غایی و صوری درحقیقت همان یک علت صوری است (18 : 36 – 37).

اپیکور که در سال 270 ق . م تولد و در سال 341 ق .م وفات یافته است هدف نهایی از زندگی اخلاقی را لذت بردن بیشتر و احساس کمتری رنج را وا نمود کرده و ترس از مرگ این جریان وحشتناک ومدهش را که همواره خوشی، سکون و آرامش زندگی را تحت شعاع خود قرار میدهد کاملا نادرست دانسته وهم محاسبه بعد از مرگ توسط خدایان را انکار کرده است. او در مورد خلقت جهان موضوع ونظریه اتومی بودن آنرا تایید نموده ومعتقد شده که جهان از اتمها تشکیل شده وخدا ها در خلقت آن نقشی ندارند.

آریستیب یکی از شاگردان اپیکور عقل ، این جوهر گرانمایه را یگانه وسیله خوب وموفق در شناخت اعمال وافعال انسانی دانسته و با استاد خود در این زمینه هم نظر شده است وبه زمان حال یا « امروز » که نزد ما بطور نقد موجود است اهمیت زیاد قایل بوده که نباید آنرا بخاطر گذشته ویا آینده بیهوده از دست داد بلکه آنرا باید با خوشی هر چه بیشتری سپری کرد واین نظر مکتب اپیکوریان در مکاتب فلسفی معاصر وحوزه های تحقیقی علم النفس نیز موثر واقع شده است (18 : 53 – 55) .

مکتب رواقی توسط زنون رواقی (430 – 490 ق. م) پایه گذاری شده ودر مورد متابعت عالم صغیر (انسان) از عالم کبیر (طبیعت وعالم بطورکل) به نوعی جبر معتقد بوده و هم به مثل افلاطونی و « صورت » در فلسفه ارسطو وجود ذهنی محض قایل بوده و به مفهوم فعلی آیده آلیسم قریب تر شده است.

پیروان این مکتب مخالف مساله تابعیت از یک کشور خاصی گردیده وهمه مردم را برابر و برادر خوانده و تابع یک وطن بزرگ یا جامعه بزرگ جهانی میدانند.

آنتیس تینز (368 – 444 ق . م) رهبر مکتب کلبیها است ، پیروان این مکتب همه ترقیات، پیشرفتها و استفاده ازنعمتهای مادی را پوچ و بی ارزش دانسته و به همه ارزشهای عرفی و آداب حاکم وقت پشت پا زده اند، این مکتب در ایجاد وانکشاف مکاتب لاگرایی (نیهلیسم) رول بسزا داشته و دوری از لذایذ زندگی و فخرکردن به ناداری وفقر ودوری از اجتماعات مردم از جمله موضوعاتی است که حقیقت امر نظام فلسفی واعتقادی کلبیها را تشکیل میدهد.

نظریات توأم باشک برای بار اول در مکتب فلسفی سوفسطاییان پیدا وبعد آهسته آهسته شکل متوازنی رابخود گرفته است چنانچه در قلمرو اسلامی امام غزالی و در غرب رنه دیکارت فرانسوی از این نوع شکهای متوازن و مصلحتی را داشته اند.

شکاکان نام یکی از مکاتب فلسفی یونان قدیم است که به حواس و عقل هر دو اهمیت چندانی قایل نبوده و آن دو را در شناخت جهان نارسا ونا موفق دانسته ودر نتیجه جهان از نظر آنها غیر قابل شناخت گفته شده است (21 : 234).

زمان ارسطو وپیروانش سپری میشود وتوأم با آن حوزه های فلسفی یونان نیز رونق وحیثیت خود را از دست میدهد. ودرقرن دوم و اول قبل ازمیلاد وهم درقرنهای اولیه میلادی فعالیتهای فلسفی به سواحل جنوب وجنوب غربی مدیترانه محدود شده ودر اسکندریه به تشویق حاکم دانشمندی به نام بطلیموس درعرصه های علوم ریاضی وافلاک پیشرفت هایی صورت گرفته وحوزه علمیه اسکندریه که از لحاظ نظریات فلسفی وتاثیر آن در نهادهای دینی قرون وسطی درغرب و فلسفه اسلامی درشرق

دارای اهمیت فوق العاده می باشد شکل میگیرد که مشهورترین مکتب این حوزه افلاطونیان جدید بوده که توسط فلوطین تأسیس و نظریه وحدت الوجود ابراز و انکشاف یافته است. این فعالیتها تا سال پنجصد و بیست و نه میلادی در اسکندریه ادامه داشته و بعد از آن تاریخ توسط حاکم رومی (ژوستنین) تمام این فعالیتها متوقف ساخته شد (7: 22-25) .

فصل دوم

عمده ترین افکار فلسفی قرون وسطی و جدید

از قرن پنجم تا قرن پانزد هم میلادی که بنام دوره قرون وسطی یاد میشود کدام فعالیت خاص فلسفی و علمی که قابل ذکر باشد صورت نگرفته است. در این دوره یکهزار ساله تمام فعالیتهای فلسفی و علمی در چوکات معتقدات دینی مسیحیت با مباحث منطقی و کلامی ارسطو، برخی نظریات فلاسفه دیگر یونان و اسکندریه منحصر بوده و پیکر ۀ سلسله فلسفی- دینی اسکولاستیزیم و حکمت مدرسی قرون وسطی را ساخته است. در این حکمت عقل در خدمت دین قرار داشته، اول باید ایمان داشت بعد به محکمه عقل باید رفت

، چه عقل نمیتواند حقیقت ایمان را دریابد. علمای مسیحی با استفاده از اصول علم کلام مسیحی و فلسفه مشأ ارسطو مصروف مناظره و مباحثه بودند و صرف با الفاظ سر و کار داشتند. موضوعاتی که همواره در مجامع علمی این قرون مورد بحث قرار داشته و جوابات متفاوتی به آن ارائه میگردید عبارت بود از : اب (اقنوم اول) که لم یولد است، آیا این خصلت از ذاتیات او است؟ آیا علم اب افزایش می یابد و یا به حالت اولی باقی می ماند؟ جبریل(روح القدوس) که به شکل یک پرنده است، آیا این پرنده پرنده واقعی است؟ ابن بعد از اینکه به دار آویخته شد و بعد از چهل روز به روز یکشنبه دوباره از قبر زنده بیرونش کردند، آیا زخمهای قبلی او التیام یافته بود؟ قبل از خلقت، آدم در کجا بود؟ وقس علی هذا.

دو حکیم و دانشمندی که در قرون وسطی قابل ذکر و یاد آوری اند و در الهیات و خداشناسی هم براهینی بجای مانده اند عبارتند از « اسکیت اریژن » قرن نهم میلادی و « آنسلم» قرن یازدهم میلادی.

اسکیت اریژن متمایل به نظریه خلقت افلاطون و وحدت الوجود فلوطین است و مثل را صادر اول و مصنوع بلاواسطه خداوند میداند، عقل و دین را موید یکدیگر دانسته و در تقدیم یکی بر دیگری ابراز نظر نمیکند (15:186-187).

آنسلم در اثبات الهیات مسیحیت براهین زیادی دارد و از کلامیهای زبردست فرقه کاتولیک و فلاسفه حکمت مدرسه به شمار میرود، او دین را مقدم بر عقل دانسته است، از نظر او موجودات توسط خداوند (ج) از عدم به وجود آمده و حادث است و قبلا صرف در علم خدا (ج) وجود داشته و بس، نظر او نوعی وحدت الوجود و خلقت ابداعی را در خود دارد و متاثر از فلسفه افلاطون و فلوطین است.

در جریان قرون وسطی اسکندریه محل تلاقی اندیشه های غربی و شرقی بوده و از طریق اسکندریه و هم اسپانیا که در قرن هفتم بدست مسلمانان فتح گردیده علوم و فنون از غرب به شرق اشاعه یافته است. بعد از فتح اسکندریه (642 میلادی) مسلمانان به دانش و فرهنگ جدید یونانی و غربی مواجه شده و نهضت ترجمه در امپراطوری اسلامی آغاز گردید. با استفاده از فلسفه و منطق ارسطو و حکمت افلاطونیان جدید و مقایسه و مقارنه آن با نظریات اسلامی، فلسفه اسلامی شکل گرفت، و در این راه فلاسفه بزرگ اسلامی چون الکندی فیلسوف عرب، وفات 872 میلادی، ابو نصر فارابی، وفات اواسط قرن دهم میلادی، ابن سینای بلخی و امام غزالی ظهور یافتند.

فتح امپراطوری روم شرقی (قسطنطنیه) توسط ترکان عثمانی در سال 1453 (15: 211) در جنب سایر عوامل یک عامل قوی گزار از دوره قرون وسطی به دوره قرون جدید دانسته شده است، عوامل دیگر تجدید حیات فکری، ادبی و هنری که به رنسانس مسمی شده عبارت بودند از مهاجرت علمای قسطنطنیه به کشورهای مختلف اروپایی، اشاعه کتب علمی از این شهر به اروپا، کشفیات بزرگ جغرافیایی، ابتکارات در عرصه چاپ و نشر کتب مربوط به علوم و فنون یونان قدیم و دسترسی همگان

به آنها، ایجاد و گسترش نظریه یی مبنی بر توانمندی مردم عامه بر تفسیر و فهم کتب دینی، عام شدن روشهای علمی، تحقیق و پژوهش حوادث مربوط به علوم طبیعی، انسانی و ریاضی، ایجاد وگسترش صنعت و تجارت (18:103-104).

فلاسفه و علمای بزرگ دوره آغازین رنسانس که نظریاتشان درست در طرف مقابل نظریات حاکم و کهنسال قرون وسطی قرار داشت و در اثر آن تعداد زیادشان به مرگ و زنده سوختاندن در آتش نیز محکوم شدند عبارت بودند از: راجرز بیکن انگلیسی در فلسفه و حکمت، ماکیاول ایتالیایی در علوم و فلسفه سیاسی، کوپرنیک و گالیله در علوم طبیعی و سایر علماء.

روش علمی تحقیق حوادث که بر مبنای مشاهده، تحلیل، ترکیب و تجربه استوار است، جای روش استدلالی و متافیزیکی را که بر براهین غیر تجربی و ذهنی محض بنا یافته بود احراز کرد و پیشگامان این روش تجربی و علمی کوپرنیک، گالیله و ژیرور دانو بودند که بنا بر گفته گالیله برای ابطال نتیجه یک تجربه درست، هزار دلیل قطعی کافی نیست و نمیتوان مشاهده و تجربه را به اثر ترکیب الفاظ و ترتیب مقدمات وجملات مخالف آن از بین برد ویا لااقل از اهمیت آن کاست.

در اوائل قرن هفده در انگلستان فیلسوف و عالمی بنام فرانسس بیکن ظهور میکند، این شخص با وجودیکه معتقد به خدای واحد است و برای اثبات ذات وجود خدای واحد از سلسله علل و معلومات استفاده کرده و به وجود چنین ذاتی راهیاب شده با آن هم با افکار و اندیشه جدید خود که بر مبنای مشاهده و تجربه استوار است بنای قدرتمند حکمت اسکولاستیک و قرون وسطایی را متزلزل کرده و راه را برای ابراز نظریات جدید دیگر هموارتر ساخته است، بعد از ایجاد وتاسیس روش علمی جدید، دیگر منطق ارسطو و تفسیر حقایق توسط علمای دینی مسیحیت اهمیت خود را از دست داده و زمینه برای استقراء، مشاهده و تجربه مساعد گردیده است.

رنه دیکارت در اوائل قرن 18 در فرانسه به ارائه شک میتودیک و مصلحتی، همه موجودات را انکار و بعد با طرح براهین متعدد، بر هستی وجود خود، تفکر و وجود خدای حکیم و قادر اعتراف نمود.

در انگستان فلاسفه تجربی مانند جان لاک، هابز، پریسلی و تولاند. در هالند اسپینوزا. در روسیه را دیشچف و لومونوسف. در فرانسه هلوتیوس، لامتری و هولباک به ظهور رسیدند، و بطور خاص ترتیب دهندگان دایرۀ المعارف فرانسه به صراحت آن نواحی دین مسیحیت را که با علم و عقل سازگاری نداشت رد نموده و صرف جنبه های اخلاقی مسیحیت را به حال خود واگذار کردند.

در جنب این روش علمی تحقیق مسایل و حوادث که به جز مشاهده و تجربه چیزی دیگری را اهمیت نمیداد و به سرعت هر چه تمام تر به پیش در حرکت بود مکاتب ایده آلیستی برکلی در انگلستان، کانت، لایبنتس، شلینگ، فیخته و فریدریک هگل در آلمان نیز فعالیت داشتند و لی این مکاتب در چنین عصری که همه علوم و فنون تجدید حیات شده و علوم تجربی نتایج ملموس و محسوسی را برای رفاه و آسایش بشریت به ارمغان آورده است چندان توفیقی با خود نداشته است.

یکی از مکاتب عمده قرن 19 میلادی ماتریالیزم دیالیک تیک و تاریخی است این مکتب با وجود اینکه در عصر حاضر که در آستانه قرن 21 قرار داریم جنبه تطبیقی خود را در بسیاری از کشورهای جهان از دست داده است ولی با نظر داشت اهمیت تاریخی و تطبیقی آن در قرن 19 و 20 و اینکه ریشه های اصلی این نظریه تا قرن پنجم قبل از میلاد رسیده و از همه مهمتر اینکه در دهه های هشتاد و نود قرن بیستم باعث دیگرگونیها و حوادث جدی در کشور عزیز ما افغانستان گردیده لازم است تا سطور چندی را در مورد آن ذیلا تحریر نماییم:

اپیکور، لوسیپوس و دموکریت اولین فلاسفه یونان قدیم اند که برای بار نخست در ارتباط مادی بودن جهان ابراز عقیده نموده و جهان را متشکل از ذرات و اتم هایی می دانند که تجزیه را نمی پذیرد و اجسام بسیط و فرد می باشند.

هراکلیت در یونان باستان اولین فیلسوفی است که به حرکت، تغییر و تحول جهان و حوادث آن حکم نموده و اظهار کرد که نمی توان از یک دریا دوبار آبتی کرد.

در قرن 17 و 18 توسط برخی حکماء و دانشمندان تجربی نظیر جانلاک، هابز، هلوتیوس و هولباک عقیده به ماده و چگونگی حصول شناخت در انسان به شیوه های متفاوت تقویت یافت و زمینه برای ظهور ماتریالیزم دیالیک تیک توسط انگلس و مارکس در قرن 19 مساعد ساخته شد. در این مکتب، ماده بطور مستقل در بیرون از ذهن انسان وجود دارد. تصورات، خالق اشیاء نبوده بلکه اشیاء و بطور خاص ماده تکامل یافته خالق تصورات است، وجود و ماده مقدم بر روح و تصور است و ماده برای وجود خود به ذهن و روح نیازمند نیست، همه چیز هم در طبیعت و هم در جامعه و تفکر انسانی در تغییر و تحول اند، در اثر مبارزه اضداد، قانون نفی در نفی و قانون بقای اصلح و انسب، کهنه جای خود را به نو تخلیه میکند و در نو نیز این چنین مبارزه جریان می یابد واین مبارزه دایمی اضداد در بطن ماده و حوادث طبیعی و انسانی بحیث قانون و رابطه ثابت و تغییر ناپذیر ادامه دارد و تکامل و پیشرفت در طبیعت و جامعه بشری به این شیوه صورت می پذیرد، تراکم سرمایه در دستان استثمارگران معین و محدود غیر مجاز است، منابع طبیعی، صنعتی، زمین و عقار ملکیت عامه است، مزد به اندازه کار، تولید و شایستگی است و توزیع نعمتهای مادی بطور مساویانه صورت میگیرد (4: 360). مردود بودن اصول وقوانین ماتریالیزم دیالیک تیک با اندکی تامل ودقت قابل درک بوده وحاجت به توضیح تفصیلی ندارد.

انگلس و مارکس نظریه خود را بر مبنای دیالیک تیک هگل بنا نهادند، صرف اینکه جنبه ایده آلیسیتی طرح دیالیک تیکی هگل را کنار گذاشته و اساس ماتریالستی برای آن قایل شدند. هگل علاوه از اینکه به حرکت، تغییر و تکامل معتقد بود بر موجودیت عقل اعلی و ماورای طبیعی که حاکم بر حوادث جهان انسانی است، نیز اعتقاد داشته است.

آنچه که در فلسفه معاصر مطالعه میگردد در حقیقت امر مطالبی است که ریشه و اساس آن در فلسفه قرون قدیم و بطور خاص در فلسفه یونان باستان وجود دارد. فلسفه معاصر از لحاظ اساس و منشاء ارتباط نزدیکی با نظریات فلسفی قرن نزدهم و خصوصا فلسفه هگل داشته است، ولی قابل یادآوری است که تقریبا همه مکاتب فلسفی قرن بیستم با نوعی ارتباط با نظریات فلسفی هگل آغاز می یابند.

چناچه قبلا گفته شد انگلس و مارکس نظریه تغییر، تحول و تکامل را که در چارچوب دیالیک تیک هگل وجود داشته از او گرفته و ناحیه متافیزیکی آنرا رد کرده و هم در ایجاد و تاسیس مکاتب دیگر فلسفی معاصر نقش اساسی را ایفا نموده است. جان دیویی کسی است که بنابر توضیح خود از فلسفه هگل متاثر بوده و در شکل گیری نظریاتش نقش بارزی داشته است و هم وایتهد اگر مستقیما تحت تاثیر نظریات هگل قرار نگرفته ولی از طریق مک تگار و هالدین پیروان هگل از فلسفه او متاثر شده است.

زماینکه میخواهیم فلسفه معاصر را بدانیم و در موردش جستجو کنیم به دو دسته مکاتب فلسفی بر میخوریم. دسته اولی عبارت از آن مکاتب فلسفی است که در عصر حاضر اهمیت قبلی خود را از دست داده و به انحطاط گراییده اند، یکی از این مکاتب مکتب اصالت عمل (پراگماتیزم) است که تا جنگ جهانی دوم کلیه مکاتب فکری امریکا را تحت تاثیر خود داشته و بحیث یگانه ممثل خوبی نظریات فلسفی مردم امریکا شناخته میشد و هم مکتب فلسفی هانری برگسون که در نصف اول قرن

بیستم بظهور رسیده و برای مدت مدیدی نظریات فلسفی زمان خود را تحت تاثیر خود داشته و بعد مانند پراگماتیزم از اهمیت آن نیز کاسته شده است.

ولی دسته دوم مکاتب فلسفی معاصر عبارت از آن مکاتبی است که هنوز هم دارای اهمیت بوده و زمینه را برای پیدایش آراء جدید تری نیز مساعد ساخته است، یکی از این مکاتب مکتب اصالت وجود (اگزیستانسیالیزم) نام دارد که در فرانسه و آلمان بوجود آمده و به سایر کشورهای اروپایی اشاعه یافته است و دیگری آن مکتب تحلیل فلسفی است که در اطریش و انگلستان بوجود آمده و بعد به ایالات متحده امریکا و کانادا نفوذ کرده است، و درجنب این مکاتب مکتب فلسفی ماتریالیسم دیالیک تیک و تاریخی نیز قرار داشته که در دهه نود قرن بیستم آثار انحطاط بر آن رو نما گردیده و بعنوان یک نظام جنبه تطبیقی خود را در اکثر کشورها به شمول اتحاد جماهیر شوروی وقت از دست داده است.

بخش سوم

معروفترین مکتبهای فلسفی معاصر

فصل اول

هنری برگسون و مکتب فلسفی وی

هانری برگسون در بین سالهای (1941-1859) زندگی نموده و در یک خانواده یهودی که از انگلستان به فرانسه نقل مکان نموده تولد یافته است.

او در مکتب از شاگردان ممتاز در علوم شناخته میشد ولی رشته فلسفه را انتخاب کرد و در دار المعلمین و مکاتب ثانوی بحیث معلم ایفاء وظیفه کرده و بعد از اخذ درجه دوکتورا برای 15 سال بحیث استاد در کالج دی فرانس باقی مانده است، او بعد از اعلان جنگ جهانی اول به ماموریتی به ایالات متحده امریکا فرستاده شد و زمانیکه جمعیت همکاری فکری ملتهای که متشکل از 12 نفر عضو بود تشکیل گردید او بحیث رئیس آن جمعیت انتخاب و از سال 1916 الی سال 1925 در این منصب باقی ماند تا اینکه به مرض صعب العلاجی مبتلا گردیده و تا آخر عمر در خانه به سر برد ولی این مرض او را از کارهای علمی اش باز نگذاشت.

افکار و اندیشه های هانری برگسون در محافل فلسفی اروپا و امریکا بسیار مؤثر واقع شد تا حدیکه او را در فرانسه بعد از رنه دیکارت در مقام دوم بحساب آوردند. نظریات وی در حقیقت یک رد عمل جدی است در برابر برخی مکاتب معاصر یا مکاتب متقدم از وی، مثلا مکتب مکانیسم و یا ماشینی تصور کردن جهان و امکان اینکه همه چیز را میتوان پیش بینی و قبل از وقوع محاسبه نمود و یا مکتب دتر مینیسم که نوعی جبر گرایی است مورد قبول وی واقع نشده و معتقد گردید که اشیاء در اثر

« شور حیاتی» ایکه دارند بطور آزاد تغییر می پذیرند و هر حادثه با حادثه قبلی یا هر تحول با تحول بعدی کدام رابطه علی (یکی علت و دیگری معلول بودن) ندارند بلکه با هم رابطه زمانی داشته که از نظر برگسون یک رابطه خاص است. سالیکه برگسون تولد شد همان سالی است که چارلز داروین اثر معروفش بنام « اصل انواع » را به نشر رسانید، اثریکه تاثیر عمیقی را در نظریات فلاسفه و اندیشمندان آن وقت بجا گذاشت.

آثار برگسون که بنام های« تحول اخلاق»، « تکامل اخلاق»، « دو سرچشمه اخلاق و مذهب» و« ماده و حافظه» تحریر یافته در وقت بسیار کم به نشر رسیده و اکثرا مورد استقبال یا انتقاد قرار گرفته و او را از مشهورترین فلاسفه زمان خود ساخته است.

نظریات حاشیوی برگسون شاید تحت پوشش برخی مکاتب قرار گیرد و لی نظریات اساسی فلسفی او چنان است که نمی توان آنرا تابع یکی از مکاتب فلسفی معاصر یا قبل از وی دانست به این معنی که نظریات اساسی او نه در چوکات ایده آلیسم محدود بوده میتواند و نه در چوکات ماتریالیسم و نه هم امپریسیم. او فلسفه علم (ساینتزم) را که مشاهده، تجزیه، ترکیب و تجربه را اهمیت بیشتر داده به جدیت رد نموده و ادعا های آنرا در مورد مسایل حیاتی و نفسانی و یا جامد و غیر حیاتی بی اساس خوانده و درون بینی را در معرفت و درک صحیح اشیاء و حوادث کارا و موثر دانسته است و هم مکتب راسیونالیسم (اصالت عقل) را مردود شمرده و نظریات فلسفی خود را عوض آن بدیل خوبی بحساب آورده است.

اساس فلسفه برگسون را « درون بینی و شهود باطنی » تشکیل میدهد و فلسفه را یگانه وسیله ادراک اشیاء و حوادث دانسته و لی از نظر او حصول این وسیله از راه تعقل میسر نیست بلکه از همان راه درون بینی میتوان به آن دست یافت. او مخالف « تعقل و مادیگری» است و در مقابل آن معنویت،

درون بینی مافوق عقلی و درک مستقیم باطنی را در ادراک حقایق جهان پیشنهاد میکند و تجربه شخصی و باطنی را نسبت به تجربه مادی علوم ترجیح میدهد. برخی از محققان هنر نیز نظر مشابه با نظر برگسون را ابراز داشته، اشراق، الهام و درون بینی شخص را در ایجاد و ابتکار آثار هنری موثر دانسته اند.

برگسون با فلسفه پوزیتیویسم (فلسفه تحققی) که همه چیز را از دیدگاه تجربه می پذیرد و آنچه مشاهده، آزمایش و تجربه نشود و صرف جنبه نظری و میتا فیزیکی داشته باشد رد می نماید، نیز مخالفت نمود چنانچه با فلسفه تکاملی و تحولی که در جهان طبیعی همه چیز را در حالت حرکت، تغییر، تحول و تکامل میداند و نماینده بزرگ آن چارلز داروین است نیز به مخالفت برخاست و آنرا مردود شمرد (7: 79).

از نظر برگسون اندیشه و تفکر ما همیشه حوادث و امور را در چوکات زمان و مکان جابجا میکند و عقل ما همه امور را در همان چوکات زمان و مکان تحقیق و مطالعه میکند و توجه بیشتر به کمیات دارد نه کیفیات بلکه کیفیات را هم گاهی مثل کمیات میداند. زمان از نظر برگسون کمی و نجومی نیست که با عقربه ساعت اندازه گیری شود بلکه کیفی و واقعی است که در نفس خود انسان از توجه به جریان مستمر حالات نفسانی درک میشود، و زمان کیفی و واقعی به جز از طریق شهود باطنی و درون بینی قابل ادراک نمی باشد.

از نظر برگسون در طبیعت یک نیروی محرک دایمی وجود دارد که طبیعت را به طرف حیات و دنیا را به میدان خلاقیت دایمی میکشاند که این کار نه از ماده سست و مرده میسر است و نه از اراده انسان و نه علل و معلولات بلکه در اثر همان نشاط و نیروی درونی بوجود می آید که بنام « شور حیاتی » یاد میشود و این شور حیاتی امر زمانی است نه مکانی و بطور مستمر در طبیعت جریان دارد.

عقل از نظر برگسون صرف به ظواهر امور و تجربیات روزانه سروکار دارد و اینکه به ابعاد و نمود های ظاهری ماده سروکار دارد همواره از درک و اقعی حقایق بی بهره میماند پس برای درک حقایق یگانه و سیله مطمئن همان درون بینی فوق عقلی است. عقل اشیای ماورای طبیعی را هم به قیاس اشیای مادی سنجش میکند ولی راه وروش فلسفه این چنین نیست، عقل صرف بیرون قصر را مشاهده میکند ولی فلسفه داخل قصر را جستجو میکند. اگر عقل از نظر برگسون از درک حقایق جهان عاجز است معنی آنرا ندارد که برگسون اصلا به عقل اهمیت نمیدهد بلکه او عقل را در عرصه های دیگر مانند ریاضی، فیزیک و غیره با ارزش می شمارد اما در عرصه فعالیتهای وجدان و غریزه که در سطح عمیقتر از حدود عقل قرار دارد عقل را کارآمد ندانسته بلکه دانش فلسفی را با اهمیت می داند (4: 426-428).

از نظر برگسون زمان واقعی و کیفی در همه اشیاء نفوذ داشته و آنرا برای تغییر و تحول آماده می سازد و یک نیرو و نشاطی در طبیعت وجود دارد که باعث تحولات اشیاء میشود و دنیا را به عرصه تحول و خلاقیت بی پایان میکشاند و برگسون از این حالت طبیعت بنام « تحول خلاق» تعبیر میکند و آنرا جاگزین نظریه ماشینی پنداشتن جهان (مکانیسم) میداند، او میگوید ماوقتی به نقض میکانیسم و پیشگویی علمی متوجه میشویم که می بینیم غیر از این برای تحول و تغییر واقعی امور و آزادی آنها در مسیر تحول راه دیگری نیز وجود دارد بدون اینکه ما به علل و معلولات و جبر تیوری علیت معتقد شویم.

بطور خلاصه نظریات برگسون گرچه مدتی در افکار و اندیشه های متفکران مذهبی و هنرمندان که با نظریات فلسفه تحققی و علمی قرن 19 معرفت حاصل کرده بودند مؤثر واقع شد ولی دیری نگذشت که

نظریات وی در برابر پیشرفت های فلسفه تحققی و علوم تجربی کاملا به شکست مواجه شد و آن طرفداران محدود خود را نیز از دست داد.

فصل دوم

مکتب فلسفی پراگماتیزم

ظهور مکتب فلسفی پراگماتیزم درامریکا یک امر تصادفی نیست بلکه علل وانگیزه های قوی درقبال آن وجود داشته تاچنین مکتبی بوجود آمده است واگر به نظریات مکتب پراگماتیزم توجه دقیق صورت گیرد فهمیده میشود که اولین نمودهای این نظریات شاید مقارن اولین تلاشهای فلسفی در اروپای غربی باشد ولی ظهور آن به عنوان یک مکتب مستقل بیشتر نتیجه نظریات فلسفی اواخر قرن 19 و اوایل قرن 20 میباشد.

تعدادی ازشاگردان مذهبی کشور انگلیس درسال 1620 به امریکا رفته ودرنزدیکی خلیج ماساچوست در محلی بنام نیوانگلند امریکا جابجا شدند، دربین این مهاجرین نظریات مربوط به فلسفه وحکمت اروپاییان وبطور خاص انگلستان نفوذ بیشتری داشت وبرای تقویه اندیشه های مذهبی خود از آن استفاده مینمودند ونظریات کوپرنیک لهستانی درسال 1659 در پوهنتون هاروارد مورد استفاده قرار گرفته وازطریق آن خواستند دلایلی در زمینه اثبات وجود ذات حکیم اقامه کنند.

انتقال نظریات جان لاک (1632–1704) وسراسحق نیوتن (1642–1728) که باعلم ریاضی وهیات رابطه داشت دربین حلقات فلسفی وعلمی امریکا استقبال شایانی شده است خصوصاً کتاب « تحقیق در فهم بشر »، لاک که درمورد شناخت انسانی ورابطه آن باتجربه، معلومات سودمندی ارائه میداد مورد استفاده وسیع قرار گرفت وحتی درسال 1717 در پوهنتون ییل به عنوان کتاب درسی پذیرفته شد. در اوایل قرن 19 افکار ونظریات فلسفی در امریکا تحت تاثیر مستقیم نظریات مکتب تجربی انگلیس قرار داشته است ودر جنب مکتب تجربی انگلیس نظریات فرید ریک هگل آلمانی که با

مهاجرین آلمانی وارد امریکا شده نیز سبب شد تا درسنت لوئیز گروهی از دانشمندان گرد هم آیند وبه نشر و اشاعه این نظریات همت کنند. بعد از جنگ های داخلی امریکا (اواسط قرن 19) نشریه یی تحت نام « نشریه فلسفه نظری» به فعالیت آغاز کرد که برخی آثار فلاسفه آلمانی نظیر فیخته، شلینگ و هگل بعد از ترجمه درآن به نشر میرسید وهم نظریات نخستین فلاسفه پراگماتیست و مخالفانشان درآن انعکاس مییافت.

در ظهور و پیدایش مکتب پراگماتیزم علاوه ازتبلیغ نظریات فلسفی توسط علمای سنت لوئیز پیدایش نظریات جدید علمی وپیشرفت های به دست آمده آزآن نیز مؤثر واقع شده است، بنابر تذکر پروفیسور ماریس کوهن نویسنده کتاب « تاریخ ادبیات امریکا » یگانه عامل عمده ایکه موجب بیداری مردم امریکا از نظریات جزمی گردیده جر وبحث هاییست که بعد از نشر کتاب « اصل انواع » از داروین، کتاب « زمین شناسی» ازلیل، وکتاب « اصول اولیه » از اسپنسر در بین مردم امریکا شایع شده است بطور خاص نظریه تکاملی داروین که با مذهب، اجتماع وطبیعت ارتباط داشته باعث یک حرکت وجنبش قوی دربین مردم امریکا گردید، برمبنای این نظر تکامل انواع در اثر مبارزه برای حیات دربین افراد یک نوع از یکسو ومیان انواع متعدد ازسوی دیگر صورت میگیرد ودراین مبارزه آنکه قوی است باقی میماند وضعیفان جای خود را به قدرتمندانیکه بهتر میتوانند بامحیط طبیعی زیست خود سازش وتوافق کنند واگذار میشوند واین رابطه موجودات با محیط طبیعی را بنام انتخاب طبیعی یاد کرده است، وبنابر این قانون، حق طبیعتاً با قوی وغالب است ومعیار حق بودن آن همانا قوت وغلبه آنست واین تیوری در اخلاق هم وسیعا بکار برده شده وبنام بقای انسب ویا انتخاب اصلح یاد گردیده است. نظریه داروین برای دانشمندان وخصوصاً نمایندگان پراگماتیزم روش جدیدی را در راه درک جهان وحوادث طبیعی نشان داد وهم در زمینه اندیشه وفکر وسیعا بکار گرفته شده، ویلیام جیمز یکتن از موسسین (21: 351–355)

مکتب پراگماتیسم این نظریه را در فلسفه اخلاقی خود استفاده نمود، از نظر او فکر واندیشه ایکه صالح باشد ومشکلی از مشکلات زندگی انسانی را حل کند حق وصحیح است.

دوره کلاسیک فلسفه امریکا که دوره درخشان آن نیزگفته شده بعد ازجنگ های داخلی امریکا با انتشار مقالات پییرس در مجله فلسفه نظری درسال 1868شروع وتقریباً تا آغاز جنگ دوم جهانی ادامه یافته ودراین دوره فلاسفه بزرگ و معروفی چون چارلزسندرس پییرس، ویلیام جمیز، جرج سانتایانا، جوزیا رویس، الفرد نورد وایتهد وجان دیوئی به ظهور رسیده اند، این فلاسفه در ابراز نظریات فلسفی وظهور مکتب پراگماتیزم دست طولانی داشته ودرنتیجه ظهور نظریات فلسفی شان مردم امریکا به پیشرفت های چشمگیری دست یافته ودر اثر موجودیت مکتب پراگماتیزم که به اصالت عمل ومفیدیت، ارزش زیادی قایل است بین نظر وعمل رابطه قایم شده ومانند پیشرفت های علوم که بین مردم ومحیط زندگی شان رابطه قایم نموده است رابطه نظر وعمل نیز در چوکات مکتب پراگماتیزم باعث تحولات قابل ملاحظه ای درزندگی مادی ومعنوی مردم امریکا گردیده ودرحقیقت پراگماتیزم منعکس کننده روحیات ملت وممثل پیگری وپشت کار مردم امریکا دانسته شده وفلسفه ملی امریکا گفته میشود.

ولی بعدها فلاسفه امریکایی که بانظریات جمیز، پییرس وسانتایانا معرفت حاصل کرده وآنرا با نظریات فلاسفه اروپایی مزج وخلط نموده وچیزهایی نیز ازخود علاوه داشته ودرحقیقت مکاتب جدید فلسفی درست کرده اند دیگر این مکاتب آن ویژه گیهای که مکتب پراگماتیزم دارای آن بود ازدست داده ومظهر روحیات واندیشه امریکاییان شده نتوانستند ودیگر مکتب پراگماتیزم دربین محافل فلسفی امریکا فراموش شده ودیگر کمتر پوهنتونی درامریکا وجود خواهد داشت که مکتب پراگماتیزم را مورد دقت قراردهد وبه تدریس آن بپردازد گرچه این را هم باید تذکر دهیم که در اوایل قرن 20 فیلسوفی که پراگماتیست نباشد اصلا بوجود نیامده چنانچه در اوایل قرن 19 درانگلستان به جز فلاسفه مکتب

تجربی که مظهر روحیات مردم انگلستان گفته میشدند فیلسوفی دیگری به ظهور نرسیده است (7: 49-41).

پراگماتیزم وچگونگی ظهور آن:

بعد از فعال شدن مجله « فلسفه نظری» در امریکا وگرم شدن جر وبحث ها درمورد نظریات فلسفی مکتب تجربی انگلیس، فلسفه داروین، فلسفه هگل وسایرنظریات واندیشه های فلسفی وپایان یافتن جنگ های داخلی امریکا یک تعداد از استادان وشاگردان پوهنتون هاروارد گردهم آمده ویک حوزه فلسفه را تأسیس نمودند ودر مورد موضوعات مختلف فلسفه واندیشه انسانی به تحقیقات وبحث های مثمری پرداختند.

دراین حوزه فلسفی پژوهشگران زیادی وجود داشته ولی کار سه تن آنها در ظهور وپیدایش مکتب فلسفی پراگماتیسم خیلی مؤثر واقع شده که در اثر آن افتخار لقب مؤسسان این مکتب را نیزکسب نموده اند، این سه فیلسوف عبارت اند از:

1- چونسی رایت.

2-چارلزسندرس پییرس.

3- ویلیام جمیز.

چونسی رایت که دربین سالهای 1820-1875 زندگی داشته اولین فیلسوف امریکای است که به حل مسایل فلسفی از طریق روشها ومیتودهای علمی وعملی معتقد بوده وبه فلسفه سود جویی (یوتیلیتریانیسم) که به جان استوارت میل نسبت داده شده متمایل است وهم تیوری تکاملی چارلز داروین را با ارائه بعض ملاحظات خود پذیرفته ودرسال 1872 با او ملاقات داشته است.

چارلزسندرس پییرس که دربین سالهای 1914-1829 زندگی داشته و استاد جان دیویی میباشد دارای آثار متعددی است که اکثرا به شکل مقالات در مجلات معروف آنوقت چون نشریه ملت، علم برای عامه وغیره به نشررسیده است.

او اصطلاح پراگماتیزم را که در زبان یونانی به معنی کار وعمل است برای نظر فلسفی خود وهمنظرانش بکار برد واثر مشهورش که « چگونه افکارخود را روشنتر سازیم » نام دارد ودر مجله « علم برای همه » به نشر رسیده در ایجاد وظهور پراگماتیزم تاثیر مستقیم داشته است.

پییرس بااینکه استاد ریاضیات وهیات است ولی در فلسفه دست طولانی داشته ونتایج عملی را یگانه معیار ومقیاس خوبی سنجش افکار واندیشه ها میداند. او از کتب کتابخانه پوهنتون هاروارد استفاده اعظمی نموده ونظریات مربوط به اندیشه قرون وسطی، نظریات گالیله، نظریات مربوط به منطق و ریاضیات را به دقت مرور کرد وتوانست زمینه انکشاف وباروری منطق وریاضیات درامریکا را مساعد سازد، پییرس معتقد است که ازطریق روش عملی وپراگماتیک ممکن است ما اندیشه های خود را بهتر توضیح وارائه دهیم وبااین کار درحقیقت فلسفه به عنوان یک علم تحققی عرض وجود میکند نه علم نظری محض (21: 417).

ویلیام جیمز که در سالهای 1910-1824 زندگی داشته در اصل یک عالم روانشناسی است وتالیف دوجلد « اصول روانشناسی»، ایجاد آزمایشگاه روانشناسی، مطالعات وسیع وی درعلم وظایف الاعضاء وروانشناسی فیزیولوژیک باعث شد که او به یک عالم روانشناس جهانی مبدل گردد، پراگماتیزم ازنظر او آن شیوه یی است که دراثر آن حق وحقیقت بامعیاراندازه مطابقت اندیشه با واقعیت ونفس الامر ونتایج عملی آن شناخته شود، او این روش فلسفی خود را پراگماتیزم که واضع اصلی آن پییرس بود،

خواند واین کار وی باعث رنجش خاطر پییرس نیزگردید. جیمزعلاوه از اینکه یک فیلسوف پراگماتیست ویک روانشناس معروف است درعلم طب نیز به درجه دکتورا نایل آمده است (21: 416).

پراگماتیزم عبارت است ازتعیین وسنجش تصورات واندیشه ها براساس غایات ونتایج تجربی آنها ویا شیوه مطابقت افکار وتصورات است برعمل یعنی اینکه مایک شی وقول راحق ویا باطل میگوییم درحقیقت آن شی وقول راباید با نتایج عملی آن بسنجیم که تاچه حدی در زندگی عملی ما مؤثر ومفید است پس پراگماتیزم یک روش وطریقه حل مسایل ذهنی و ارزش یابی آنها است ونظریه یی است در مورد معرفت بشری ازجهان وحوادث آن که درمطابقت بااین نظریه هرتصور وفکریکه منجر به یک عمل مفید نشود فاقد ارزش است وهم هرعملیکه براساس یک اندیشه وتفکر دقیق صورت نگرفته باشد مفیدیت ازآن متصور نخواهد بود. درین مکتب تصورات ذهنی صرف وقتی دارای ارزش ومفهوم واقعی خواهند بود که غایات تجربی ونتایج عملی بر آنها مرتب باشد یعنی پراگماتیزم به نتایج وفایده های تصورات ارزش قایل است نه به مفعولات واصول نخستین، افکار را بطور مفاهیم ذهنی یا مجرد مورد توجه قرار نمیدهد بلکه آنرا بحیث وسایل وروشهای عمل که در قبال تجربه درست قرار دارد می شناسد واین اندازه گیری افکار وتصورات براساس غایات تجربی ونتایج عملی آنها بنابر قول ویلیام جمیز« ارزش نقدی» آن تصورات وافکار گفته میشود (21 : 117). مکتب پراگمانیزم بنابر این روشی که اختیار نموده که همه چیز را به اساس نتایج عملی ومفید آن حق وصواب ویا باطل وخطا میداند درحقیقت راه علوم را پیموده است، درساحه علوم بخصوص علوم تجربی همه حوادث به اساس مشاهده، ترکیب، تجزیه وتجربه سنجش واندازه گیری میشود ونتایج عملی ازآن بدست می آید وفکر واندیشه به ماده وحادثه بیرون از ذهن انسان تطبیق میشود.

درمکتب پراگماتیزم افکار وتصورات به حیث افزار ووسایل عمل ومفیدیت درنظرگرفته میشود وهرعمل برتصور خاصی بنا یافته است وارزش حق بودن وباطل بودن آن تصور به آندازه مفیدیت عملیکه ازآن بدست می آید سنجیده میشود، مثلاً کسیکه شرق وغرب خود را گم کرده و در یک جنگل وسیعی سراسیمه وسرگردان است، او دراین وقت چه کاری باید انجام دهد تا بتواند چهارطرف خود را تشخیص دهد وراه نجات را دریابد، اگر او در این وقت راجع به نظر دموکریت یونانی در مورد اتومی پنداشتن جهان ویا نظر کثرت ووحدت جهان ویاهم اینکه جهان ازعدد مجرد تشکیل شده فکر واندیشه کند این اندیشه او فاقد ارزش نقدی وعملی خواهد بود وهیچ فایده وثمره برآن مرتب نخواهد شد (7: 58).

پراگماتیست ها که صحت افکار را بسته به تجربه وپیش بینی نتایج آن میدانند واینکه تاچه حد یک تصور واندیشه قابلیت تطابق بریک عمل را دار ونتایج مثمری ازآن متصور است که درنتیجه آن حکم به حق بودن یا خطا وباطل بودن آن تصور واندیشه میشود، واینکه از نظر آنها هیچ اندیشه وتصور بطور مطلق حق ویا باطل باقی مانده نمیتواند ونظر به مطابقت آن به عمل ومفیدیت وکارا ومؤثر بودن درحل گره مشکلات همیشه درتغییر وتحول است ونسبیت برآن حکومت میکند، این نظر آنها شاید مخالف آن روشی باشد که به اساس آن برخی از ارزش های دینی واخلاقی دارای اهمیت مطلق هستند ویا اینکه یک فکر واندیشه نظر به معیاریکه پراگماتیزم برای آن درنظرگرفته بامقایسه حالات فکری وعملی دو شخص و یا اشخاص بیشتر درعین وقت هم حق وهم باطل خواهد بود.

مکتب پراگماتیزم به این اشکالات واعتراضات تا جایی پاسخ ارائه کرده وآنرا دارای جنبه نظری دانسته که گویا درعمل واقع نمیشود وواقعی وصحیح بودن یک شی بسته به شیوه اندیشیدن وفکر کردن درست است مثلا یک وقت مردم به مسطح بودن زمین اعتقاد راسخ داشته وکرویت آنرا غیر

واقعی فکر می کردند ولی زمانیکه کرویت آن ثابت شد درحقیقت اندیشه وتفکر انسانی درمسیر واقعی وصحی آن حرکت کرد.

از نظر پراگماتیزم علم منطق یک علم مفید درعمل است، این علم درایجاد هماهنگی بین اندیشه وعمل نقش اساسی را ایفا میکند، ازاینکه یک اندیشه وفکر به اساس موازین منطقی صورت گرفته باشد درحل گره مشکلات عملی زندگی مؤثرتر است نسبت به آن اندیشه وتفکریکه برمبنای اصول منطقی ترتیب نیافته باشد پس دراین وقت است که حکم میکنیم منطق درعمل مفید است. پراگماتیست ها کار فلاسفه ماوراء طبیعت را بی اهمیت دانسته وآنرا نسبت داشتن یک مبنای صرف نظری مباحثوی وجدلی که درعمل مفید نیست فاقد ارزش نقدی تصور کرده اند وبرعکس کارعلمای طبیعی را که به اساس محکم مشاهده، ترکیب، تجزیه وتجربه استوار است حق و دارای ارزش نقدی واقعی میدانند. پراگماتیزم توصیه میکند که فلسفه هم بحث های خود را باید مانند علوم جنبه تحققی وعملی دهد تا عملا به تحقیق مسایلی مشغول شود که در زندگی عملی مفید ومؤثر باشد واین یگانه راه پیشرفت وانکشاف فلسفه بوده میتواند (14: 681).

ویلیام جمیز ودیوی کوشیده اند تا مسایل فلسفی مربوط به مذهب را به یک شیوه جدیدی تحت مطالعه قرار دهند، از نظر آنها موضوع خدا شناسی که از قرون بسیار قدیمی مورد بحث فلاسفه است دارای ارزش عملی است ومذهب در تعادل افکار اطمینان واعتماد به نفس، سکون وآرامش انسان وجوامع انسانی نقش اساسی وعملی دارد واعتقاد به وجود الله (جل جلاله) یکی ازهمچو مسایل با ارزش میباشد ولی ازنظر آنها در مذهب برخی از مسایل دیگری نیز مورد مطالعه قرار میگیرد که فاقد ارزش عملی است وباید کنار گذاشته شود.

فلاسفه مذکور موازین اخلاقی را نیز مانند برخی معتقدات دینی دارای ارزش نقدی وعملی دانسته که در بهبود وضع فردی واجتماعی مؤثر است ولی تأکید دارند تا ارزش های اخلاقی از اوامر ونواهی بیروح وخشک کشیده شود وجنبه عملی تحققی آن تقویت یابد.

یکی از مشهورترین چهره های فلسفی امریکا جان دیوی است، او با اینکه نسبت به جیمز وپییرس جوانتر است ولی او را مؤسس حقیقی وپدر واقعی مکتب پراگماتیزم دانسته اند، او یک شکل خاصی از پراگماتیزم را بنیاد گذاشت که به نام مکتب آلی وافزاری (انسترومینتالیزم) مسمی شد به این معنی که دراین مکتب یا شعبه خاص پراگماتیزم تصور براین است که اندیشه ها، افکار وآیده ها آله، افزار ووسیله مطابقت انسان با محیط پیرامونش میباشد، حق وواقعی بودن هرچیز مربوط به این است که تاچه حد کارا وموثر در سازگاری فکر واندیشه با واقع ونفس الامر است وتاچه حد درحل مشاکل عملی مؤثر میباشد.

دیویی در رشته های تعلیم وتربیه، روانشناسی، منطق، سیاست، فلسفه واخلاق سرآمد زمان خویش بوده واصلا هیچ سوال ومشکلی شاید درعصرش باقی نمانده که او به حل لازم ومنطقی آن نپرداخته باشد، اودربین سالهای (1859-1952) زندگی کرد، زادگاهش ایالت ورموت امریکا است، دوکتورای فلسفه را از پوهنتون جان هابکنز در بالتیمور بدست آورده ودر پوهنتونهای شیکاگو وکلمبیا ریاست کرسی روانشناسی وفلسفه آموزش وتربیه را به عهده داشته است (21: 425).

جان دیویی مانند جفرسن اختلافات عمده اجتماعی را زاده تصادم اصول مذهبی وسیاسی بادست آورد های علوم جدید تلقی میکرد وهردو موجودیت اجتماع مرفه ودلخواه را نتیجه مستقیم آموزش وپرورش مناسب ومتعادل میدانستند، دیوی برعکس جیمز که با روانشناسی فردی ومسایل شخصی وعاطفی اهمیت میداد بیشتر از روانشناسی اجتماعی دفاع میکرد، او بسیاری از مشکلات سیاسی،

اجتماعی واندیشه ای را ناشی ازعدم موجودیت یک طرز تفکر مبتنی بر تجربه دانسته وتأکید میکند که روشها واسالیب تجربی که درعلوم نتایج قابل توجهی ببار آورده است درحل مسایل سیاسی، اجتماعی واندیشه ای نیز مورد استفاده قرارگیرد، اندیشه وفکر تکمیل کننده ای عمل است بنابر آن درجه صحت وعدم صحت یک اندیشه بسته به مؤثریت آن درعمل ومفیدیت آن در زندگی است، ازنظر او تمام دستآورد های علوم درحقیقت امر نتیجه تطابق افکار واندیشه ها برتجارب واعمال است پس آنچه درگذشته درعرصه فلسفه انجام شده اکثراً افکار واندیشه های محض نظری بوده وهیچگونه رابطه باعمل، تجربه وحل مشکلات نداشته واز تفکر، اندیشه وعقل استفاده لازم نشده ودر مسیری که باید حرکت میکرد حرکت ننموده ورهنمایی نشده است وحتی در برخی موارد چنان موقع را اتخاذ کرده که تفکر بطور طبیعی نتواند جلوه گر شود و زمینه های خود نمایی داشته باشد، او در نهایت پیشنهاد میکند که فلسفه ازاین حالت باید خود را کنار کشد و در مسیری حرکت کند که انسان وجوامع انسانی را درتطابق بامحیط واقعی وزندگی عملی آن یاری رساند واز بحث روی مسایل ذهنی ونظری محض بپرهیزد.

قبل ازاینکه دیوی نظریات تعلیمی وتربیتی خود را ارائه دهد سیستم آموزشی وپرورشی امریکا بربنیاد تدریس موضوعات نظری وخشک استوار بود ودیوی همه مشکلات اجتماعی، سیاسی واقتصادی امریکا را ناشی ازسیستم نادرست آموزشی وپرورشی آن دانست وپیشنهاد کرد تا شاگر دان به جای اینکه صرف موضوعات بیروح وخشک نظری را بیاموزند باید به موضوعات تجربی وحقایق علمی که نتیجه مشاهده وتجربه است سرکار داشته باشند تا آنها عملاً چاره اندیشه بار آیند ودرزندگی عملی خود مبتکر وچاره جو باشند، این نظریه دیویی یک تحول جدیدی بود که درعرصه آموزش و پرورش امریکا به میان آمد وزمینه را برای یک جامعه مرفه غیرمحتاج ودموکراتیک مساعد ساخت (7: 64-71).

فصل سوم

مکتب فلسفی اگزستانسیالیزم

سورن کی یرکگار که در بین سالهای (1814–1855) در دنمارک زندگی داشته مؤسس مکتب فلسفی اگزیستانسیالیزم معرفی شده است، گرچه این مکتب بعد از جنگ جهانی دوم رشد و انکشاف بیشتری یافته ولی اولین نظریات اساسی آن توسط این فیلسوف مذهبی گذاشته شده و از فلاسفه معاصر بحساب رفته است.

در این مکتب موضوعات کلی عالم که در گذشته، مکاتب فلسفی مصروف آن بودند چندان مورد توجه نبوده بلکه صرف به موضوعات مربوط به انسان و سرنوشت او در این مکتب ترکیز بیشتری صورت گرفته و از این سبب آنرا فلسفه اصالت وجود انسانی نام گذاشته اند. در این فلسفه در ارتباط به انسان دو چیز بیشتر مورد توجه بوده یکی « وجود » و دیگری « ماهیت»، از نظر این مکتب همه چیز نتیجه و زادۀ وجود انسان است و عالم و جهان بدون انسان قابل احساس نبوده بی مفهوم و غیر مؤثر خواهد بود، انسان به عنوان مجموعه کردار هایش تا اندازه ئی وجود دارد که خود را واقعیت جلوه میدهد. در این فلسفه وجود بر ماهیت مقدم است اولاً انسان وجود دارد بعد ماهیت خود را میسازد، او در تعیین سرنوشت خود کاملاً آزاد است و اراده یی جز ارادۀ خودش در مقدرات وی نقش ندارد و بنا برآن در برابر اعمال خود مسئولیت داشته و هم ماهیت یک انسان با انسان دیگری متفاوت است، انسان محکوم به زندگی است و چاره ئی جز تسلیم به آنرا ندارد، زندگی یکبار سنگین است که انسان جبراً آنرا حمل کرده با آنکه آنرا بی معنی، درد ناک و پوچ می یابد ولی چاره یی جز این ندارد تا آنرا به تنهائی تحمل کند، تنها خود شخص انسان است که مشکلات خود را باید خود حل کند، یار و مددگار دیگری ندارد.

چنانچه قبلاً اشاره شد مرحله یی رشد و انکشاف این فلسفه بعد از جنگ جهانی دوم است ولی اساسات و اصول فکری این فلسفه در قرن 19 بیشتر در نظریات سورن کی یرکگار و نیچه آلمانی دیده میشود، متفکرین اروپائی بعد از جنگ دوم جهانی خوبتر متوجه نظریات این مکتب شده و نقش انسان را در سرنوشت خودش به چشم سر مشاهده کرده اند.

در این مکتب دو نوع طرز دید وجود داشته یکی طرز دید مسیحی و مذهبی که در آن در جنب عقاید اگزیستانسیالستی اعتقاد بوجود خدا (جل جلاله) نیز در صدر مسایل قرار دارد و پیروان این طرز دید بطور خاص سورن کی یرکگار، گابریل، مارسل فرانسوی، کارل ژاسپر آلمانی و فیلسوف روسی ساکن فرانسه نیکولای بردایف میباشند. ولی طرز دید دومی الحاد گرایانه و غیر مذهبی است، در این طرز دید اعتقاد بوجود خدا (جل جلاله) دیده نمیشود و از نظر پیروان این طرز دید به گفته نیچه خدا ها همه مرده اند، انسان چاره خود را خود میکند و در امور سرنوشتش کس دیگری دخیل نیست، نمایندگان معروف این طرز دید مارتین هایدگر آلمانی و ژان پل سارتر فرانسوی میباشند (21:457-458).

هر دو دسته مکتب اگزیستانسیالیزم به وجود و ماهیت در رابطه با انسان معتقد و وجود را بر ماهیت مقدم میدانند. ماهیت از نظر این فلسفه مجموعه یی از صفات، چگونگی ها وخصایلی است که یک فرد انسانی آنرا کسب و بدست می آورد و وجود یعنی حاضر بودن قطعی در بیرون از ذهن انسانی، عالم واقعی و نفس الامر، پیروان این مکتب باچنین طرز دید، یکسره منکر آن اند که در اکثر ادیان و مذاهب « تقدیر خیر و شر از جانب خدا (جل جلاله) است » خوانده شده است، در این فلسفه برای انسان چیزی از قبل مقدر نشده و نه برنامه یی قبلاً تهیه شده یی در ارتباط با انسان وجود دارد، فرد انسانی مقدرات خود را خود تعیین نموده و در مسیری حرکت میکند که خود انتخاب کرده است، او در این راه خیلی تنها، بی یار و مددگار است، او باید برای تشکیل ماهیت و تعیین سبیل حرکت خود بسیار هوشیارانه و

محتاطانه حرکت کند و این بار سنگین زندگی را که غالباً بیهوده، درد ناک و پوچ به نظر میرسد خود تنها بر دارد و در هر مقطع جوابده عمل و حرکت خود نیز باشد. در این فلسفه، وجود حیثیت یک صفحه سفید و ساده را دارد که ما به اساس میل نفسانی خود برآن نقش میبندیم وبه اساس اختیار و اراده خود به آن شکل خاصی میدهیم، انسان باید ابتدأ بر اصالت وجود خود پی ببرد و بعد به حل مشاکل و مسائل خود بپردازد، چون خود انسان معیار و مقیاس همه چیز است بنابرآن باید او اولاً این اصالت وجود خود را خوب بشناسد و خود را مقدم بر ماهیت خود بداند بعد به شکل دهی ماهیت خود اقدام کند.

در این فلسفه به خصایل و مواصفات نوعی انسان چندان توجهی مبذول نمی شود بلکه بیشتر به خصایل و چگونگی های فردی توجه صورت میگیرد که هرفرد در اثر اختیار خود آنرا کسب میکند. در ادبیات اگزیستانسیالستی این فلسفه بیشتر بعنوان نمونه و مظهریأس، نا امیدی، توجه به مرگ و استقبال آن منعکس شده ولی نمایندگان معروف این فلسفه نه تنها این چنین تعبیری از فلسفه شانرا نمی پذیرند بلکه مدعی اند که آنها به حد کافی در ارتباط به زندگی خوشبین اند و این خوشبینی افراطی آنها باعث شده که مخالفین این فلسفه دست به همچو اتهامات بزنند، فلسفه یی ما جایگاه پر امنی است برای دست اندرکاران فلسفه و هنر، در این فلسفه مردم در انتخاب راه زندگی و تعیین سرنوشت شان آزاد گذاشته شده اند، آیا این امر مفهوم بیهودگی و پوچی زندگی را میرساند و یا بر عکس اعتماد به نفس انسانها را تقویه نموده و آنها را بیشتر در طریق حل مشکلات زندگی شان آبدیده میسازد.

در این فلسفه چنانچه قبلا تذکر رفت وجود بر ماهیت مقدم است، اولا فرد انسانی موجود است و بعد به اختیار خود مکونات ماهیت خود را فراهم ساخته و وجود واقعی کسب میکند ولی همه افراد انسانی ازهمچو وجود واقعی بهره مند نیستند و بنا بر اظهار هایدگر هستند کسانی که به نظریات سایرین

کشانیده شده و اختیار از آنها گرفته میشود، آنها در حقیقت امر وجود واقعی خود را از دست میدهند، چه وجود واقعی صرف آنست که به اساس اختیار خود شخص ساخته شده باشد (7: 87-96).

حالا که به ارتباط فلسفه اگزیستا نسیالیزم چیزهای عام و کلی را فهمیدیم لازم است تا ابتدأ نظریات یک نماینده معروف اگزیستانسیالیزم مذهبی و بعد نظریات یک نماینده معروف اگزیستانسیالیزم الحادی را بطور بسیار مختصر ذکر نماییم، از بین نمایندگان این دو صنف بالترتیب سورن کی یرکگار و ژان پل سارتر نظر به اهمیت نظریات شان انتخاب شده اند:

سورن کی یرکگار:

این فیلسوف که در اوایل قرن 19 در دنمارک زندگی نموده گر چه در ابتدأ نظریاتش چندان شهرت نیافته ولی در اوایل قرن 20 نظریاتش شیوع بیشتری کسب نموده است، او با شیوۀ منطقی و مستدل با برخی اصول مسیحیت مخالفت میکند و از اینرو به عکس العمل شدید مقامات کلیسای دنمارک مواجه میشود، او تألیفات زیادی دارد ولی در اکثر آن نام خود را نمی نویسد بلکه نامهای کسان دیگریکه در بین کتب به مباحثه و مناظره میپردازند نشر میشود، او خوب میدانست که با این شیوه میتوان نظریات خود را خوبتر بیان کرد و دیگران را به قضاوت آن دعوت نمود.

از نظر او موضوع مهم اینست تا بدانیم که نقش انسان در عالم چیست و او چگونه می اندیشد؟ و چرا به این شکل فعلی زندگی میکند؟ چه چیزی را باید قبول کرد و چه چیزی را باید رد نمود؟ باید وجود انسان مورد بررسی قرار گیرد و موضوع آزادی، معصیت، دلهره گی و مسئولیت که همه با انسان رابطه دارد باید بدقت تحقیق و باز جویی شود.

او کوشش میکند تا یکنوع بیقراری را در وجود خوانندگان آثارش ایجاد کند که در اثر آن بتوانند خود را خوبتر بشناسند و دلایل راه، شیوه و طرز تفکریکه انتخاب نموده اند بخوبی بدانند و هم به نقش خود در جهان و وظایفی که در آن دارند پی ببرند (4: 342).

او به کسب دانش حقیقی برای انسان که همواره او را رهنمایی کند از طریق ایمان معتقد است نه عقل و در این زمینه مانند افلاطون دانش را نوعی باز یابی و تذکر دانسته که قبلاً انسان صاحب آن بوده و زمانیکه محبوس جسم مادی شده آنرا مؤقتاً از دست داده و حالا به موجودیت یک وسیله ضرورت است تا آنرا دوباره در یابد.

او چون علم را از طریق حواس بصورت ثابت قابل اکتساب نمیداند و هم استعدادهای موجود انسان را در کسب آن ناکافی تلقی کرده و صرف به کسب علم از طریق ایمان، خدا (جل جلاله) و یک تحول معجزه آسا و عجیبی درونی قایل است بنا برآن برخی او را در جمع شکاکان شمرده اند.

او در قسمت وجود خدا (جل جلاله)، راه ایمان و رغبت باطنی را انتخاب میکند و میگوید دلایل و براهینیکه صرف جنبه ذهنی دارد نمیتوان خداوند (جل جلاله) را که غیر محدود، نا متناهی و غیر مادی است توسط آن به معرفی گرفت و هم توسط آن براهین و دلایل نمیتوان وجود و مؤثریت او را در وقایع عالم تشخیص داد.

انسان وقتی که میداند حقایق این جهان بر او قابل کشف نیست و از درک آن ناتوان است با اینکه سخت علاقمند شناخت حقایق است ولی وسایل کافی آنرا ندارد بنا برآن اضطراب و بیقراری به او دست میدهد و او تا زمانیکه وضع درونی اش بطور معجزه آسایی تغییر نیابد حتی بوجود خدا (جل جلاله) هم نمیتواند پی ببرد.

کسب معرفت از نظر این فیلسوف جنبۀ فردی دارد و در اثر حلول مسیح در بدنها و از طریق توسل به ایمان صورت میگیرد و تنها از این طریق جواب صحیح برای حل مسایل و غوامض عالم هستی قابل دریافت است و بس، تنها از این طریق است که ما میتوانیم بر شک غلبه حاصل کنیم و به یک اطمینان قلبی و قناعت باطنی دست یابیم (20: 190–202).

ژان پل سارتر:

ژان پل سارتر در سال 1905 در فرانسه متولد، تعلیمات خود را در فرانسه و بعد جرمنی به پایان رسانید، او به تدریس فلسفه در لوهاور و پاریس مشغول شد و بعد از نشر کتاب معروفش در مورد اصالت وجود که « غثیان » نام داشت شهرت بسیار کسب کرد، او تحت تاثیر طرز بیان و افاده مفاهیم مردم کشور جرمنی واقع گردیده و اکثراً کلامش مبهم و بعضاً غیر قابل فهم است ولی با آنهم در ارائه طرح کلی فلسفه او مشکلی زیادی وجود ندارد، او طرز تفکر فلسفی خود را بطور واضح در سخنرانی معروف خویش « مذهب اصالت موجود و انسانیت» بیان و توضیح نمود خصوصاً برای کسانیکه از فهم و درک کتاب مشهور وی « بود و نبود » عاجز اند.

او فیلسوفی است که برایش همه خدا ها با تمام فرشتگان، دیوان و پریان مرده و جزئی افسانه شده اند بنا بر این او یک فیلسوف الحادی است تا این حد که میگوید: « اگر حتی خدایی هم وجود میداشت باز هم هیچ تفاوتی بوجود نمی آمد » یعنی در آنصورت هم انسان مثل حالت کنونی (که خدا وجود ندارد) آزاد میبود و در برابر اعمال خود مسئولیت میداشت.

سارتر طرز تلقی دینی کی یرکگار را که بطور متعبدانه و غیر تحلیلی، دین مسیحیت را پذیرفته است مورد تردید قرار داده است. سارتر برای حل مشکلات انسان و رهایی او از حالت نا مطلوب و انتخاب راه

درست زندگی به قضأ و مشیت آسمانی معتقد نبوده و همه چیز را به خود انسان مربوط و وابسته دانسته که چگونه میتواند راهش را تعیین کند و مقدراتش را اساس نهد.

سارتر نماینده و ممثل اگزیستانسیالیزم فرانسه و رهبر اگزیستانسیالیزم معاصر شناخته شده و در وقت جنگ جهانی دوم در بند جرمنی ها افتید ولی بعد از چندی آزاد و به فرانسه برگشت و در صف مخالفان که علیه جرمنی های اشغالگر مبارزه داشتند قرار گرفت. سارتر علاوه از کتب مذکور ناول معروفی داشت بنام « مگسها » که در آن به لهجه یی تند افکار میهن دوستانه بیان شده و در بین وطن دوستان افراطی فرانسه مورد استقبال شایانی قرار گرفته است و جالبتر اینکه این ناول با محتوای زننده آن از طرف جرمن ها نیز اجازه نشر یافته است.

« راه های زندگی» مجموعه چار ناول سارتر است که در آن چگونگی تأثیر عوامل اجتماعی در زندگی فردی بیان شده که انسان ناگزیر باید کفاره آن مشکلات و حوادثی را اداء کند که خود در ایجاد آن هیچ نقشی نداشته است و این اشاره مستقیم به حالات قبل از وقوع جنگ دوم جهانی است.

سارتر در داستانها و نمایشنامه های کوتاه خود برداشت کلی و تصویر روشنی از انسان مورد بحث اگزیستانسیالیستها را بدست میدهد که چگونه در قید و بند حوادث دست و پا زده و از بی انصافی های اجتماعی، فساد و جنگ ناشی از پیشرفت و تمدن رنج برده و متضرر میشود و هم مسئولیت دارد تا راه و طریق زندگی خود را خود انتخاب کند. یکی از کتب معروف سارتر« کلمات» نام دارد که برنده جایزه نوبل نیز شده است.

سارتر میگوید: دنیاییکه ما در آن زندگی میکنیم کاملاً پوچ و بی مفهوم است و ما جبراً و قهرا محبوس این جهان هستیم که عدم و مرگ هر لحظه ما را تهدید میکند، برای پیشبرد امور زندگی بر مبادی و قوانینی دلخوش میکنیم که صحت و عدم آن نیز معلوم نیست ولی از روی مجبوریت و

بخاطریکه برای زندگی یک مفهومی را پیدا کرده باشیم به آن معتقد میشویم، وقتیکه میخواهیم حقیقت و ماهیت جهان را درک کنیم این جهان مغرور و خود کامه هیچ نشانه یی از چگونی خود را برای ما نمایان نمیکند، با اینکه میدانیم این جهان قابل درک و شناخت نیست ولی چون ناخواسته محبوس آن شده ایم نا گزیر برای پیشبرد امور زندگی خود بطور مایوسانه از آن چیزی را درک میکنیم، در این دنیا چرا به شیوه ایکه زندگی میکنیم و به طرزیکه می اندیشیم و به نحویکه معتقد هستیم ادامه میدهیم؟ آیا راه غیر از آن را نیز میتوانیم اختیار کنیم؟ در این وقت است که ما خود را کاملاً آزاد احساس میکنیم که در اثر آزادی میتوانیم طرز و شیوهٔ زندگی خود را عوض کنیم، اندیشه ها و تصورات، اعتقادات و نظریات خود را تغییر دهیم، چون میبینیم که هیچ چیزی ذاتی، فطری و طبیعی در حقیقت انسانی وجود ندارد و هر کس اختیار کامل دارد تا مقدرات زندگی خود را به شیوه ایکه میخواهد ایجاد کرده و واقعیت دهد.

سارتر علاوه از اینکه یک فیلسوف، ادیب و نویسنده است یک هنرمند و فنان ماهر نیز هست که با یک شیوه و طریقه استادانه میخواهد ماهیت واقعی انسانی را تمثیل و نشان دهد و علاقمندان وی که او را بیشتر از طریق کتب ادبی اش شناخته اند نه کتب فلسفی اش مکتب نظریاتی او را یک مکتب مایوسیت، انزوا گرایی و فاقد ارزشها تصور کنند.

گفتیم انسان از نظر سارتر یک موجود کاملاً مختار است، هیچ قدرتی نمیتواند مشیئت خود را بر او اعمال کند، غایه این اختیار کامل و ارادهٔ آزاد او چه خواهد بود؟ او زمانیکه خود را آزاد احساس میکند و هیچ مانعی را بر سر راه خود نمی بیند در این حالت خود را کاملاً تنها و بیچاره احساس خواهد نمود که در انتخاب راه و روش زندگی هیچ کسی با او کمک نمیکند پس مجبور میشود راه خود را خود انتخاب کند و اطمینان و اعتماد بر نفس را در خود تقویت کند و اگر انتخاب درستی در زندگی نداشتیم مشکلات

روزگار ما را خورد و خمیر خواهد ساخت و این جهان مستبد و خود سر مارا به فنا خواهد سپرد (20: 237-258).

زندگی زمانی مفهوم پیدا میکند که اراده و اختیار خود ما در چگونگی آن دخیل باشد و زمانیکه زندگی و امور مربوط به آن به اساس انتخاب اراده ما شکل گرفت پس در قبال آن مسئولیت نیز خواهیم داشت، چون فرد انسان میداند که محکوم به زندگی کردن است و هیچ چاره یی جز ادامه یی آن وجود ندارد و خود کشی هم امر غیر اخلاقی است و از سوی دیگر هیچ متکا و هیچ همکاری برای او نیست که او را در امور زندگی کمک و یاری رساند و حتی هیچ اشاره و علامه یی وجود ندارد تا انسان به کمک آن راه خود را دریابد و تنها خود او است که این علایم و نشانه ها را مییابد و به تحلیل و تجزیه میگیرد و از طریق آن راه خود را تشخیص میدهد و این راهیکه خود تشخیص میدهد به زندگی بی مفهوم و حیات کاملاً پوچ و بی معنی او روح تازه خواهد بخشید و از بی مفهومی، پوچی و بیهودگی آنرا خواهد کشید و برخلاف آنانیکه میگویند مکتب اگزیستانسیالیزم، مکتب انزوا و مایوسیت است و زندگی انسانی در آن پوچ و بی مفهوم به تصویر کشیده شده، زندگی انسانی اهمیت خاصی پیدا میکند، زندگی ایکه با مسئولیت خود انسان به پیش میرود و جوابگوی همه عواقب آن نیز خودش میباشد، چون از نظر او خدایی وجود ندارد که مقداری از سرنوشت و مسئولیت مقدرات انسان به او نسبت داده شود.

سارتر انسان را در انتخاب راه زندگی خود مختار میداند ولی هیچگاه قوانین و معیارها را بدست نمیدهد تا در اثر کار برد آن اطمینان حاصل شود که راه درستی انتخاب شده است، از نظر او هر فرد آزاد است تا راه زندگی خود را خود انتخاب کند و در قبال این انتخاب مسئولیت نیز دارد ولی فکر نمیکند که اینگونه آزادی فردی یک مقدار اضطراب و پراگندگی را نیز بوجود خواهد آورد که هرکس براهی روان شود و ارزشهای کلی و مطلق و انسانیت شمول وجود نداشته باشد و از جانب دیگر او به صراحت نظریه

الحادی خود را اظهار میدارد و از وجود خدا (جل جلاله) که با بداهت تمام از وجود و نظام هستی به اثبات میرسد و حتی برای فردی از عوام الناس و شخص امی نیز قابل درک و باورد قطعی است انکار میورزد وهم برای این انکار هیچ استدلال قوی منطقی ارائه نمیدارد که این شیوهٔ او در اتخاذ تصمیمش مبنی بر انکار از وجود خدا (جل جلاله) حیثیت او را به عنوان فیلسوف زیر سوال میبرد (21: 457-358).

سارتر در مورد اینکه مکتب او نوعی از اضطراب و بی مفهوم دانستن زندگی را تقویت میکند میگوید: اینکه انسان خود را تنها احساس کرد و در انتخاب راه و عواقب آن خود را مسئول دانست به معنی آن نیست که کار او به انزوا، عدم تحرک، بیهودگی زندگی و تصوف غیر دینی کشانیده میشود بلکه این اضطراب، او را بیشتر آبدیده خواهد ساخت تا راه خود را به دقت ومسئولیت انتخاب کند و از نظر او اگزیستانسیالیزم انسان را به اضطراب نمیکشاند و مانع فعالیت او نمیشود بلکه خود عامل قوی فعالیت انسان است.

بعد از ارائه نظریات علمای طبیعی یونان قدیم (پنج قرن قبل از میلاد) مکتب سوفسطائیان و از جمله شاگرد معروف شان سقراط، فلسفه را به تعبیر خودش از آسمان به زمین و انسان پایین آورد به این مفهوم که علمای طبیعی از مادهٔ المواد جهان و از افلاک سماوی بحث میکردند ولی سوفسطائیان و خاصتاً سقراط بحثهای فلسفی خود را بر انسان و خود شناسی و ارزشهای انسانی محدود و متمرکز ساخت، در فلسفه معاصر قرن بیستم اگزیستانسیالیستها کسانی اند که همان کار سقراط را بعد از تکرار ها یکبار دیگر نیز تکرار کرده اند، از نظر آنها فلسفه باید بیشتر به مسایل انسانی سر و کار داشته باشد تا مسایل کلی و عمومی جهانی، اگر در فلسفه از مسایل کلی هم بحث شود باید هدف از آن باز هم کمک به حل مسایل انسانی باشد.

در حل مسایل انسانی و انتخاب راه و طریق زندگی انسانی دو طرز فکر در چار چوب نظریات اگزیستانسیالستی وجود دارد که یکی آن طرز تصور مذهبی و دیگری طرز تصور ملحدانه است که بنا بر طرز تصور اولی انسان به کمک ایمان مذهبی و ایمان به خدا (جل جلاله) میتواند راه و طریق زندگی خود را انتخاب کند ولی از طرز تصور ملحدانه فهمیده میشود که خدا ها مرده اند و هیچ تأثیری در تعیین و انتخاب راه انسان ندارند و این خود انسان است که راه و طریق زندگی خود را انتخاب و از انتخاب خود مسئولیت دارد.

مکتب اگزیستانسیالیزم با اینکه بعد از جنگ جهانی دوم زمینه خوب پیشرفت آن مساعد گردید ولی با آن هم مورد انتقاد برخی منتقدین نیز قرار گرفت، از عمده ترین انتقادات یکی هم اینست که این مکتب بیشتر به شرح مشکلات و نا توانیهای انسان پرداخته ولی به راه حلهای منطقی این مشکلات فکر نکرده است. انتقاد دیگر اینکه این مکتب روش تحلیلی سایر فلاسفه مانند فلاسفه مکتب تحلیل منطقی را مورد نکوهش قرار داده است که گویا آنها قوای فکری خود را در راه هایی به مصرف میرسانند که اصلاً برای زندگی انسانی مفیدیت ندارد، آنها باید به فکر وضع اسف بار انسان و حالت اضطراب و بی سرنوشتی او باشند و برای آن راه حل منطقی در یابند.

منتقدین، این مکتب را متهم میسازند که مردم را به انزوا، گوشه نشینی، یاس و نا امیدی دعوت میکند. و هم برخی منتقدین مذهبی این مکتب را متهم میکنند که به خداوند (جل جلاله) اعتقاد نداشته و زندگی ابدی انسان را نمیپذیرد و روی این نظر زندگی انسان مفهوم واقعی خود را از دست میدهد. سارتر آرام نمی نشیند وبه این همه انتقادات جواب ارائه میکند و این جوابات و دفاعیه های خود را درکتابی تحت عنوان « اگزیستانسیالیزم یا مکتب انسانیت » به نشر میرساند (7: 109 – 120).

فصل چهارم

مکتب تحلیل فلسفی

در گذشته فلسفه به مسایلی سروکار داشته که اکثرا نتایج ملموسی بدست نداده و هم موضوعات مهم فلسفه، مسایل بیرون از مشاهده، حس وتجربه بوده که بعد از بحثهای فراوان باز هم مطالب عمیق و لاینحل در آن به قوت خود باقی گذاشته میشد اما واژۀ تحلیل فلسفی یا فلسفه تحلیلی بر کلیه آن حرکت های فلسفی و علمی صدق میکند که با وجود تفاوت های جزئی که بین شان وجود دارد یک مطلب اساسی در بین همه آن سیستم ها بطور مشترک مورد توجه قرار داده شده و آن اینکه فلسفه دیگر نباید صرف آن مسایل کلی، پیچیده و غامضی را مورد بحث قرار دهد که نتایج مفیدی از آن بدست نیاید بلکه هدف اصلی فلسفه باید تجزیه و بررسی اعتقادات و علوم انسانی و تحلیل کلی آثار و نتایج دانشها و رفع کلیه مبهمات تفکر بشری باشد.

فلسفه تحلیل به این نظر است که آنچه در گذشته افکارعمیق فلسفی و مسایل غیر قابل حل تفکر انسانی گفته میشد همه ناشی از مبهماتی بود که در تفکر و اندیشه انسانی وجود داشته است و اگر این مبهمات رفع شود دیگر در علوم مطلب عمیق و غیر قابل حل وجود نخواهد داشت و همه چیز در سطح و قابل شناخت خواهد بود، قبل از اینکه راجع به مکتب تحلیل فلسفی چیزی بیشتری گفته شود لازم به تذکر است تا راجع به منطق قدیم و جدید تبصرۀ مختصری داشته باشیم:

برتر اند راسل یکی از فلاسفه مکتب تحلیل فلسفی و بنیاد گزار منطق جدید ریاضی که در سال 1872م درانگلستان تولد و در سال 1966م به سن 93 سالگی هنوز هم همه فعالیت های علمی خود را بخوبی انجام میداد در مورد منطق جدید میگوید: مؤسسات منطق جدید در حقیقت زمینه ها و امکانات

چنان تحول عظیمی را در فلسفه مهیا ساختند که گالیله با کاربرد روش مشاهده و تجربه به شکل بسیار آسان و سادۀ آن به عوض اندیشه های غیر تجربی و کلی در علم فزیک مهیا ساخته بود. منطق جدید امکانات آنرا فراهم ساخت تا ما بتوانیم موضوعات قابل حل را از مسایلی که حل آن از قدرت انسانی بالاتر است تفکیک کنیم و با این وسیله ما میتوانیم هر وقتیکه یک موضوع قابل حل جلوه کند آنرا با چنان روشی حل نماییم که نتایج مطلوب و مفیدی از آن حاصل شود و مورد قبول همه اصحاب صلاحیت قرار گیرد. منطق در حقیقت منشاء تمام مکاتب تحلیل فلسفی است (20: 67-77). واضع اصلی منطق ارسطو است که آنرا به عنوان یک آله ووسیله قانونمندیکه رعایت قوانین و احکام آن ذهن و اندیشه مارا از خطاء مصئون نگهمیدارد عرضه کرد و بعدا در طول قرون متمادی تعلیقاتی بر آن اضافه شده رشد و انکشاف بیشتری یافت، این منطق با اینکه از لحاظ صورت و فورم قضایا و قیاس دارای قوانین و اصول منظمی است و تا حال هم به آن اهمیتی بس بزرگ و ارج عظیمی گذاشته میشود ولی در عین حال مورد نقد و حمله نیز قرار گرفته است. میل در سال 1843م کتاب « سیستم منطق » را عرضه نمود که در آن طریقه درست تحصیل دانش را به تحلیل گرفته و در علوم طبیعی موفقیت های زیادی نصیب شده است شاید بعد از فرانسس بیکن که در علوم طبیعی روشهای خاصی تجربی را بکار برد، میل مقام دوم درین عرصه را داشته است.

منطق ارسطو که بنام منطق صوری و کلاسیک نیز یاد میشود مسأله هویت اشیاء و اینکه یک شی در عین حال فقط خودش است و ضد خود بوده نمیتواند و یا بین مرگ و زندگی حالت سومی وجود ندارد مورد برسی و تأکید خاصی قرار میدهد و از آن به تعبیر « جمع ضدین محال است » و یا « جمع نقیضین و رفع آنها نا ممکن است » نیز ذکری بعمل می آورد ولی فرید ریک هگل با داشتن نظریه دیالکتیکی اصل « جمع ضدین محال است » ارسطو را رد کرد و جهان و زندگی انسانی را مجموعه یی

از اضداد دانست که در اثر مبارزه آنها حرکت، تغییر و تکامل بوجود می آید و بعد فلاسفه ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی نیز این نظر هگل را در برابر ارسطو تایید نمودند.

علاوه بر آن منطق بر چگونگی تفکر و اساسگذاری نظریات فردی نیز صدق کرد و روی آن منطق عقلی و منطق دینی بوجود آمدند که در منطق عقلی توجه به روابط علمی و اصول تجربی صورت گرفته در حالیکه در منطق دینی به عوض علل و معلولات، مشاهده و تجربه برای حوادث و رویداد ها، عوامل ما ورای طبیعی در نظر گرفته میشود.

جرج بول در قرن 19 اساس منطق سمبولیک را گذاشت ولی این منطق بیشتر توسط برتراندراسل و وایتهد انکشاف یافت و این دو فیلسوف معاصر توانستند بطور مشترک در سال 1910م کتابی را تحت عنوان « اساس ریاضی » به نشر رسانند و در اثر آن یک صفحه جدیدی در علم منطق گسترش یافت که بنام دورهٔ منطق جدید یا منطق ریاضی یا گردید، نا گفته نباید گذاشت که منطق ریاضی ابتکار این دو فیلسوف نبوده بلکه قرنها قبل نیز وجود داشته و برخی منطقیان رواقی در قرون پیش از میلاد در این زمینه کارهای ارزشمندی نموده اند که شباهت زیادی با کارهای جرج بول و راسل دارد.

در کتاب مشترک راسل و وایتهد احکام ریاضی با طریقه استنتاج و قیاس بر مبنای برخی اصول متعارفه و موضوعه بدست می آیند و از طریق اصول متعارفه و موضوعه است که با روش قیاسی به استنتاج احکام مختلف ریاضی دست می یابند، منطق ریاضی که بنام منطق تمثیلی نیز یاد شده نشان میدهد که ریاضی یکی از شعبات منطق و بر اساس قوانین صحیح منطقی بنا شده است. در منطق ریاضی بیشتر ازسمبولها استفاده بعمل آمده و از طریق این سمبولها است که زمینه رشد بیشتر آن نیز مهیا شده است. برخی مؤلفان، منطق ریاضی را کم اهمیت خوانده و در مقابل از منطق لفظی دفاع نموده اند.

اینک بر میگردیم به بحث روی مکتب تحلیل فلسفی: چنانچه قبلا هم تذکریافت واژۀ تحلیل فلسفی و یا فلسفه تحلیلی مجموعه یی آن نظریاتی را دربر دارد که موجودیت مطالب عمیق فلسفی را عمدتا ناشی از ابهام اندیشه و یا اشتباه افکار و نادرستی احکام میداند و بسیاری از مسایل قدیمی و کلاسیک فلسفه را قابل بحث و با ارزش تلقی نمیکند. از نظر فلاسفه این مکاتب وقتیکه در مطالب ابهام وجود داشته و با الفاظ نارسا و مبهم ارائه شده باشد چنین تصور میشود که گویا در آن مطالب عمیقی وجود دارد که قابل فهم برای ما نیست ولی اگر این ابهام و سوء تعبیر برطرف شود همه مطالب عمیق فلسفی به سطح ساده و قابل مشاهده و تجربه قرار خواهد گرفت.

فرگه عالم منطق و ریاضی دان جرمنی وظیفه فلسفه را جلوگیری از اشتباه استدلال میداند نه کشف حقایق. در تعریف فلسفه که از جانب حکمای تحلیل فلسفی صورت گرفته یک اصل مشترک وجود دارد و آن اینکه در فلسفه هدف عمده تحلیل موضوعات و مسایل برای کسب نتایج درست و مطلوب از آنها است .

حکمای این مکتب با وجود اختلاف ایشان در مورد تحلیل به این چند نکته اتفاق نظر دارند: از همه اولتر مشکلات موضوعات فلسفی ناشی از مبهمیت در افکار و عدم نظم در آنها است، دیگر اینکه برخی از مشکلات ناشی از استفادۀ نادرست از زبان و استعمال نا رسای کلام است، و مشکلات دیگر ناشی از عدم وضوح الفاظ و قضایا و نبودن رابطه بین این الفاظ وافکار است. بخاطریکه از زبان و کلام استفاده درست صورت گیرد و ابهام در اندیشه و فکر از بین رفته و رابطه الفاظ واضح وروش با مدلولات و افکار مربوطه آن وجود داشته باشد و از سوی دیگر این همه با دنیای بیرون از کلام و تعبیر و با آنچه که در بیرون از اندیشه و ذهن ما وجود دارد رابطه یی درست و منطقی داشته باشد ما نیاز مندیم تا از مکاتب تحلیل فلسفی و یا فلسفۀ تحلیلی کمک گیریم.

درفلسفۀ تحلیلی موجودیت دو مکتب دارای اهمیت زیادی است یکی مکتب تجریبی منطقی ودیگری مکتب تحلیل زبان. نمایندگان معروف مکتب اول برتراند راسل موریتز شلیک بنیاد گذار مگتب ویانا ودیگر منطقیان مکتب ویانا روداف کارنپ، کین والفرد تارسکی وغیره میباشند درحالیکه پیشوایان مکتب تحلیل زبان عبارت اند از جورج مور و برخی فلا سفۀ معاصر انگلیس مثل واستین، جان ویز دام وژیلبرت رایل.

مکتب تحلیل زبان بیشتر به زبان اهمیت قایل بوده وبسیاری ازمشکلات را نتیجه استعمال نادرست و نارسای زبان دانسته است، این مکتب برای حل مشکلات مربوط به اندیشه وفکر استفاده ازمنطق ریاضی را مفید ومناسب نمیداند، هدف عمده این مکتب واضح ساختن موضوعات مغلق ذهنی و دریافت عوامل عمده ابهام ومغلقیت آنها است که درضمن حل موضوعات فلسفی نیز به این شیوه درآن، مورد بحث قرار میگیرد.

علمای این مکتب بعد از بررسی موضوعات فوق به استعمال وکاربرد صحیح زبان ترکیز بیشتر نمودند که در ارائه مطالب فلسفی باید کلمات و الفاظ درست انتخاب و نحوه منطقی کلام برای رفع ابهام اندیشه وجلو گیری از رویکار آمدن موضوعات بی اساس وجعلی فلسفی، رعایت شود. جورج مور که موسس مکتب تحلیل زبان است یکی از طرفداران « حس » نیز میباشد یعنی به اصا لت حس در مقابل مکاتب ایده آلستی باور قطعی دارد و در مورد تایید نظریات مکتب اصالت حس گفته است که حتی نظریات شبیه به نظریه برکلی که بکلی منکر وجود ماده است در حقیقت به مشکلی که در انتخاب الفاظ و نحوه ارائه منطقی و کلامی آن وجود داشته عاید میگردد یعنی بر کلی در ارائه کلامی موضوع اشتباه کرده و درغیر آن موجودیت ماده و اشیای مادی و قابل احساس برای هر کسیکه صاحب حس است نمیتواند قابل انکار باشد ویا اینکه شکاکان وجود حقایق جهان را ثابت نمیدانستند و یا آنرا غیر قابل

شناخت و غیر قابل انتقال به غیر تصور میکردند، این همه نظریات آنها ناشی از انتخاب نادرست ونارسای کلمات و اقامه استدلال مبهم و غلط آنها بوده نه اینکه آنها وقعا جهان را غیر قابل شناخت فکر میکردند چه شکاکان دارای حواس بودند و حواس بدون شک امکان شناخت جهان را تایید میکند.

هر چه مکتب تجربی منطقی است بیشتر نتیجه تلاشها و زحمات گروهی از دانشمندان شهر ویانا است که دوره شگوفایی این مکتب در بین سالهای (1924–1936) بوده و نظریات برتراندراسل در تکوین و ایجاد آن از عوامل عمده بحساب میرود. راسل با ارائه اتمیسم منطقی در انکشاف مکاتب تحلیل فلسفی مؤثر واقع شده است. او چون کلام درست را مجموعه یی از کلمات و الفاظ وتنظیم درست آنها میداند، لذا از نظر او کلمات اتمها و عناصر اولیه کلام است و با پیروی از نظریه اتمیستهای یونان قدیم که جهان را مجموعه یی از اتم ها و اجزای غیر قابل تجزیه میدانستند این تسمیه از جانب او صورت گرفته است، او تأکید میکند تا عناصر و اتمهای اولیۀ مناسب برای کلام وتعبیر از حقایق بیرونی و عینی انتخاب شود و واقعیت را چنانچه هست انعکاس دهد. زمانیکه ما جمله « فلان کس گرسنه است » را استعمال میکنیم باید به حقیقت و واقعیت بیرونی این جمله هم توجه داشته باشیم که آیا ما حقیقتا با ارائه این جمله یک واقعیت را انعکاس داده ایم و یا اینکه آن فلان کس که گرسنه نیست ما آنرا گرسنه نشان داده ایم.

در تکوین و انکشاف مکتب تجربی منطقی نظریات لودیک ویتگنشتاین شاگرد راسل نیز بی تاثیر نبوده است (4: 454–455). او در مورد اینکه زبان چگونه تصویر گویایی از حقایق بیرونی و عینی را بدست دهد مفهوم هر قضیه را از دو حالت بیرون نمیداند یا اینکه اصالت و قطعیت منطقی دارد و یا اصالت و قطعیت واقعی. جمله « 4 = 2+2» یک قضیه است که اصالت و قطعیت منطقی دارد که با اساس یکی از قوانین منطقی « هوهو

» یعنی آن همان است که هست، منطقی گفته میشود ولی اگر بگوییم « اژدها دم آتشزاد دارد » این قضیه شاید از لحاظ نحو منطقی و ترکیب کلمات درست به نظر آید ولی از لحاظ واقعی، قطعیت و اصالت ندارد چه ما در واقع و نفس الامر اژدها را با دم آتشزاد مشاهده ننموده ایم.

فلاسفه مکتب تحربی منطقی ویانا تمام آرای فلسفه نظری را غیر منطقی و بی اعتبار دانستند. هدف عمدهٔ این فلاسفه ایجاد هماهنگی بین نظریات مختلف علوم است که برای رسیدن به این هدف یک روش جدیدی را در فلسفه بوجود آوردند، از نظر این فلاسفه تحلیل فلسفی یک مفهوم خاصی دارد که با نظر راسل در این مورد تفاوت دارد، راسل تحلیل فلسفی را دریافتن جملات و قضایای درست برای بیان حقایق و ایجاد یک نوع ترکیب و قالب منطقی میداند در حالیکه فلاسفه ویانا میگویند که تنها علوم است که حقایق امور را بیان و معلوم میسازد و هر فکریکه صرف صحت منطقی داشته باشد نظری خواهد بود. فلسفهٔ هر علم در نظرآنها عبارت از تحلیل منطقی و معاینه نحوی زبان آن علم است ولی زبان فزیکی، زبان کلی و عمومی علوم است چه هر حکم علمی به زبان فیزیکی که زبان عمومی علوم است قابل ترجمه و تبدیل است، تحلیل منطقی از نظر این فلاسفه شعبه یی از علوم است که مرکب از ریاضیات و فیزیک میباشد و با آن بسیاری از مفاهیم ذهنی نظیر قانون علیت و غیره بیان میگردد. از نظر این فلاسفه هر حکمی که قابل مشاهده و معاینه نباشد قابل پذیرش نیست که روی این اصل مهم اکثریت موضوعات فلسفه کلاسیک و نظری از اعتبار ساقط میگردند. این فلاسفه نظر شوپنهاور « اراده مافوق همه چیزاست »، نظر برگسون « شوق و شور حیاتی علت اصلی تحول خلاق در جهان است »، نظر افلاطون « هر چه در جهان است سایه و بازتاب مثالهای حقیقی است » را فاقد ارزش تجربی و غیر قابل اثبات و پوچ دانسته اند ولی اگر بگوییم آب از دو عنصر اکسیجن و هایدروجن تشکیل یافته و یا در

صد درجه حرارت بجوش می آید هر کدام آنها از احکام قابل مشاهده، تجربه و اثبات بوده و اعتبار واقعی دارد (7: 121-156).

بخش چهارم

فلسفه اسلامی، فلاسفه و نهضتهای فکری معاصر اسلامی

فصل اول

فلسفه اسلامی وشخصیات بارز آن

فلسفه اسلامی وپیشینه تاریخی مختصر آن:

فلسفه اسلامی یک اصطلاح عام است که تعریف و استخدام آن به روشها و جهات مختلف صورت گرفته میتواند، فلسفه اسلامی از یک جهت چنان فلسفه ای است که نظر و دیدگاه نصوص اسلامی را در مورد کائنات، مخلوقات، زنده گی وخالق آن بیان، تفسیر وتحلیل مینماید، و از جهت دیگر فلسفه اسلامی شامل جمیع آن نظریات و اعمالی است که تحت سایه امپراتوری اسلامی در چوکات ثقافت وتمدن اسلامی بحث و اجراء گردیده است، ویا هم فلسفه اسلامی در بعضی حالات به جمیع آن نظریات و عملکرد های فلسفی اطلاق گردیده که از سوی فلاسفه مسلمان ارائه و اجرا شده است.

درفرهنگ و ثقافت مسلمانان و تحت تاثیر نصوص اساسی اسلامی کلمه "حکمت " به جای فلسفه Philosophy که کلمه یونانی است نیز استخدام شده است.

زمانیکه در قرن نهم میلادی مسلمانان با فلسفه یونانی آشنایی پیدا کردند بحثهای فلسفی در چهار چوب علم کلام ادامه یافته و متکلمین اسلامی برای رد اعتراضات معاندین دین از فلسفه مشائی و افلاطونی استفاده نمودند، فلاسفه مسلمان در برابر فلسفه یونانی معمولا سه موقف با هم متفاوت را اتخاذ نمودند، به این ترتیب: آن موضوعات فلسفی یونانی را که با شریعت اسلامی در تضاد نبوده وارد فلسفه و کلام اسلامی ساخته و آن موضوعاتی که به تاویل و توجیه ضرورت داشته تا با نصوص شریعت

اسلامی مشکلی را ایجاد ننماید به تاویل و توجیه آن پرداختند و هم آن موضوعاتی که اصلا با نصوص شریعت اسلامی در تضاد بوده و تاویل و توجیه آن نیز مشکل را حل کرده نمیتوانست به رد و طرد آن حکم کردند.

اولین کسیکه در فلسفه اسلامی ظهور کرد فیلسوف عرب " الکندی " بود که نزد عرب ها بنام معلم اول یاد گردیده است، فارابی به افکار ارسطویی اتکاء بیشتری نموده ویک مکتب فکری- فلسفی را ایجاد و به تحلیل و تبویب منطق ارسطو پرداخت، امام غزالی خواست تا بین منطق و علوم اسلامی تقارب ایجاد کرده ومنطق را در علم اصول فقه بکار گرفت لکن بالمقابل به نظریات فلاسفه مسلمان که متاثر ازفلسفه مشائی بودند سخت هجوم برده و در 20 مساله طی کتاب " تهافت الفلاسفۀ " آنانرا تکفیر نمود، فلاسفه اسلامی و بطور خاص ابن رشد لغزش غزالی را درین مورد به بحث گرفته و برای رد اعتراضات وی کتاب " تهافت التهافت" را به رشته تحریر در آورد.

علم کلام اسلامی بیشترین بحثهای خود را در موضوع ایمان عقلی به الله (جل جلاله) متمرکز ساخته و تاکید داشت تا یک مسلمان از تقلید محض به یقین راه یافته و اصول دین مقدس اسلام با دلایل مفیده به یقین، تحکیم بیشتر یابد، درین عصر از یکطرف مانویان، زرتشتیان، ستاره پرستان، یهودیان، مسیحیان و مشرکین در نزدیکی مسلمانان زندگی داشته و برخی از آنها به دین اسلام مشرف گردیده ودر مدارس مسلمان مصروف تحصیل علم شدند و از سوی دیگر فتوحات اسلامی گسترش بیشتر یافته و مسلمانان با نظریات و افکار گوناگون ملل مفتوحه مواجه گردیدند و هم در زمان مامون الرشید خلیفه علم دوست عباسیان دارالترجمه ای بنام " بیت الحکمۀ " ایجاد و مترجمین مسلمان، کتب علمی و فلسفی یونان قدیم، فارس، هند و سائر مناطق را به عربی ترجمه و در نتیجه مسلمانان با نظریات و افکار آنان آشنایی بیشتر یافتند. این همه انکشافات سبب شد تا یک سلسله اعتراضات از سوی معاندین

د ین به ادرس دین مقدس اسلام وارد گردد، متکلمین مسلمان خود را مجبور یافتند تا علاوه از تمسک به نصوص دینی، از اقامه دلایل و براهین عقلی که نزد همه نظامهای فکری آنوقت نیز از مسلمات شمرده میشد هم استفاده نموده و به تحکیم بیشتر اصول و فروع دین خود بپردازند.

کار آنعده متکلمینی که در قدم اول از نصوص دینی استفاده کرده و بعد بمنظور رد شبهات و اعتراضات معاندین دین از دلایل و براهین عقلیه نیز کار گرفته مورد تقدیر و تایید همه قرار گرفته است.

در فلسفه اسلامی فلاسفه معروفی ظهور کرده که هر کدام آنها در ساحات مختلف علوم طبیعی و انسانی، مبدا و معاد، خالق و مخلوق، جامعه، زنده گی، مطلق و نسبی، وحدت و کثرت، نظریه علیت، وجود و ماهیت، اخلاق، سیاست، اقتصاد، عقل، دین، تفکرانسانی و سایر موضوعات مهم فلسفی نظریات و تحلیلات ارزشمندی را ابراز و انجام داده اند، برخی از این فلاسفه معروف عبارت اند از: یعقوب بن اسحاق الکندی (805-873 میلادی)، ابوبکر الرازی (864- 923)، ابو نصرمحمد الفارابی (874- 950)، فلاسفه گروه اخوان الصفا، ابو علی سینا البلخی (980- 1037)، ابوحامد محمد بن محمد الغزالی (1058- 1111)، ابن رشد (1126- 1198)، وده ها فیلسوف اسلامی دیگر.

فلسفه اسلامی معاصر:

بعد از انتهای عصر طلایی امپراتوری اسلامی نظریات فلسفی اسلامی در مناطق مختلف جهان اسلام به نحوی از انحاء با فلسفه اشراق شهاب الدین سهروردی، محی الدین بن عربی وحکمت متعالیه ملا صدرا ارتباط داشته است. در فلسفه اسلامی دو طرز تفکری ازهم جدا بنام مذهب مشائی ومذهب اشراق وجود داشته که در مذهب مشائی بیشتر اتکاء به استدلالات عقلی بوده وتوسط فارابی وابن سینا تبیین گردیده واساس آن در فلسفه مشائی ارسطو وجود داشته است. ومذهب اشراق که اساس آن در فلسفه افلاطون و افلاطونیان جدید وجود داشته در قلمرو اسلامی توسط شهاب الدین سهروردی معروف به «

شیخ اشراق» توسعه یافته است، درین مذهب علاوه از استدلال عقلی به تصفیه روح، تزکیه وتهذیب اخلاق، ریاضت نفسانی، مکاشفات وشهود باطنی در درک مطالب اهمیت داده میشود و اعتماد بیشتر به اینها است نه استدلال عقلی.

طرز تفکر ومذهب سومی اگر به وجود آن قایل شویم یقینا متعلق به ملا صدرا است، درین مذهب بین دو طرز تفکر یعنی مذهب مشائی واشراقی جمع صورت گرفته و بنام « حکمت متعالیه » مسمی گردیده است، درین مذهب بین قرآن، عرفان و برهان همبستگی بوجود آمده است.

مذهب فلسفی ملا صدرا به همت امام خمینی و علامه طباطبایی در دوران معاصر احیاء وتوسط جواد آملی، مصباح یزدی وحسن زاده آملی توسعه وترویج بیشتر یافته و هم توسط کربن فرانسوی، ایزوتسو و نصر به اندیشمندان مغرب زمین معرفی گردیده است.

زمانی که کشورهای اسلامی مورد تاخت وتاز استعمار غرب قرار گرفتند، در بین مفکرین وفلاسفه مسلمان بحث روی مفاهیم نهضت، تمدن و تخلف آغاز گردیده و نظریات آنها بیشتر رنگ فلسفه سیاسی را بخود گرفت، درین راستا اولین کسی که از اتحاد ملل مسلمان در برابر استعمار غرب سخن گفت علامه وفیلسوف بزرگ افغان (سید جمال الدین افغانی « 1839– 1879») بود، راجع به این فیلسوف بزرگ عالم اسلام بعدا بحث نسبتا مفصلی را انجام خواهیم داد.

نظریات سیدجمال توسط محمد عبده مصری (1849– 1905)، شیخ رشید رضا سوری (1282– 1354ق)، شکیب ارسلان (1869– 1946)، رفاعه الطهطاوی مصری (1801– 1873)، حسن البناء مصری (1906– 1946)، احمد خان هندی (1817– 1898)، محمد اقبال لاهوری (1873– 1938)، احمد فتحی زغلول مصری (1863– 1914)، سعد زغلول مصری (1857– 1927)، محمد حسین هیکل مصری (1888– 1956)، قاسم امین مصری (1862– 1908)،

عقاد مصری (1889– 1964) و سایر مفکران و فلاسفه معاصرجهان اسلام توسعه و گسترش بیشتر یافت، این فیلسوفان معاصر اسلامی در ارائه نظریات مختلف فلسفی، سیاسی و اجتماعی از دیدگاه فلسفی، سیاسی واجتماعی فخر افغان علامه سید جمال الدین پیروی نموده اند.

معرفی مختصر برخی شخصیات فلسفه اسلامی معاصر:

ملا صدرا:

با اینکه ملا صدرا تقریبا چهار قرن قبل از حال زندگی کرده ولی افکار فلسفی اش در نظریات فلاسفه معاصر اسلامی بوضوح دیده میشود لذا اورا در جمع فلاسفه معاصر اسلامی به معرفی گرفته ایم.

صدر الدین محمد بن ابراهیم معروف به ملا صدرا و صدر المتالهین یکی از بزرگترین فلاسفه ومتفکران جهان اسلام و اساس گذار مذهب فلسفی « حکمت متعالیه » است.

ملاصدرا در روز نهم جمادی الاول سال 980 قمری در محله قوام شیراز متولد و دروس تفسیر، حدیث، فقه، حکمت شرق وغرب، ملل ونحل را در اصفهان در مدرسه خواجه فراگرفت، او پس از کسب درجه اجتهاد به تدریس علوم اسلامی در مدرسه خواجه پرداخت واینکه نظریاتش در برخی موارد با بیشتر دانشمندان اصفهان در تصادم واقع میشد اورا به کفر و بدعت گذاری در دین متهم و در نتیجه از مدرسه اخراج و از اصفهان تبعید نمودند. او به قم رفته و در آنجا هم اورا مرتد گفته و از ورود او به مدارس ممانعت کردند، اما ملا صدرا در یک قریه دور دست کار تدریس را ادامه داده و به ریاضت و عبادت الله جل جلاله مصروف گردید.

حکومت صفوی ودر رأس شاه عباس با تبعید ملاصدرا رضایت نداشته وزمینه آنرا مساعد ساخت تا او دوباره به اصفهان آمد وزمینه تدریس درمدرسه خان برای وی آماده شد.

ملاصدرا با اینکه شیعه وپیرو دوازده امامیه است ولی زمانیکه حق را درمذاهب اهل سنت مییافت بدون تعصب آنرا تایید وپاپندی مینمود، اوبرای رستگاری انسان هم شریعت وپاپندی به فرایض دین را لازم میدانست وهم سیروسلوک عرفانی برای ر سیدن به حقیقت را ضروری میشمرد واین درحالی است که برخی دانشمندان آنوقت اصفهان میانه ی خوبی باعرفان اسلامی نداشته وفکرمیکردند که بسیاری ازعارفان به واجبات دینی پابند نیستند وشاید طرزتفکرعرفانی ملاصدرا سبب تبعید وی شده باشد، ملاصدرا به عرفان باور داشت اما درپهلوی آن کوتاهی ازاجرای واجبات دینی را به بهانه سیر وسلوک عرفانی رد مینمود.

ملاصدرا کسب علوم اسلامی ازجمله تفسیر، حدیث، فقه وعرفان را برهرفرد مسلمان فرض عین دانسته نه کفایی ولی صرف دربرخی موارد استثنائی تقلید را اجازه داده است.

حکمت متعالیه ملا صدرا برسازش بین عقل وسلوک عرفانی، واصل

« وجود » وتمایز آن از« ماهیت » بنا یافته است. قبل ازملاصدرا فلاسفه نتواسته بودند تا بین وجود وماهیت تمایزقایل شوند، ازنظراو وجود ویاهستی بدیهی ترین مسئله جهان است که توسط علم حضوری قابل درک بوده وضرورت به اثبات ندارد، ولی ماهیت، سبب تعدد وتکثرگردیده وبرای هر وجود قالب جداگانه میدهد، همه پدیده های جهان دریک اصل که عبارت از« وجود » است مشترک بوده واین اصل ازخاطری « یکی » است که از« الله یگانه » بمیان آمده است ونسبت بین وجود والله جل جلاله نسبت مخلوقیت وخالقیت است، اما اشیاء ازخاطر تفاوت ماهیت شان باهم متفاوت اند نه ازلحاظ وجود وهستی، پس اصل، وجود اشیاء بوده وماهیت معلول وجود میباشد. ملاصدرا برعکس نظراستادش میرداماد « وجود » را امر حقیقی و « ماهیت » را اعتباری دانست.

او درمورد « حرکت » نیز نظریه جدیدی ارائه کرد که به « حرکت جوهری » معروف است. قبل ازاو تمام فلاسفه مسلمان به وجود حرکت درمعقولات نه گانه عرض معتقد بوده وحرکت در جوهر را محال فکر میکردند ولی او به حرکت درجوهرحکم نمود.

اوبانظریات جدیدش توانست چهارجریان فکری وفلسفی (کلام، عرفان، فلسفه مشائی وفلسفه افلاطونی) را باهم جمع کرده ومذهب فلسفی جدید خود (حکمت متعالیه) را اساس گذاری نماید.

ملاصدرا درعلوم نقلی وعقلی بیشتراز 50 اثر داشته که معروفترین آنها: الحکمۀ المتعالیه فی الاسفارالاربعۀ العقلیۀ، مفاتیح الغیب واسرارالآیات میباشند.

محمد اقبال لاهوری:

علامه محمداقبال لاهوری متولد سال 1294 قمری، فیلسوف، شاعر، سیاست مدار ومتفکرمسلمان پاکستانی است، او اولین کسی است که نظریه یک کشورمستقل برای مسلمانان هند ارائه داشته که منتج به ایجاد کشور پاکستان شد، او اشعار زیادی به فارسی و اردو دارد ودر پاکستان بطور رسمی لقب « شاعرملی » را بدست آورد ه است.

اقبال درسیالکوت پنجاب پاکستان متولد وقرآنکریم را دریکی ازمساجد آموخت، در رشته فلسفه در پوهنتون لاهور وبعد پوهنتون پنجاب تحصیلاعالی خودرا به پایان رسانیده وبعد دکتورای فلسفه را درپوهنتون کمبریج وپوهنتون مونیخ بدست آورد.

اقبال در زمان جنگ جهانی اول در« نهضت خلیفه » که یک نهضت اسلامی برضد استعمارانگلیس بود عضویت داشته ودر1930 به حیث رئیس اتحادیه مسلمانان « الله آباد » وبعد « لاهور» برگزیده شد. اومرد مسلمان آن وقت را آماده ساخت تا ازقید استعماربطورآزاد زندگی کند.

اقبال فلسفه یونان را صرف نظری دانسته واینکه تعالیم قرآنکریم به امورعینی توجه دارد نباید درپیوند با فلسفه یونان تفسیروتحلیل شود.

اوتوسعه روش مشاهده وتجربه را درتمدن اسلامی نتیجه مجادله دوامدار با تفکر یونانی فکرنموده ومسلمانان را درین روش پیشگام میداند (24: صفحات مربوطه).

اوکوشش کرده تا اسلام دوباره به صحنه سیاست برگردد وزمام پیشرفتهای فرهنگی وعلمی که بدست غرب افتیده دوباره به دست اسلام ومسلمانان داده شود. او درحدود 12 هزار بیت شعری داشته که 7 هزار بیت شعری اش به زبان فارسی میباشد. آثارمعروفش عبارت اند از: علم الاقتصاد، تاریخ هند، اسرار خودی (شعرفارسی)، پیام مشرق (شعرفارسی)، پس چه باید کرد ای اقوام مشرق (شعرفارسی) واحیای فکردینی دراسلام (به زبان انگلیسی).

شیخ محمد رشید رضا:

شیخ محمد رشید رضا درطرابلس متولد ودربین سالهای (1282 – 1354 قمری) زندگی نموده است، او علوم اسلامی را درطرابلس کسب وبه آراء سید جمال الدین افغانی وشاگردش محمد عبده مصری که درآن زمان ازطریق عروۀ الوثقی نشرمیشد، پی برد.

فعالیتهای سیاسی واجتماعی رشید رضا ازمحل تولدش آغاز شده ودامنه وسیعتری را بخود گرفت، او درسال 1314 ق به مصر رفته وباهمراهی محمد عبده مجله « المنار» را بمنظور توسعه وحدت واصلاحات اسلامی وپاسخ به شبهات طرح شده ازطرف غربیان درمورد اسلام وحرکت درجهت انسجام بهترمسلمانان اساس گذاری نمود. رشید به تصوف نیزگرایش داشته است. او درمسایل مربوط به فلسفه سیاسی پیرو سید جمال ومحمد عبده بوده وهم اصلاح خلافت سنی واعاده آنرا بشکل که درصدر اسلام

معمول بود، پیشنهاد میکرد. او خلافت را مظهر وحدت دین ودولت دراسلام میدانست وعملی شدن همه آرزوهای جهان اسلام را متعلق به آن فکردانسته وناسیونالیزم را رد مینمود.

فصل دوم

معرفی مختصر چند نهضت فکری معاصراسلامی

حزب تحریر:

این حزب توسط شیخ تقی الدین نبهانی فلسطینی درسال 1952 تاسیس گردیده وهدف عمده این حزب اعاده خلافت اسلامی درکشورهای عربی وبعد درسایرکشورهای اسلامی است. حزب سه مرحله را برای انقلاب اسلامی درنظرگرفته است:

1. مقابله فکری، فرهنگی وثقافتی.
2. انقلاب فکری ازطریق عمل ثقافتی وسیاسی.
3. بعد گرفتن زمام امور بطورکامل.

این حزب فتوی های خاصی داشته که مورد اعتراض جمهورعلمای اسلام قرار گرفته است. چند نمونه ازاین فتاوی قرار ذیل میباشد:

- جواز عضویت غیرمسلمان درمجلس شورا.
- جوازدادن به بوسیدن زن بیگانه.
- جواز فرمانروایی دولت اسلامی ازسوی یک شخص غیرمسلمان.
- جوازجزیه دادن دولت اسلامی به دولت کفار.
- ساقط دانستن نماز و روزه ازساکنین قطبین وفضانوردان مسلمان.
- قایل بودن به جواز دیدن فلمهای برهنه.

این حزب ابتدا درکشورهای اردن، لبنان وسوریه تشکیلات سیاسی داشته وبعد تشکیلات آن به سایر کشورهای اسلامی گسترش یافته است، درافغانستان فعالیت علنی این حزب چندان دیده نمیشود (11: 115–123).

جماعت تبلیغ:

این جماعت توسط شیخ محمد الیاس کاندهلوی (1303 ش) تاسیس گردیده وهدف عمده آن تبلیغ فضائل اسلام است برای هرشخصی که رسیدن به اومیسرباشد، پیروان این جماعت خود را مکلف میدانند تایک قسمت ازوقت خود را به این کاراختصاص دهند، جماعت تبلیغ تشکیلات سیاسی وحزبی نداشته و رویه آن متناسب با وضع اقلیت مسلمان هند میباشد.

شیخ محمد الیاس تعلیمات خود را در دیوبند این بزرگترین مدرسه احناف درشبه قاره هند که درسال 1867 پایه گذاری شده، به پایان رسانیده است. او برای جماعت خود شش اصل را وضع نمود:

1. کلمه طیبه.
2. اقامه نمازها.
3. علم وذکر.
4. اکرام هرمسلمان.
5. اخلاص.
6. خروج فی سبیل الله (جل جلاله).

طریقه تبلیغ پیروان آن اینطور است که چند تن آنها به یک قریه رفته، بستر ومواد خوراکه را باخود حمل ودرآنجا به تبلیغ احکام دین پرداخته، دعوت اهل قریه به صرف طعام را قبول نمیکنند. زمانیکه مردم نزد آنها جمع شده آنها را به چند دسته تقسیم وبرای هردسته یک موضوع را بیان میکنند، آنها

به نهی ازمنکر توجه زیاد نداشته ومعتقد اند وقتی هرفرد بطورجداگانه اصلاح شود منکرات خود بخود ازبین میرود. پیروان این جماعت تقلید ازمذهب را واجب دانسته ونسبت فقدان شروط اجتهاد در زمان حاضر به منع اجتهاد حکم مینمایند.

آنها ازطریقه های صوفیه که درهند حضورداشته متأثربوده بنابرآن برای هرمرید موجودیت شیخ که به او بیعت میکند ضروری دانسته میشود، در دوستی شیخ مبالغه کرده، تصوف را نزدیک ترین راه درک شیرینی ایمان میدانند. آنها به شیخ عبدالقادرجیلانی، شهاب الدین سهروردی، ابومنصورماتریدی وجلال الدین بلخی اهمیت زیادی قایل اند.

آنها توانسته با روش ترغیبی وترهیبی خود تعداد زیادی ازفجار وفساق امت اسلامی اصلاح وبه عبادت، تلاوت قرآنکریم وذکر روی آوردند.

آنها درمورد مسائل سیاسی ابراز نظرنکرده وخود را درگیر امورسایسی نمی سازند.

جماعت تبلیغ درهند شروع به کارکرده ودرپاکستان، بنگلدیش، سوریه، اردن، مصر، عراق، سودان، لبنان، فلسطین وسایرکشورها پیروان زیادی دارد، علاوه ازآن این جماعت کارخود را درکشورهای اروپایی، امریکایی وافریقایی نیزگسترش داده وافغانستان هم یکی ازکشورهای است که دراین اواخرکار پیروان این جماعت درآن بخوبی مشاهده میشود. (11: 98 – 106).

جماعت اسلامی:

جماعت اسلامی توسط ابو الاعلی المودودی تأسیس گردیده است، او درشهراورنگ آباد دکن ولایت حیدرآباد تولد ودربین سالهای (1903 – 1979) زندگی نموده است.

هدف جماعت اسلامی دعوت بجانب توحید، چنگ زدن به کتاب الله وسنت نبوی وتلاش دائمی برای تطبیق شریعت اسلامی در زنگی فردی واجتماعی است. مودودی به چهارنکته ذیل تأکید بیشترداشته است:

1. تزکیه افکار.
2. اصلاح فرد.
3. اصلاح جامعه.
4. اصلاح نظام حکومت.

مودودی علیه تسلط تمدن غربی قرارداشته وهم تنگ نظری های دینی را مردود میشمرد. جماعت اسلامی نکات نظرمشترکی با اخوان المسلمین دارد وپیروان هردو حرکت ازآموزه های یک دیگراستفاده برده اند.

محل رهبری این جماعت المنصوره واقع درلاهور پاکستان بوده ورهبری های محلی آن درهند، بنگلدیش، کشمیر، سریلانکا وغیره کشورها نیز وجود دارد. مودودی ازنظریات علامه اقبال فیلسوف اسلامی سخت متأثر بوده، چه اقبال درجنب سایر نظریات نظریه وطرح جدایی پاکستان اسلامی را ازهند ارائه نموده است (11: 155 – 164).

اخوان المسلمین:

موسس اخوان المسلمین حسن البناء مصری است، او دربین سالهای (1904- 1949) زندگی کرده وخواهان بازگشت جهان اسلام بسوی اسلام حقیقی است که بربنیاد قرآنکریم وسنت نبوی استوار باشد، این حزب درمقابل علمانیت، سیکولاریزم وبیدینی ایجاد گردیده است.

درسال 1952 افسران مصری به رهبری محمد نجیب وهمکاری اخوان المسلمین انقلابی را به پیروزی رسانیده ولی بعد ازپیروزی، اخوانیها ازاشتراک درحکومت خود داری کردند، چه آنها میدانستند که افسران انقلابی اصلاً حکومت اسلامی را نمیخواستند، جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر این عدم اشتراک آنها را بهانه قرار داده ودرسال 1954 هزاران اخوانی را زندانی نمود واین اتهام را نیزعلیه آنها بست که گویا آنها قصد قتل وی را داشته اند، درضمن شش تن اخوانیها اعدام گردیده که درجمع آنها عبدالقادرعوده صاحب کتاب « الفقه الجنایی الاسلامی » نیزشامل بود، درسالهای بعدی سه تن برجسته دیگری این حزب نیز اعدام شده که یکی ازآنها سید قطب فرد شماره دوم این حزب میباشد. اخوان المسلمین تا وفات جمال عبدالناصر(1970) بطورمخفیانه فعالیت داشته ودرزمان انورالسادات به آزادی نسبی دست یافتند.

حرکت اخوانی میکوشید تا دایره آن وسیع شده جهان شمول گردد، حسن البناء درمورد این حرکت میگوید: « اخوان المسلمین دعوت سلفی، طریقه سنی، حقیقت صوفیه، هیئت سیاسی، گروه ریاضت کشیده، پیوند علمی وثقافتی، شرکت اقتصادی ومفکوره اجتماعی است ».

حسن البناء خصوصیات اخوان را این طور بیان میداد:

دعوت ربانی، نزدیکی مردم با پروردگارشان ودعوت جهان شمول.

پس یک فرد اخوان اولاً باید جسم قوی، خلق نیکوی، فکر روشن، عقیده سالم وتوانایی اجرای عبادت وکسب روزی حلال را داشته باشد. بعد او به اصلاح خانواده خود بپردازد تا اسلام را درجمیع جهات زندگی خود عملی سازد. سپس او به اصلاح جامعه بپردازد تا جامعه، خود قادر به محو منکرات وبدیها شود. بعد او وطن خود را ازهرگونه سلطه سیاسی، اقتصادی و روانی اجنبیان رهایی بخشد. وبعد تعلق

گرفتن حکومت به امت اسلامی ازطریق آزاد ساختن کشورهای اسلامی وتعمیم دعوت اسلامی درهرگوشه جهان تا که دیگر فتنه باقی نماند ودین الله جل جلاله درهمه جاحاکم باشد.

اخوان المسلمین درابتدا دراسماعیلیه مصرشروع بکار کرده بعد به قاهره نفوذ نموده وسپس درتمام شهرهای مصرانتشاریافته است. این حرکت درکشورهای عراق، یمن، اردن، لبنان، سودان، سوریه وغیره کشورها نیزنفوذ داشته است (11: 14 – 22).

جماعت نورسیه:

شیخ سعید نورسی (1873–1960) این جماعت را در ترکیه ایجاد نموده و در حقیقت یک حرکتی است در برابر سکولاریزم (علمانیت) که با سقوط خلافت عثمانی همزمان میباشد، شیخ سعید نورسی در قرب بحیره « وان » در قریه نورس چشم به جهان گشود، آموزش ابتدائی را در موطن خود (نورس) انجام داده ونسبت ذکاوت و استعداد فوق العاده ای که داشت در جوانی ملقب به « بدیع الزمان » گردید، قرآن کریم را حفظ و به علوم نقلی و عقلی اسلام تسلط یافت. او حزب « اتحاد محمدی » را ایجاد و 15 سال را بحیث مدرس در شهر وان سپری نمود.

او در زمان جنگ اول جهانی بعنوان صاحب منصب در اردوی ترکیه شامل و علوم قرانی را برای شاگردان و عساکر خود تعلیم میداد.

مصطفی کمال اتاترک که در بین سالهای (1880–1938) زندگی نموده در اناضول علیه خلافت عثمانی اعلان بغاوت کرد و از شیخ خواست تا درین بغاوت با او همنوا شود ولی او نظر به شعاری که داشت: « اعوذ بالله من الشیطان و السیاسهٔ » خواهش اتاترک را نپذیرفت. بعد از سقوط خلافت عثمانی در سال 1924 اعضای حکومت سکولار ترکیه از دعوت شیخ سخت در ترس قرار داشته وخواستند به اشکال مختلف در راه دعوت وی و پیروانش موانع متعدد ایجاد و زندگی را بر آنها تلخ

سازند، بدیع الزمان چند بار محبوس و در هر بار حکم اعدامش نیز صادر شد ولی نسبت ترس حکومت از قیام پیروانش آنرا تطبیق کرده نتوانستند، او در 27 رمضان سال 1379 قمری در « اورفه » وفات نمود.

هدف عمده جماعت نورسیه تطبیق احکام قرآن کریم و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم بوده و این در وقتی است که حتی صرف منسوب بودن به اسلام جرم تلقی میشد. روش پیروان این جماعت شباهت زیادی با روش طریقه صوفیه دارد، و این روش در بین پیروان فعلی این نهضت نیز بخوبی مشاهده میگردد.

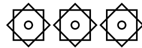
گفته میشود که بعد از وفات شیخ، پیروانش به سه دسته تقسیم شدند: یک دسته به حزب « سلامت » ملحق شده و دسته دومی با حزب سلامت دشمنی نموده و در مقابل با حزب « عدالت » پیوستند، دسته سومی به گوشه نشینی و دوری از سیاست روی آوردند.

یکی از خصوصیات پیروان بدیع الزمان اینست که دست به سرکشی وخشونت نزده بلکه با صبر و حوصله مندی، استدلال و منطق با مخالفانشان مقابله میکنند، پیروان این نهضت پیرو عقیده اهل سنت و جماعت بوده و میخواهند از طریق تربیه سالم ایمان را در دلهای مردم مستحکم نگهدارند.

جماعت نورسیه از مناطق کرد نشین و شرق اناضول فعالیت خود را آغاز و بعد به استانبول انتشار یافت، بعد در تمام شهرهای ترکیه نفوذ کرده و با حرکتهای موجوده آن وقت رقابت مینمود. پیروان این جماعت در پاکستان و هندوستان موجود بوده و داعیه این جماعت از طریق محصلان ترکی به امریکا نیز رسیده است.

شیخ بدیع الزمان بیشتر از 130 رساله و کتاب داشته که در آنها به حل مشکلات دینی، روانی وعقلی در سایه تعالیم قرانی پرداخته است (11:504-512).

این جماعت درین سالها بیشتر فعال شده، کنفرانسها و سیمینارهای علمی- تحقیقی را در مسائل مختلف اسلامی در داخل و خارج ترکیه دایر و زمینه را برای اجتماع، جر و بحث علمای جهان اسلامی مساعد میسازد. علمای افغانی نیز به برخی مجالس آن دعوت شده وشرکت نموده اند.



حالا طی فصل جداگانه به معرفی وتحلیل نظریات فلسفی علامه سید جمال الدین افغانی می پردازیم، مردی که موسس ومبتکر اصلی نظریات جدید فلسفی، سیاسی واجتماعی درجهان معاصراسلامی است، وبربنیاد مکتب فکری ومشرب فلسفی وی این همه نهضتهای فکری معاصر اسلامی بمیان آمده وزمینه تحلیلات بیشترسیاسی –فلسفی برای فلاسفه اسلامی معاصر مساعد گردیده است.

فصل سوم

علامه سید جمال الدین افغانی وتحلیل نظریات فلسفی او

علامه سید جمال الدین افغانی را همه شرقیان وغربیان به خوبی میشناسند وبه خصوص ما افغانها همه کارنامه هایش را از نزدیک مشاهده نموده وازبرکت آن خود را سر فراز وسربلند میدانیم. سید علاوه ازاینکه سیاست مدار وتحلیل گر قدرت مند بود یک دانشمند علوم و یک فیلسوف آگاه و چیره دست نیز میباشد.

از اینکه تمام ابعاد شخصیت آن علامه توسط محققین افغانی و خارجی به خوبی شرح وتوضیح شده وصرف درمورد نظریات فلسفی او آنچه که لازم بوده انجام نیافته است.

اینحانب خواستم تا نظریات فلسفی اورا تا جاییکه مدارک وجود دارد به تحلیل وبر رسی گیرم واین کمبود را در زمینه تا حد ممکن مرفوع سازم.

هدف از این تحقیق نشان دادن این امر است که سید فیلسوف آگاه وقت خود است وبا این آگاهی از فلسفه، کلام وعرفان اسلامی توانسته است درین زمینه ها خدمات شایان قدری را انجام دهد.

شرح مختصر زنده گی سید جمال الدین افغان:

سید جمال الدین افغانی در سال 1838 در منطقه اسعد آباد که یکی از مناطق ولایت شرقی (کنر) بشمارمیرود متولد شد. سید تا سن مراهقت در اسعد آباد به سر برد و زمانیکه پدر وی صفدرخان با خانواده اش به کابل نقل مکان نمود سید در مسجد « گودری » که دارای مدرسه بزرگ تعلیمات اسلامی آن وقت به شمار میرفت مصروف تحصیل علم ودانش گردید (12: 65). اودرچنان مقطع زمانی چشم به جهان گشود که درافغانستان خانواده تیمورشاه وخانواده سدوزایی برای رسیدن به قدرت رقابت

مینمودند، کشورهای منطقه چون ایران، هند برتانوی و تزار روسی از سه جهت به تصاحب و غصب سر زمین افغانستان چشم طمع دوخته بودند (10: 46). اوضاع کشورهای اسلامی نیز در این زمان نا خوشایند بود، امپراتوری عثمانی ترکیه د رحا ل اضمحلال وضعف اداری وسیاسی قرار داشت و کشورهای عربی با استفاده از حس ناسیونالستی عربی تلاش داشتند تا استقلال بخشهایی ازسرزمینهای عرب در حجاز، فلسطین، شمال افریقا وشام را بدست آورند. درهند امپراتوری مغل روبه نا بودی بوده و کشمکش های مذهبی بین هندوها و مسلمانان از
یکسو ومداخله استعمارگران فرانسوی وبعد بریتانوی از سوی دیگر به بی ثباتی منطقه افزوده بود (22: 7-8).

سید در چنان مقطع زمانی در حالی مبارزات خودرا آغازکرد که کشورهای استعماری سخت در تلاش غصب کشورهای اسلامی بودند. فرانسویها کشور الجزائر را اشغال کردند، ایتالویها به لیبیا، انگلیسها به مصر، سودان، هند وافغانستان، روسها به قفقاز وآسیای میانه هجوم بردند. کشورانگلیس که بیشتر از دیگر کشورها از سید در هراس بوده سعی نمود تا با ذرایع مختلفه جلو مبارزات وی را در هر کشور بگیرد.

سید مشاور خوب دربار امیر شیرعلی خان بود ودراثرمشوره او اصلاحات زیادی درعرصه های مختلف زندگی مردم بوجود آمد ولی انگلیسها این نزدیکی سید را با امیر تحمل کرده نتوانستند وبا استفاده ازعمال داخلی خود نظر امیر را درمورد سید تغییر دادند. امیرچنین درک کرد که گویا سید مردم را علیه حاکمیت او تحریک میکند وهم به نفع محمد اعظم خان برادر بزرگ امیر که در ایران زندگی داشت کار میکند، چون سید قبلا با محمد اعظم خان رابطه حسنه داشت وبه حیث صدراعظم ومشاور او ایفای وظیقه مینمود، امیر شیر علی خان تصمیم گرفت که سید یا زندانی شود و یا به انگلیسها سپرده ویاهم

تبعید گردد. سید به کشورهای مختلف جهان چون هندوستان، مصر، انگلستان، فرانسه، ایران، عراق، روسیه و غیره سفر کرد. مقامات سیاسی این کشورها نظریات سید را تحمل کرده نتوانستند وآنرا خطر جدی برای خود تلقی مینمودند ودر نتیجه سید را از کشورهای خود اخراج میکردند. سید در سال 1897 درمنطقه آستانه ترکیه به مرض سرطان دهن چشم ازجهان پوشید و بعد از تقریبا نیم قرن در سال 1944 طی مراسم خاص ملی توسط طیاره مخصوص جسد مبارکش به کشورانتقال ودر محوطه پوهنتون کابل به خاک سپرده شد.

آثار سید :

ازسید آثار زیادی باقی نمانده بلکه او بیشتر متوجه ارائه والقای مطالب به شاگردان و علاقه مندان خود بود، اگرامکانات ضبط صدا وجود میداشت و بیانات او قید نوارمیشد شاید حالا ما شاهد صدها جلد کتاب از وی بودیم با آنهم برخی آثار ارزشمندی ازسید به یادگار مانده وبه زمان ما رسیده است:

1- تتمۀ البیان فی تاریخ الافغان نام کتابی است که سید درمورد وقایع دوران سلطنت امیردوست محمد خان محمدزایی وفرزندان وی بزبان عربی نوشته است.

2- الردعلی الدهریین کتابی است بزبان فارسی درمورد رد نظریات طبیعت پرستان از جمله نظریه انتخاب اصلح وانسب طبیعی چارلز داروین.

3-عروۀ الوثقی نام جریده یی است که تحت نظارت سید به زبانهای عربی وفرانسوی در فرانسه به نشر میرسید وشیخ محمد عبده شاگرد مصری سید مدیر مسئول آن میباشد.

4- رساله های حملۀ القران وحجۀ البالغه. سید این رساله ها را زمانی به رشته تحریر درآورد که از طرف ناصرالدین شاه قاجار از ایران تا بصره به نحو غیرانسانی، شکنجه، سنگسا ر، بی حرمت و تبعید شد.

5- روز نامه ضیاء الخا فقین. سید این روزنامه را در انگلستان به زبان های عربی و انگلیسی به کمک مالی یکی از شاگردان هندی اش به نشر میرسا نید ومظالم نظام قاجارایران رادرآن شرح میداد. و آثار دیگر سید عبارت اند از:

6- رساله حقیقت اشیاء.

7- طفل رضیع.

8- سوادی بعضی از مکاتیب سید.

9- خطابه در تعلیم وتربیه.

10- اسباب حقیقت، سعادت وشقاوت انسان.

11- فوائد فلسفه.

12- فلسفه وحدت وجنسیت.

13- درلذائذ نفسیه انسان.

14- د رعجب وکبر.

15- درشعر وشاعر.

16- تفسیر ومفسر.

17- چرا اسلام ضعیف شد؟

18- فوائد جریده.

19- مباحثات سید با فیلسوف فرانسوی ارنیست رنان.

20- البیان فی الانگلیز والافغان (10: 91-95).

تحلیل نظریات فلسفی سید:

به یقین گفته میتوانیم که علامه سید جمال الدین افغانی علاوه ازاینکه سیاست مدار کارآزموده، ژورنالیست و مطبوعاتی چیره دست، مبارز راه آزاد ی ملتهای مسلمان ازقید یوغ استعمار گران وقت بود (6: 28–33) د رعین حال یک دانشمند وفیلسوف آگاه نیز میباشد، باید گفت که در مورد سید همه آنچه که تا حال نوشته ویا گفته شده است بیشتر در مورد بعد سیاسی وکار وی درزمینه بیدار سازی ملت های مسلمان بوده وشاید تا حال چیزی بسیار اندکی در مورد بعد فلسفی شخصیت این علامه افغان نوشته ویا گفته شده باشد در حالیکه سید دارای نظریا ت مستقل فلسفی بوده و هم به شیوه بسیار خوب نظریات سایر فلاسفه را تحلیل وتوجیه نموده است.

سید به عنوان یک فرد مسلمان ومومن به حقایق جهان وجود، دارای تحلیل خاصی است که در آن ازیک طرف واقعیت ها وحقایق هستی پذیرفته میشود وازسوی دیگر تمام اصول اعتقادی اسلامی نیز درآن به خوبی تائید وحفاظت میشود. گرچه درمورد سید برخی بیخبران ویا معاندین نظر سوء و دور از حقیقت را نیز ابراز کرده اند که در نتیجه ویرا گاهی به داشتن نظریات باطنی متهم ساخته وگاهی هم اورا به ماسونیان وزنادقه نسبت داده اند ویک سایت انتر نتی بنام « عالم ابن مصر » مقاله ای را تحت عنوان « السید جمال الدین مصلح او مفسد ؟ » به نشر رسانیده وخوانندگان را درین مورد به قضاوت فراخوانده است که حقیقتا دور ازانصاف وعاری از واقعیت است.

اینک نظریات فلسفی سید رابه تحلیل میگیریم تا معلوم شود که سید علاوه از اینکه خدمات فراون وفراموش ناشدنی را در راه وحدت مسلمین وآزادی ملل مسلمه ازقید استعمار وقت انجام داده درعرصه

علوم، کلام وفلسفه نیز تحلیهای خاصی دارد که همه باید از آن واقف شویم. نظریات عمده فلسفی سید قرار ذیل اند:

1 - نظر سید در مورد خلقت انسان .

2- در مورد دین وفلسفه .

3- در مورد وحدت الوجود .

4- در مورد تثلیث مسیحیان .

5- درمورد هیولی، صورت وجوهر فرد .

6- فتح باب اجتهاد .

7- تفسیر عقلی تعالیم اسلامی ومراجعه به متون اصیل .

8- اعتقاد به اختیار داشتن در افعال .

9- رد رهبا نیت .

10- دقت در صحت ووضع حدیث .

11- توانایی ذاتی اسلام برای رهبری مسلمانان .

12- قابلیت انطباق اسلام برهرگونه شرایط . ونظریات متعدد دیگرکه ما در اینجا صرف به شرح مختصر پنج موضوع اول آن می پردازیم:

تحلیل نظریه سید در مورد خلقت انسان:

سید جمال الدین خلقت اولین انسان وآفرینش حضرت آدم (ع) را یک امر تصادفی ندانسته بلکه آنرا نتیجه اراده ذات متعالی و مثیئت اومیداند، وقتیکه خداوند (ج) عمران وآبادی این دنیا را اراده کرد خواست خلیفه ای راجهت تنظیم امور آن بگمارد و این مسئولیت سنگین را به شانه های او بگذارد. از نظر سید

داستان حضرت آدم (ع) داستان حیات از ابتدا تا انتها است، داستان این عالم واین هستی است وبالاخره این داستان زمانه های طولانی ونسل های متعدد انسانی است که بر این کره خاکی گذشته اند. او به خلقت حضرت آدم (ع) از خاک معتقد بوده وبه استناد این آیه کریمه: « **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌتَنْتَشِرُونَ**» (1 : الروم، آیه 19) یعنی ازنشانه های خداوند آنست که آفرید شما را از خاک باز ناگهان شما مردم شدید جابجا پراگنده شده، بخوبی میدانست که او تعالی از عدم، وجود میافریند واز ضعف، قوت وازسکون، حرکت را، ناگهان گل خام به سخن می آید وناگهان جماد به بشر کامل وعالم به همه اشیاء واسمای آن مبدل میشود وبا تقویم نیکو وزیبا نسل انسان را بروی زمین گسترش میدهد.

سید در هندوستان کتابی را تحت عنوان « نیچریه» که به « الردعلی الدهریین » نیز شهرت یافته به زبان فارسی نوشت ودران نظریات مادیین ویا طبیعت پرستان که طبیعت را خالق جهان دانسته نه الله جل جلاله، رد گردیده است. طبیعت پرستان نزد شرقیها دارای انواع و اقسام زیادی اند که همه درالحاد فکری ودینی وجه مشترک دارند وسید درین کتاب نظریه تکاملی وبقای اصلح وانسب چارلز داروین انگلیسی را نیز رد نموده است، جالبتر اینکه هنوز وقت بسیار کمی از نشر کتاب« اصل الانواع » داروین که درآن از تنازع بقاء، انتخاب طبیعی انسب واصلح بحث نموده است، گذشته بود که سید دراین سو درشرق ازآن اطلاع کافی داشته وبر رد آن کتاب معروفی نوشته است (16 : 60 – 73).

از نظر داروین در بین طبیعت مبارزه شدیدی برای نشو ونما وبقاء جریان دارد، درین مبارزه آن پدیده طبیعی میتواند ترقی وتکامل کند وباقی بماند که با شرایط محیطی مطابقت داشته وخود را برای جریان طبیعی کارا وموثر ودارای قابلیت بقاء ثابت کند، درین وقت است که جریان طبیعی، این پدیده را که صالحترو مناسبتر برای ترقی وبقاء است انتخاب نموده وهمواره این پدیده بنابر جبر طبیعی، خودرا با

شرایط زمانی، مکانی ومحیطی عیار ساخته وطبق خواسته های طبیعی تغییراتی را درخود رونما میسازد واز حالتی به حالتی وشکلی به شکلی متحول میشود وبانظر داشت نیاز مندیهای محیطی وضرورتها ترقی وتکامل مینماید. از نظر داروین انسان هم مانند سایر حیوانات وظاهره های طبیعی از این امر مستثنی نیست. از نظر او انسان بطور ابداعی و با امر (کن فیکون) خلق نشده بلکه نتیجه ملیونها سال ترقی وتکامل اولین جرثومه حیاتی است که بار اول بروی آب ظاهر شده وبعد به حیوانی دارای حجرات بیشترمبدل وآهسته آهسته بالترتیب اشکال حیوانی ضفدع (بقه)، ماهی کوچک ومیمون (شادی) را بخود گرفته است وبعد میمون ونوع خاص آن شمپانزی به انسان هوشمند وذکی تکامل وترقی نموده است. این همه تغییرات بیالوژیکی وفیزیولوژیکی اولین جرثومه حیاتی درنتیجه ضرورت محیطی، وانتخاب اصلح وانسب توسط طبیعت بوده است نه تصادفی واتفاقی .

سید دراین مورد میگوید: وقتی ما به این عقیده باشیم که انسان از روح خدا (ج) سرچشمه گرفته در حقیقت قایل به شرف خود شده ایم: « **إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ (71) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**» (1: ص، آیه های 70-71) یعنی وياد کن چون گفت پروردگار تو به فرشتگان هر آئینه من آفریننده ام آدمی را از گل، پس چون راست کنم اورا بدمم دروی روح خود را پس در افتیدند برای او سجده کنان. ودر حقیقت این عقیده واندیشه به ما کرامت می بخشد ومارا به عزت وکمال رهنمایی میکند وبه جمال خلقت واحسن تقویم میرساند ولی اگر ما معتقد با شیم که انسان از نسل شادی است درا ین صورت برای ما جز متابعت قانون جنگل چیزی دیگری باقی نمیماند وما در حقیقت خود را به جهان چارپایان منسوب ساخته ایم .

علاوه از آن سید از مثالهای خود داروین نیز بعنوان سلاح وحربه نیرومند استدلال ، استفاده نموده میگوید: زمانیکه قطع کردن دمهای سگها در جزیره مدغاسکر سبب ولادت سگهای بدون دم شده باشد

پس چرا این حالت در اقوام سامی پدید نمی آید که در طی هزاران سال آنها اولاد های خود را ختنه میکنند ولی تا حال هیچ خانواده ای از آنها شاهد تولد طفل مختون نبوده است. بسیار عجیب است که سید بر تمام اسلوب ها وروشهای مکاتب فکری وحوزه های فلسفی، طبیعی واجتماعی قرن 17 و 18 اروپا وقوف و ورود کامل داشته ودرجنب مطالعه تمام مکتب های سیاسی آن عصر دارای مطالعه وسیعی درعرصه های علوم طبیعی، بیا لوژی، تاریخ طبیعی جدید ونظریه تکاملی نیز بوده است (16: 60 – 73) .

تحلیل نظریه سید در مورد دین وفلسفه:

ما این نظریه سید را بیشتر از مناظره ومباحثه وی با یکی از فلا سفه فرانسه بنام ارنست رنان در پوهنتون (سوربون) دانسته ایم.ارنست رنان در بیان خود قبلا گفته بود که آنچه بنام فلسفه و علم در جهان اسلامی پیداشده است درواقع فلسفه یونانی است ... .

سید به عنوان فیلسوف ودانشمند اسلامی این نظر رنان را تحمل کرده نتوانست وبه جواب آن پرداخت، این جواب سید در یکی از روزنامه های فرانسه به نشر رسید ولی تحریفات وتغییراتی رابه آن وارد ساخته است با آنهم از جریان وسیاق کلام سید فهمیده میشود که اوبا وجودیکه در برخی موارد فلسفه را با دین مخالف میداند ولی به هیچ وجه ادیان وبه خصوص دین مقدس اسلام رافاقد فلسفه نمی داند، اوبه رنان خاطر نشان میسازد که اگر تعارضی بین دین وفلسفه وجود دارد آن تنها منحصر به دین مقدس اسلام وفلسفه نیست بلکه مسیحیت بیشتر این تعارض را با فلسفه خواهد داشت. اسلام در طول زمان نسبت به مسیحیت رفتار مناسبتری را با فلسفه وفیلسوفان داشته است (10 :73–74).

قبول وپذیرش معتقدات در ادیان بیشتر جنبه احساسی وهیجانی داشته در حالیکه پذیرش معتقدات در حوزه های فلسفی بیشتر بربنیاد استدلال وترتیب مقدمات استواراست (23: 32).

تحلیل نظر سید در مورد وحدت الوجود:

در افغانستان آنوقت وحتی در زمان حاضر ثقافت افغانی ازسه جز مهمی که عبارت اند از علم کلام اسلامی، فلسفه یونانی وچیزی هم ازتصوف وحدت الوجودی تشکیل گردیده است وزمانیکه سید کتاب کوچک خود را تحت عنوان « نیچریه» مینویسد درتیب مقدمات بربنیاد منطق ارسطو استدلال میکند وبین اجزاء عالم هستی توسط عقیده بوجود الله جل جلاله که اصل وجود، منبع شعور ومصدر اراده گفته میشود رابطه برقرار میسازد واین درست یک طرح فکر تصوفی است که به اساس این طرح سید بین روح وجسم، ماده ومعنی وبین نظام طبیعی وادبی رابطه قایل میشود. سید که یقینا متاثر از ثقافت افغانی عصر خود بوده در مورد وحدت الشهود و وحدت الوجود این نظر را ارائه میدهد: وحدت شهود و وحدت وجود اساس وزیربنای علم توحید وعرفان حقیقی است که چون شخص به آن مقام میرسد تمام اسماء، صفات وافعال الله جل جلاله را مستهلک در غیب ذات احدیت میداند وجزمشاهده ذات احدیت هیچ تعینی درمدح او باقی نمی ماند ودرین وحدت شهود است که توحید صاف وخالص تحقق پیدا میکند .

در وحدت وجود هر چه هست وجود واحد ذات اوتعالی است، کسی که به این مقام عرفانی میرسد درهمه ظواهر و پدیده های طبیعی تجلیات انوارالهی را مشاهده میکند ونعره « انا الحق » و« مافی جبتی الا الله » را سرمیدهد، موحد حقیقی کسی است که جامع میان کثرت ووحدت باشد (2: 1).

تحلیل نظر سید درمورد توحید وتثلیث:

چنانچه قبلا ذکر شد سید درمورد توحید بیشتر طرفدار توحید عرفانی بوده وبا روش اشراقی درین زمینه قلب را با عقل یکجا ساخته است ولی آنچیکه درمورد اقانیم ثلثه مسیحیت است سید کوشش فراوانی

نموده تا مشکل اقانیم سه گانه را حل نماید که در نتیجه آنرا سه مظهر ه جداگانه حقیقت واحد دانست یعنی تعدد و تثلیث (اب، ابن وروح القدس) را ظاهری تلقی کرده که از وحدت باطنی بازگویی دارد چنانچه سقراط نیزبه سه اصل (خیر، حق و زیبا) معتقد بوده وآنرا سه بعد یک حقیقت میدانست. سید با این توجیه از مشکل اقانیم سه گانه تلاش بخرچ داد تا بین مسلمانان ومسیحیان تقارب ووحدت ایجادکند ($16: 60 - 73$).

تحلیل نظرسید درمورد هیولی وصورت وجوهرفرد:

تعدادی ازفلاسفه یونان قدیم نظریه اتومی جهان را مطرح نموده ومادۀ المواد عالم طبیعی را جزء لایتجزی بسیط (جوهرفرد) که تغییری درآن رونما نمیشود، دانستند واساس وبنیاد بسیاری از مکاتب فلسفی را دردوره های بعدی گذاشتند، نمایندگان معروف نظریه اتومی در یونان قدیم عبارت بودند از لو سیپوس، دیموکریت واپیکور. از نظر دیموکریت اتوم ها اجرام بسیط وتجزیه ناپذیری اند که نظر به سختی ایکه دارند قابل تجزیه به اجزای دیگر نیستند وبدون شمار درخلای نا محدود درحرکت اند وبرخی از آنها با برخی دیگری روی تصادف تصادم کرده واشیای موجود در جهان طبیعی را میسازد.

این موضوع درمباحث علم کلام اسلامی نیز وارد و مورد بحث قرار گرفت، درعلم کلام اسلامی حکم که عبارت از نسبت دادن یک شیئ به شیئ دیگر ویا سلب یک شیئ از شیئ دیگر است یا طبیعی بوده مثل حکم کردن بنا بر تجارب طبیعی از قبیل: ورزش کردن به بدن انسان مفید است، هوا درزمستان کابل سرد است وغیره ویا شرعی بوده مانند اداء کردن نماز فرض الهی است وغیره ویا هم عقلی بوده که اساس این حکم نه طبیعی ونه شرعی است بلکه عقلانی است وبه اساس این حکم همه اشیاء که تصور میشود یا واجب است یا ممتنع ویا هم ممکن. واجب آنست که وجودش حتمی وعدمش محال باشد. ممتنع آنست که بر عکس واجب وجودش محال وعدمش حتمی باشد. ممکن آنست که نه وجود

ونه عدمش حتمی بوده بلکه بعد از تا ثیر یک موثر از حالت امکان به وجود میاید. چون ممتنع آنست که وجودش محال باشد پس قابل بحث هم نیست و حال گفته میتوانیم که جز واجب هر چه هست ممکن است، پس جز واجب الوجود همه ممکن وعالم است که از وجود آن وجود واجب الوجود معلوم میشود وعالم یا عین است ویا عرض.

عین که قایم به نفس بوده و درتحیز محتاج به غیر نیست یا مرکب از اجزاء است ویا نیست که اولی عبارت از جسم و دومی جوهر فرد یاجزء لایتجزی است (9: 19– 21).

ازطرف دیگر ارسطاطالس (ارسطو) شا گرد افلاطون وفیلسوف معروف یونانی جسم را مرکب از اجزاء ندانسته بلکه از نظراو جسم، متصل واحد در نفس خود است وجسم از دو جوهر هیولی وصورت بوجود آمده است. هیولی یا مشتق ازهیئت اولی است ویا مشتق ازهیل که به معنی تفریق است وبه تعبیر ساده هیولی جوهر مادی جسم بوده که به صورت جسمی ویا نوعی درمی آید. از نظر فلاسفه جوهر دارای پنج قسم است، این پنج قسم عبارت اند از عقل، نفس، هیولی، صورت وجسم و به زعم آنها صورت درهیولی حلول کرده وجسم را ساخته است وصورت عبارت از آن جوهری است که درجهات، امتداد یافته ومردم عام آنرا جسم مینامند اما ارسطو میگوید که این جوهر (صورت) تمام حقیقت جسم نبوده بلکه در جسم یک جوهر دیگری نیز است که هیولی نام دارد وبه حواس درک شده نمیتواند بلکه با دلایل قابل درک بوده که از همین جهت گاهی به عنقا نیز مسمی شده است. افلاطون هیولی را نمی پذیرد وجسم را صرف در صورت منحصر میداند.

حال بعد از توضیح مختصر جزء لایتجزی (جوهر فرد) وهیولی و صورت بر میگردیم به تحلیل نظر علامه سید جمال الدین.

او جهان وعالم اجسام را مرکب از اجزائی میداند که دیگرقابل تجزیه نیستند ونظر هیولی وصورت ارسطی را رد میکند. دلیل وجود جوهر فرد اینست که اگر کره حقیقی را که در آن خط مستقیم تشکیل شده نمیتواند بالای سطح مستوی درنظر گیریم صرف یک جزء آن کره حقیقی با سطح مستوی درتماس و حلول خواهد نمود و دلیل دیگر اینکه اگر جزء لا یتجزی وجود نداشته باشد بلکه جزء الی لانهایه قابل انقسام در نظر گرفته شود پس یک خردله (سپندان) باجبل (کوه) مساوی خواهد بود، چون صغر و عظم درآنها اهمیت خود را از دست میدهند و درآنصورت میتوانیم بگوییم یک جسم غیر متناهی از جسم غیرمتناهی دیگر بزرگتر است که آن دوراز حقیقت میباشد. سید چرا جزء لایتجزی را نسبت به هیولی وصورت ترجیح داد؟ بخاطر اینکه این انتخاب در تایید وتقویه معتقدات اصیل اسلامی اش کمک مینمود وبا این انتخاب درحقیقت سید اعتقاد به حشر اجساد را مبرهن ساخت، چون او میدانست که در تایید هیولی وصورت ارسطی بسیار ی از اصول اعتقادی اسلامی اش مورد تردید قرار میگیرد و منجر به این میشود که به قدم عالم حکم کند و دوام حرکات افلاک را بپذیرد.

ارسطو واتباعش به قدم هیولی حکم نمود ه واز آن طریق به قدم عا لم معتقد شده اند چه آنها امکان را یک صفت وجودی دانسته چنانچه امتناع را صفت عدمی میدانند پس صفت وجودی بدون موجودیت یک موجود قایم شده نمیتواند وهم حادث قبل از حدوثش ممکن است وهر حادث مسبوق به ماده است زیرا قبل از حدوث صرف امکان آن وجود دارد وامکان یک عرض وجودی وموجود است که بدون محل موجود که عبارت از ماده است تحقق ووجود یافته نمیتواند در نتیجه چون هیولی از صورت جدا شده نمیتواند وهر دو حقیقت جسم را میسازند پس هیولی وصورت نسبت بطلان تسلسل هیولات وصور قدیم شدند وجسم متشکل از آنها نیز قدیم شد.

اگر حکم به وجود هیولی وصورت شود درآنصورت حشراجساد منتفی میشود بخاطر یکه عالم قدیم شد از خاطر قدم هیولی وهر قدیم ممتنع العدم است، چون عدم وخراب عالم منتفی شد پس حشراجساد نیز منتفی شد چه حشربعد از فنای دنیا صورت میگیرد. ویا اینکه عالم قدیم است از خاطر قدم هیولی پس اشخاص موجود در گذشته از نوع انسان وسائر حیوانات غیر متناهی اند وحشر آنهاناممکن است مگر صرف در مکان غیر متناهی وچون ابعاد عالم متناهی است پس حشرمحال است ($19:120-135$).

دوام حرکات افلاک از نظر فلاسفه بر اساس دایره استوار میباشد چه خط مرکب از جواهر مفرده است ودرصورتی ازامتداد خط دایره تشکیل شده میتواند که انقسام جوهر فرد باطل نگردد، چه اثبات جزء، مبطل اصول هندسی است به خاطریکه اکثر مسایل هندسی موقوف به اثبات دائره میباشد، دلیل ثبوت دائره از نظر آنها اینست که یک طرف خط را ثابت در نظر گرفته و ازحرکت طرف دیگر آن ترسیم دائره را انجام میدهند، ودر صورتیکه جزءلا یتجزی را ثابت بدانیم این دلیل آنها باطل میگردد زیرا خط از جواهر فرده ترکیب یافته پس جزء آن ثابت بوده وخط باقیمانده بدور آن جزء حرکت میکند یعنی به هر چهار طرف آن جزء ثابت امتداد یافته میتواند پس خط در چهار طرف مماس با جوهر شد ودرین حال انقسام جوهر فرد به میان آمد، وقتیکه انقسام جوهر باطل در نظر گرفته شود حرکت خط نیز باطل میشود ودائره ثابت وترسیم شده نمی تواند. در صورت اثبات هیولی حرکات افلاک دوام پیدا میکند زیرا زمان، کم ومقدارحرکت است و زمان انقطاع نمی پذیرد، اگر زمان منقطع تصور شود پس انقطاع آن متاخر از وجودش میباشد واین تاخیر بدون وجود زمان قابل درک نمیباشد، درینصورت وجود زمان با فرض انقطاع آن لازم میگردد واین جزاجتماع نقیضین چیزی دیگری نیست. دیگراینکه زمان، کم ومقدار حرکت مستدیره است نه مستقیه، اگر حرکت بطور مستقیم در نظر گرفته شود ازدو حالت بیرون نیست یا تا لا نهایه دوام میکند که بخاطر لزوم بعد غیرمتناهی محال میباشد ویا اینکه منقطع میشود که با انقطاع

حرکت انقطاع زمان لازم میشود وانقطاع زمان بنابر دلیل قبلا ذکر شده محال است، چون حرکت مستدیره افلاک منقطع نمیشود پس خرق والتیام نیزبر آن عارض نمیگردد که این نظر فلاسفه در تعارض با حادثه معراج النبی صلی الله علیه وسلم وآیات کریمه: « **فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ**» (1: الرحمن،36) و «**إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ(1) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ**» (1: الانفطار، 1-2) قرار دارد. اگر خرق و فطور در سموات وافلاک رخ دهد انقطاع د رحرکت بوجود می آید واین انقطاع باعث انقطاع زمان میشود وآن محال است، زیرا در حرکت افلاک مبدا میل مستدیر وجود دارد که انخراق آن سبب حرکت مستقیم اجزاء آن میشود پس در یک فلک دو میلان متضاد جمع میشود وآن محال میباشد (19: 133-135).

در اخیر بعنوان نتیجه گیری باید گفت که:

علامه سید جمال الدین در مقطع خاصی زمانی چشم به جهان گشود و نیات شوم استعمار گران وقت در برابر ملل مسلمان اورا وا داشت تا کمر همت بسته ودر راه وحدت مسلمین وآگاهی ملتهای شرقی در برابر استعمار گران جد وجهد بینظیز نموده نام وکارنامه هایش ماندگار زمان وفخر همیشگی ملت افغان شود. سید علاوه ازاینکه سیاستمدار آگاه وتحلیل گر وژورنالیست توانا بود یک دانشمند ویک فیلسوف چیره دست نیز میباشد. او فلسفه بیگانه گان رامی فهمید، نظریات دینی خود رامی فهمید و در تقارب آندو سعی میکرد. اوتیوری تکامل وانتخاب طبیعی و رابطه آن با خلقت انسان را به درستی تحلیل وبه معاصرینش که هنوز درست اطلاعی ازآن نداشته اند بی اساس بودن آنرا بیان نمود. اومساله دین وفلسفه را به قضارت گرفت وراه معتدل ومیانه را در زمینه اختیار کرد. جهت تقارب ادیان اسلام و مسیحیت به حل معضله اقانیم سه گانه پرداخته وآنرا امر ظاهری تلقی نمود. در تو

حید وکلام اسلامی وحدت شهود ووحدت وجود راتحلیل منطقی کرد و موحد واقعی راکسی دانست که جامع بین کثرت ووحدت باشد وبالا خره نظریات کهن سال یونان قدیم در عرصه اجسام مادی را به تحلیل وبرسی گرفت وبا دلایل منطقی وجود جزء لایتجزی (جوهر فرد) را نسبت به تیوری ارسطی هیولی وصورت ترجیح داد و ازاین طریق بسیاری ازمعتقدات اصیل اسلامی ازقبیل حشراجساد، حدوث عالم، انفطار وانشقاق کواکب سماوی را توثیق وتحکیم بیشتر بخشید. با این خدمات ارزشمند نام خود را دربین شرقیان وبطور خاص ملتهای مسلمان ماندگار ساخت.

مآخذ:

1- قران کریم.

2- اظهار احمد. وحدت الوجود اور قران کا موقف2003

http://urdu . Understanding – Islam .com

3- آوی آلبرت. تاریخ مختصر فلسفه . جلد اول . ترجمه علی اصغر حلبی. تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۵۸هـ ش.

4- آوی آلبرت. تاریخ مختصر فلسفه . جلد دوم. ترجمه علی اصغر حلبی. تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۵۸هـ ش.

5- اورسیل، بول ماسون. الفلسفه فی الشرق. ترجمه محمد یوسف موسی. مصر: دار المعارف بمصر، ۱۹۴۷ م.

6- پاپکین، چ. ریچارد. کلیات فلسفه. ترجمه سیدجلال الدین مجتبوی. تهران: زوار، ۱۳۵۴هـ ش.

7- ترابی، علی اکبر. فلسفه های معاصر. تبریز: انتشارات نوبل، ۱۳۴۵هـ ش.

8- ترابی، علی اکبر. فلسفه علوم. تبریز: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۷هـ ش.

9- التفتازانی، سعدالدین. شرح العقاید النسفیهٔ. پشاور: قصه خوانی . ب ت .

10- تنویر، محمد حلیم. سید جما ل الدین. کابل: وزارت اطلاعات و فرهنگ،1385ش.

11- جهنی، مانع بن حماد. شناخت ادیان و مذاهب معاصر . ترجمه م. ط. عطائی. پشاور: دانش، 1386ش.

12 – حبیبی، عبدالحی. نسب وزادگاه سید جمال الدین افغانی. کابل: وزارت اطلاعات و فرهنگ، 1385ش.

13 – خدمت گار، عبدالله بختانی. دسید جمال الدین د ژوندانه هدف. کابل: وزارت اطلاعات و فرهنگ، 1385ش.

14– دورانت، ویل. تاریخ فلسفه. جلد دوم. ترجمه عباس زریاب خوئی. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۸هـ ش.

15– راسل، برتراند. تاریخ فلسفه غرب. جلد دوم. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۳هـ ش.

16 - سلجوقی، صلاح الدین. اضواء علی میادین الفلسفه و العلم و اللغه والفن و الادب . مصر: مطابع شرکه الاعلانات الشرقیه، ۱۹۶۲م.

17– غلام محمد. المذاهب الفلسفیه العظمی فی العصور الحدیثه. مصر: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۴۸ م.

18– فروغی، محمد علی. سیر حکمت در اروپا. جلد اول. تهران: انتشارات زوار،۱۳۶۶ هـ ش.

19 – فرهاری، عبدالعزیز. النبراس. کویته: المکتبۀ الحبیبیۀ ، ب ت.

20– کاپلستون، فرید ریک. فلسفه معاصر. ترجمه علی اصغر حلبی. تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۱ هـ ش.

21– کرم، یوسف. تاریخ الفلسفه الیونانیه. القاهره: لجنه التألیف و الترجمه و النشر،۱۹۶۶م.

22 – مجروح، سید بهاءالدین. سید جمال الدین وبرخورد شرق وغرب . کابل: وزارت اطلاعات و فرهنگ،1385ش.

23 – نورزایی، محمد ابراهیم. الهیات در علم کلام اسلامی. کابل: مطبعه بهیر، 1385 ش.

24– ویکی پدیا، دانشنامه آزاد.